

مشروطه، ورژیم پهلوی؛ پیوندها و گسستها

علی ابوالحسنی (مُنْدِر)

مشروطیت، از جمله حوادث مهم تاریخ ماست که، با تأثیر عمیق و ماندگارش در سیاست و فرهنگ این سرزمین، نقطه عطفی در تاریخ کشورمان به شمار می‌رود و از همین رو، پیوسته حجم عظیمی از پژوهشها و تحقیقات تاریخی را به خود اختصاص داده است. گذشت زمان نیز، نه تنها از اهمیت بحث در باره این رویداد مهم تاریخی نکاسته، بلکه بر آن افزوده است، و امروزه بسیاری از صاحب‌نظران، بررسی مشروطیت و کاوش در ریشه‌ها و پیامدهای آن را، برای آشنایی نسل حاضر با پیشینه فرهنگ و سیاست کشور خویش، و عبرت‌گیری از آن در جهت بهبود وضعیت کنونی خود، امری حیاتی می‌شمرند.

جریان مشروطه، چونان هر حادثه و رویداد تأثیرگذار در تاریخ، به لحاظ فکری و عملی، «ریشه‌ها» و پیش‌زمینه‌هایی دارد و «پیامدها» و تبعاتی. درباره ریشه‌ها و مبانی نظری و سیاسی مشروطیت، تا کنون سخنان زیادی گفته شده و تقریباً ریشه‌های فکری و تاریخی این جریان (از مبارزات مردم ایران به رهبری علما با قراردادهای استعماری رویتر و رژی و... در زمان ناصرالدینشاه و فرزند وی گرفته، تا رسالات انتقادی سید جمال‌الدین اسدآبادی و ملک‌خان، و مقالات روزنامه‌های کلکته و مصر و قفقاز، و تکاپوی انجمنهای سری ماسونی و شبه ماسونی و...) کمابیش روشن و مشخص شده است - هرچند دفتر بحث در این زمینه، هنوز صفحات سفید بسیاری دارد. ولی درباره آثار و پیامدهای (مثبت و منفی) مشروطه در کشورمان، تا کنون کاوش و تحقیق لازم صورت نگرفته و احیاناً تنها به بیان پاره‌ای کلیات، اکتفا شده است. و این در حالی است که، ما - به لحاظ تاریخی - بلافاصله پس از جریان پرنشیب و فراز مشروطه، وقایع مهم و اثرگذاری چون کودتای سوم اسفند (۱۲۹۹ شمسی) و در پی آن تأسیس دیکتاتوری

پهلوی (۱۳۰۴ شمسی) را داریم، و علاوه بر این، تعداد قابل ملاحظه‌ای از سران و فعالان جنبش مشروطه نیز، در ماجرای کودتا و حوادث متعاقب آن، حضور و نقش مؤثر دارند.

به راستی، آیا هیچ نوع ارتباط و پیوند تاریخی (به لحاظ «علل و عوامل موجد» و «اصول و اهداف کلی مورد نظر») بین این دو پرده تاریخی «مشروطیت» و «رژیم پهلوی» وجود ندارد، و نمی‌توان هیچ نقطه مشترکی بین آن دو، در «غایات» و «مبادی» شان سراغ گرفت؟

در برابر این سؤال مهم تاریخی، برخورد‌های گوناگونی صورت گرفته و می‌گیرد: برخی افراد که مشروطیت را یک جریان «واحد و تجزیه‌ناپذیر» پنداشته و بهیچوجه نمی‌خواهند «فداست» این جریان در ذهنشان (ولو از ناحیه اسناد و مدارک متفق و غیرقابل انکار تاریخی) شکست بردارد، به انحاء گوناگون از پاسخ به سؤال فوق طفره می‌روند و یا (بدون بررسی و تحقیق شجاعانه/نقدانه موضوع) وجود چنین رابطه‌ای را از اساس انکار می‌کنند. برخی افراد نیز (به اصطلاح) از آن سوی بام افتاده و کل جریان مشروطیت را (بدون تفکیک گرایشها و جریانهای متنوع بلکه متضاد درون آن از یکدیگر) رودخانه‌ای می‌دانند که در فرایند تاریخی خود-به‌بستر کودتا و رژیم دیکتاتوری می‌ریزد!

به گمان ما، برخورد‌های دوگانه فوق، مصداق «افراط» و «تفریط» در داوریه‌های تاریخی بوده، و حقیقت، در افقی فراتر از این‌گونه «مطلق» بندارها، نفی و اثباتهای «کوران» قرار دارد. وجود پیوند و ارتباط بین مشروطه و حکومت پهلوی - هم در عوامل زمینه‌ساز آن دو، و هم در اهداف کلی و کلان مورد نظر آنها - قابل انکار نیست و در این زمینه، دلایل و شواهد تاریخی قاطع و اغماض‌ناپذیری وجود دارد که پژوهنده حقیقت‌جوی تاریخ، هرگز نمی‌تواند از کنار آنها ساده و آسان عبور کند.

متنها بایستی یک نکته اساسی را در این بحث - و اساساً در کلیه مباحث مربوط به مشروطه - از همان آغاز مورد تأکید قرار داد، و آن: وجود گرایشهای فکری و سیاسی گوناگون (بلکه متضاد) در بین مشروطه‌خواهان است که در مجموع، جنبش موسوم به مشروطیت را از حالت یک جریان «واحد و بسیط» به طیفی «وسیع و رنگارنگ» از صاحبان عقاید و اهداف مختلف، بدل می‌سازد، که دامنه آن، گروههایی با کنشها و گرایشهای ناهم‌ساز (از چپ تا راست راست) را فرامی‌گیرد و بنابراین، هرگز نمی‌توان درباره همه آنان حکمی واحد صادر کرد یا پیامد یکسان و مشابهی را برای ایشان پیش‌بینی و مشخص کرد.

این طیف وسیع را، به طور کلی، می‌توان به دو دسته:

۱. هواداران مشروطه مشروعه

۲. هواداران مشروطه غیر مشروعه (سکولار)

تقسیم و تفکیک کرد و نسبت هر یک را با اهداف و عملکرد کلی رژیم پهلوی سنجید.

طیف هواداران «مشروطه مشروعه»، خود به دو دسته کلی الف) مشروعه‌خواهان و ب) مشروطه‌خواهان متشرع و دین‌باور تقسیم می‌شوند:

الف) مشروعه‌خواهان: این گروه - که حاج شیخ فضل‌الله نوری، پیشگام و پرچمدار آن شناخته می‌شود - اسلامی شدن قوانین حاکم بر کشور را مد نظر داشتند و کلیه قیود و اصلاحات شرعی اسلامی در متمم قانون اساسی مشروطه (نظیر اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر نظارت فائقه و رسمی فقهای طراز اول بر مصوبات مجلس شورا) عمدتاً حاصل مبارزات خونبار این گروه در صدر مشروطیت است. پیداست، آرمانهای این گروه، هیچ نوع سنخیتی با اهداف و مقاصد فکری و سیاسی رژیم «غریگرا و دین‌ستیز» پهلوی نداشته است و حتی آن رژیم، در طول دوران سلطه خویش بر این دیار، اصل نظارت فقها بر مصوبات مجلس (پیشنهاد شده از سوی حاج شیخ فضل‌الله) را در طاق نسیان گذاشت و اساساً در مقام قلع و قمع روحانیت شیعه، و حذف آن از صحنه سیاست و اجتماع ایران بود. افزون بر این، بسیاری از آنچه که تحت عناوین ترقی، پیشرفت و پرورش افکار، در عصر پهلوی در کشورمان اجرا شد (نظیر کشف حجاب، تعطیل محاضر و محاکم شرع، مبارزه با روحانیت و شعائر مذهبی و...)، همان چیزهایی بود که شیخ فضل‌الله در مکتوب مهمش خطاب به علمای بلاد (در صدر مشروطه) خطر وقوع آنها را (به عنوان تبعات سوء عملکرد مشروطه‌خواهان غرب‌باور) با نگرانی تمام «پیش‌بینی» کرده و نسبت به آن «هشدار» داده بود:

جماعت آزادی‌طلب، به توسط دو لفظ دلربای «عدالت» و «شورا»، برادران ما را فریفته به جانب «لامذهبی» می‌رانند و گمان می‌رود که عصر ریاست روحانی شما در تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام^۲ واقع بشود و چیزی نگذرد که حزیت مطلقه رواج، و مُنکرات مُجاز، و مُسکرات مُباح،^۳ و مخدرات مکشوف،^۴ و شریعت منسوخ،^۵ و قرآن مهجور بشود...^۶

۱. یعنی: حاکمیت شرعی علمای دین.

۲. دگرگونی و محو دینت.

۳. مشروبات الکلی، آزاد.

۴. زنها بی حجاب.

۵. احکام و قوانین اسلامی، تعطیل.

۶. برای این مکتوب مهم رک، تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۴۱۰.

افزون بر این، نام جمعی از یاران صمیمی شیخ همچون حاج شیخ نورالله دانایی قزوینی و حاجی

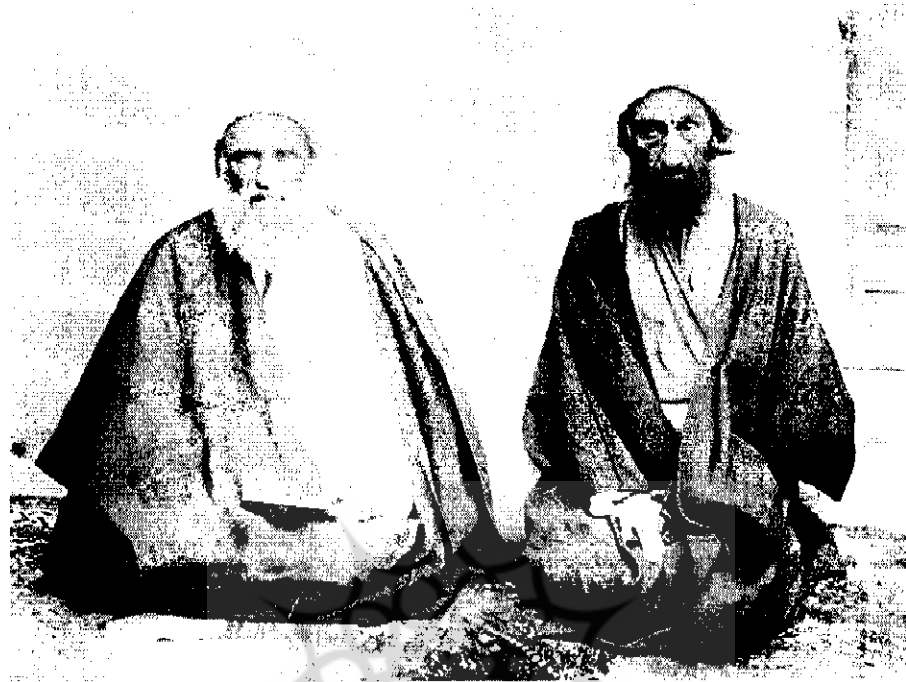
ب) مشروطه خواهان متشرع و دین باور: علما و مراجع مشروطه خواه نظیر آخوند خراسانی، میرزای نائینی، سید عبدالحسین لاری، حاج آقا نورالله اصفهانی و سیدمحمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی در رأس این گروه قرار دارند، و خواسته آنان نیز، اگر نیک بنگریم (با صرف نظر از بعضی اختلاف نظرها یا سوء تفاهمها بین آنها با جناح شیخ فضل الله) در فرجام، چیزی جز همان مشروطه مشروعه نبود و لذا دیدیم که پس از قتل شیخ، با روشن شدن دست تقی زاده‌ها و یفرمها، آخوند خراسانی و یارانش نیز در ایران و عراق به سرعت، همان مواضع تند و کوبنده‌ای را علیه جناح سکولار (تقی زاده و یفرم و حسینقلی خان نواب و...) درپیش گرفتند که قبلاً شیخ فضل الله نسبت به آن جناح اتخاذ کرده بود. بر این اساس، اگر سیر تاریخ مشروطه را، آراء و نظریات (اسلامی) مرحوم آخوند و یارانش رقم می‌زد، باز قاعدتاً نوبت به دیکتاتوری رضاخان و منع حجاب، قلع و قمع روحانیت، و تخته قاپوی ایلات و عشایر و... نمی‌رسید.^۱

در همین زمینه، می‌توان به جمعی از رجال مشروطیت (نظیر مستوفی الممالک، میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا و برادرش: میرزا حسین خان مؤتمن الملک، علیقلی خان مشاور الممالک انصاری، صولت الدوله قشقایی سردار عشایر، کمال الملک غفاری نقاش

→ میرزا ابوتراب قزوینی را در بین کسانی می‌بینیم که به نحوی در برابر رضاخان ایستادند و بعضاً همچون دانایی به شهادت رسیدند (حاج شیخ روح الله، همدست اصف الدوله و فارس همایون بود که در منطقه قزوین با رضاخان درگیر شدند و رضاخان هر دو آنها را کشت و حاج شیخ روح الله نیز در ۱۳۵۵ قمری به دست طبیبی آلمانی مسموم به دکتر فرشل مسموم گردید).

۱. چنانکه یحیی دولت‌آبادی، در تاریخ خود، پس از شرح نهضت و ازدحام مردم تهران در برابر مجلس شورا، و درگیری حادشان با سردار سپه و نظامیان او، و نهایتاً شکست نقشه جمهوری خواهی فرمایشی، می‌نویسد: «قسمت عمده انتهای کتنگان این روز، معتمین تهرانی هستند، از روحانی و روحانی‌نما و روضه‌خوانان و طلاب علوم دینی و تقدس مآبان و به اصطلاح تجددخواهان: کهنه پرستان و روحانیان و پیشنمازهای شهر، قاندين این نهضت شمرده می‌شوند» (حیات یحیی، ۳۶۱/۴).

همو روحانیت را جناح مخالف عمده سردار سپه شمرده و با اشاره به پیکار سخت و روزافزون احمدشاه و ولیعهد با رضاخان، و حمایت انگلیسیها در آن میانه از رضاخان، می‌نویسد: «مخالفین سردار سپه، قسمت عمده آنها روحانیان و روحانی‌نمایان هستند، چه از روی نظریات خود و چه از روی نظریات درباریان و رجال دولت مخالف سردار سپه که زبان آنها را ترجمان عقاید و نظریات خویش بر ضد سردار سپه قرار داده‌اند» (همان: ۳۲۹/۴ و نیز رک، ص ۳۵۵ و ۳۳۲-۳۳۴). نیز می‌نویسد: «عملیات سردار سپه و نظامیان در ولایات و در تهران، همان اندازه که تجددخواهان را به رسیدن روزگار بهتری امیدوار کرده، در مذاق کهنه پرستان و روحانی‌نمایان تلخ آمده، عوام را وامی‌دارند به خرافات آیین‌نما [؟]، مقصود شعائر و احکام اسلامی است | بیش از پیش اهمیت دهند و نظامیان را بی‌دین و بی‌عقیده بخوانند» (همان: ۲۶۴/۴). جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری سوم نیز به مخالفت عمومی علما (پس از شکست غائله جمهوری خواهی) با رضاخان تصریح دارد، رک، خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، صص ۱۲۱-۱۲۲.



آخوند خراسانی | ۱۳۷۱-۱۳۰۳

مشهور) اشاره کرد، که در عین صاحب نقش بودن در عصر مشروطیت، تاریخ معاصر کشورمان، آنها را (همچون دیگران) آلوده همکاری با رژیم کودتا و سیاستهای سوء آن نمی‌شناسد و اگر در روزهای نخست صورتاً با عناصر سکولار اختلاط و آمیزش یا همکاری و همگامی داشتند، به مرور زمان عملاً صف خویش را از آنها جدا کردند. رجال یادشده، در طول مشروطه دوم (بویژه در فاصله کودتا تا تأسیس سلطنت پهلوی: اسفند ۱۲۹۹ - آبان ۱۳۰۴ ش)، با بقایای روحانیت شیعه (از هر دو جناح آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله) یعنی کسانی چون آقا سیدعبدالحسین لاری، سیدحسن مدرس، حاج امام جمعه خوبی، شیخ علی نجم‌آبادی، شیخ محمدحسین استرآبادی، ادیب پیشاوری، حاج شیخ عبدالنبی نوری، حاج آقا نورالله اصفهانی و حاج آقا جمال‌الدین نجفی اصفهانی، برای حفظ استقلال و سربلندی ایران همکاری نسبتاً گرمی داشتند و پس از استقرار پایه‌های دیکتاتوری رضاخانی نیز، معترضانه صحنه سیاست را ترک کردند و یا بعضاً همچون صولت‌الدوله و کمال‌الملک در زندان قصر به قتل رسیدند یا در تبعیدگاه نیشابور دق کردند.

آیا می‌توان پیرونده بحث درباره ارتباط مشروطیت و رژیم پهلوی را در همین جا بست

و قضیه را مختومه انگاشت؟ پاسخ منفی است. زیرا گروه دیگری در میان مشروطه‌خواهان وجود دارد که از آنها با عنوان مشروطه‌خواهان تندرو و سکولار (دین‌گریز بلکه دین‌ستیز) یاد کردیم و اتفاقاً سیر تاریخ مشروطیت را نیز در کُلّ - همین گروه رقم زده و ضمناً بین افکار، اهداف و نحوه عملکردش، نقاط پیوند و اشتراک بسیاری با افکار، اهداف و عملکرد رژیم پهلوی، مشاهده می‌شود. کسانی چون تقی‌زاده، حسینقلی‌خان نواب، اردشیر جی (سر اردشیر ریپورت‌ر)، وثوق‌الدوله، سردار اسعد بختیاری (جعفرقلی‌خان)، محمدعلی فروغی، میرزا کریم‌خان رشتی (خان اکبر)، ابراهیم حکیمی، محمود جم، تیمورتاش، و گروه ترورِ همدست یا همسو با پیرم و حیدر عموغلی (= میرزا محمد خراسانی «مدیر روزنامه نجات»، سید ضیاءالدین طباطبایی، دانشناکهای همکار پیرم و...) از عناصر این گروهند.

گروه یاد شده، در خط دادن به جریان مشروطه و سوق آن به سوی اهداف بیگانه با اسلام و ملت، نقشی فعال و تأثیری بی‌نظیر داشته و قدرت خارجی (عمدتاً انگلیس) نیز همه‌جا حامی و هادی آن بوده است.

بر پایه شواهد و دلایل فراوان، کار ترور و اعدام شیخ فضل‌الله نوری و سپس ترور سید عبدالله بهبهانی، به دست همین گروه انجام گرفت و حتی رد پای این گروه، در فاجعه خلع سلاح و قلع و قمع ستارخان و یاران وی (در پارک اتابک تهران) نیز (که به حمایت از بهبهانی و آخوند خراسانی، پا به عرصه ستیز قهرآمیز با جناح تقی‌زاده گذارده بودند) کاملاً قابل تشخیص است. قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله - کاکس (که محققان، کودتای رضاخانی را، تمهید استعمار انگلیس برای عمل به مفاد آن می‌دانند و فرمانده آن کودتا - سیدضیاءالدین طباطبایی - نیز خود از پشتیبانان فعال آن قرارداد بود) مشهور است. گفتنی است که، این قرارداد را نیز فردی از همین جناح سکولار (= وثوق‌الدوله) با انگلیسیها منعقد کرد. چنانکه، در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و میان عوامل دست‌اندرکار آن در «کمیته آهن» و «کابینه سیاه» هم، باز به چهره‌هایی از همین جناح برمی‌خوریم: سیدضیاءالدین طباطبایی، محمود جم، میرزا کریم‌خان رشتی، عدل‌الملک دادگر و میرزا حسن‌خان مشارالملک. چنانکه در ماجرای صعود رضاخان از مسند نخست‌وزیری به تخت سلطنت نیز، همکاری فعال مشروطه‌خواهان شاخصی چون میرزا کریم‌خان رشتی، معاضدالسلطنه پیرنیا، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، سید محمدصادق طباطبایی، سلیمان‌میرزا، سید محمد تدین، تیمورتاش ثبت تاریخ است.

فتوای تقی‌زاده (پیشوای مشروطه‌خواهان سکولار) در آستانه کودتا مبنی بر لزوم «فرنگی‌مآب شدن» ایرانیان از سر تا به پا! دقیقاً همسویی این جماعت را با اهداف رژیم پهلوی می‌رساند.

با این تفصیل، جای این سؤال برای پژوهشگر حقیقت‌جوی تاریخ معاصر وجود دارد که پرسد: مشروطه، در سیر برگشت‌ناپذیر خویش، به کجا منتهی شد؟ و چگونه به لحاظ توالی تاریخی، رژیم پهلوی، همسایه دیوار به دیوار مشروطیت است؟ اجازه بدهید قبل از هرگونه بحث در این زمینه، نخست نگاهی بیفکنیم به لیست بلندی از رجال مشروطه که با رژیم پهلوی به گونه‌های مختلف، همکاری کردند:

همکاری وسیع رجال مشروطه با رژیم پهلوی

چنانچه پرونده رژیم پهلوی را ورق بزیم به اسامی بسیاری از رجال مشروطه برمی‌خوریم که جزو همکاران و مؤیدان، بلکه پدیدآورندگان و گردانندگان (و بعضاً حتی ارکان) آن رژیم بوده‌اند، همچون: برادران فروغی (محمدعلی و ابوالحسن)، جعفرقلی‌خان سرداراسعد بختیاری، سیدحسن تقی‌زاده، میرزا کریم‌خان رشتی، اردشیرجی، ابراهیم حکیمی، حسینقلی‌خان نواب، محمود جم، سید محمدصادق طباطبایی، مستشارالدوله صادق، معاضدالسلطنه، میرزا جواد ناطق (سخنگوی مشروطه در تبریز)، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل (همکار میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و دهخدا در روزنامه صور اسرافیل)، مخبرالسلطنه هدایت، وثوق‌الدوله، تیمورتاش، محمدابراهیم شوکت‌الملک غلم (پدر اسدالله علم مشهور)، میرزا حسن‌خان مشارالملک، میرزا نصرالله‌خان خلعتبری اعتلاءالملک، عزالممالک اردلان، شکرالله‌خان قوام‌الدوله صدری، سید یعقوب انوار، سید محمدتدین، ابراهیم قوام، مصطفی‌خان منصورالسلطنه عدل، ادیب‌السلطنه سمعی، فهیم‌الملک، رجبعلی منصور (پدر حسنعلی منصور، نخست‌وزیر مقتول محمدرضا پهلوی)، ولی‌الله‌خان نصر، شهاب‌الدوله شمس‌الملک‌آرا، سید جلال‌الدین کاشانی (مدیر جبل‌المتین کلکته)، حاج سید نصرالله تقوی، شیخ محمدحسین یزدی، میرزا محمد خراسانی مدیر نجات، میرزا محمدعلی‌خان تربیت، میرزا محمدعلی‌خان فرزین (مشهور به کلوب)، اسدالله مامقانی، دکتر رضازاده شفق، سید محمد بهبهانی (پسر سید عبدالله بهبهانی پیشوای بزرگ مشروطه)، عدل‌الملک دادگر، ارباب کیخسرو، نصرت‌الدوله، صارم‌الدوله، داودخان مفتاح‌السلطنه، عبدالله بهرامی، سردار فاخر حکمت، شیخ محمدعلی‌تهرانی، مشارالدوله نظام‌الدین حکمت، محمدباقر گوهرخای امجدالواعظین، دکتر آقایان، حاج محمدتقی بنکدار، حاج محمدعلی بادامچی، عارف قزوینی، مهدی ملکزاده، دکتر عیسی صدیق، سید عبدالعلی دیا (حاج سیدالمحققین)، عبدالله مستوفی، غلامعلی فتوحی (معین‌الملک)، حسین علاء، و حتی سلیمان‌میرزا (انقلابی و سوسیالیست مشهور صدر مشروطه و بنیانگذار حزب توده پس از شهریور بیست) که خود و دوستانش (همچون: محمدصادق

طباطبایی، معاضدالسلطنه و قاسم خان صوراسرافیل) بیشترین کمک را به پهلوی اول در صعود به تخت سلطنت دادند.

ذیلاً به خدمات و مناصب برخی از رجال یاد شده در رژیم پهلوی اشاره می‌کنیم و ابتدای سخن را با بحث و معرفی افرادی آغاز می‌کنیم که، پس از فتح تهران و تجدید مشروطیت (جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ق) به عنوان اعضای هیئت مدیره یا شورای انقلاب و نیز دادگاه عالی انقلاب بر کرسی قدرت تکیه زدند و با اعدام شیخ فضل‌الله نوری در ملاعام (۱۳ رجب ۱۳۲۷ق) مسیر جنبش مشروطیت را در راهی جدا از اسلام و روحانیت، پیش بردند.^۱ از میان افراد یادشده، طبعاً به معرفی کسانی می‌پردازیم که تا زمان قدرت یافتن و جولان رضاخان در کشور زنده مانده و تاریخ، مواضع آنان را در قبال رژیم پهلوی ثبت کرده است.

۱. تقی‌زاده: نقش و موقعیت بسیار مؤثر و کم‌نظیر وی در مراحل مختلف جنبش مشروطه، نیاز به شرح و توضیح ندارد. در مشروطه اول، از اعضای برجسته مجلس شورا و لژ بیداری ایران، و جزو رهبران شاخص جناح تندرو و سکولار مشروطه در کشور بود. پس از فتح تهران و تجدید مشروطیت نیز، خود و یاران و دست‌پروردگانش^۲ در پستهای مهمی چون هیئت مدیره انقلاب، دادگاه عالی انقلاب، نظمییه، مجلس دوم و وزارتخانه‌های مختلف، جای گرفتند^۳ و دستاورد مبارزه مجاهدانی چون ستارخان را، وسیله دستیابی به اهداف سیاسی خویش نمودند.^۴ زمانی هم که امثال آیت‌الله بهبهانی و

۱. هیئت‌مدیره انقلاب که پس از فتح تهران در غیاب مجلس شورای دوم، قائم‌مقام آن بوده و رتق و فتق امور مملکت را تماماً بر عهده داشت (و قضات دادگاه عالی انقلاب را نیز که رأی اعدام شیخ شهید را امضا کردند، همان هیئت برگزید)، از ۱۲ تن اشخاص زیر تشکیل می‌شد: محمدولی‌خان سپهدار اعظم سپهسالار بعدی، علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری دوم، صنیع‌الدوله، تقی‌زاده، وثوق‌الدوله، ابراهیم حکیم‌الملک، مستشارالدوله، عبدالحسین سردار محبی (برادر بزرگ میرزا کریم‌خان رشتی)، میرزا سلیمان‌خان میکده، حاجی سید نصرالله تقوی، حسینقلی‌خان نواب، میرزا محمدعلی‌خان تربیت شوهر خواهر تقی‌زاده (شرح حال رجال ایران، نامداد، ۱۰۴/۳).

اعضای به اصطلاح هیئت قضات دادگاه عالی انقلاب نیز که شیخ را به فراز دار بردند، اشخاص زیر بودند: شیخ ابراهیم زنجانی، میرزا محمد نجات، جعفرقلی‌خان سردار بهادر (سردار اسعد سوم بعدی)، سید محمد امامزاده (که معترضانه جلسه را ترک کرد)، نصرالله‌خان خلعتبری اعتلاءالملک، جعفرقلی یکی از ساکنین استانبول، عبدالحسین‌خان شیبانی وحیدالملک، عبدالحمیدخان یمین نظام، میرزا علی‌محمدخان مجاهد (برادرزاده میرزا محمدعلی‌خان تربیت)، احمدعلی‌خان مجاهد عمیدالسلطان برادر سردار محبی و میرزا کریم‌خان رشتی (همان: ۱۰۴/۳).

۲. همچون حسینقلی‌خان نواب، یفرم، وثوق‌الدوله، شیخ ابراهیم زنجانی، محمدعلی تربیت، علی‌محمد تربیت، محمد نجات و...

۳. شرح حال رجال ایران، نامداد، ۱۰۴/۳.

۴. قتل شیخ نیز، به اعتراف خود تقی‌زاده، با اصرار میرزا علی‌محمدخان تربیت صورت گرفت (زندگی طوفانی،

ستارخان را سد راه خود تشخیص دادند آنها را (همچون شیخ فضل الله نوری) با خشونت تمام، از سر راه برداشتند. موقعیت تقی زاده در بین جناح یاد شده، تا آنجا بود که، زمانی که آخوند خراسانی (پیشوای مشروطه مشروعه) از ماهیت استبدادی و ضد اسلامی جناح تندرو مطلع شده و در صدد پاکسازی عرصه سیاست از آنها بر آمد، لبه تیز حمله خود را متوجه شخص تقی زاده کرد و با حکم به فساد مسلک سیاسی وی، اخراج وی از مجلس شورا را خواستار گشت.

تقی زاده، در طول دوران پهلوی (پدر و پسر) با رژیم همکاری داشت و پستهای گوناگونی را عهده دار شد: رئیس هیئت نمایندگی ایران در نخستین کنگره جهانی فرهنگ و هنر ایران در فیلادلفیا (تیر ۱۳۰۵ ش)، استاندار خراسان (۱۳۰۷)، سفیر ایران در لندن (۱۳۰۸)، وزیر راه (فروردین ۱۳۰۹)، وزیر دارایی (۱۳۰۹-۱۳۱۲)، سفیر ایران در پاریس (۱۳۱۲-۱۳۱۳) و لندن (آبان ۱۳۲۰)، رئیس مجلس سنا (۱۳۲۸-۱۳۴۶)، مشاور عالی بنگاه ترجمه و نشر کتاب به مدیریت اسدالله علم و... (۱۳۳۸)، رئیس فرهنگستان (بهمن ۱۳۴۰) و سخنران جشن انقلاب سفید (۱۳۴۱).^۱

تاریخ، ثناگویی مکرر وی را از سلسله پهلوی (به عنوان مجری اهداف مشروطه) در حافظه خود ضبط کرده است. یکی از قدیم ترین آنها خطابه زیر است که با عنوان «ایران جدید» در مه ۱۹۳۴ در لندن ایراد نموده است: «پروردگار، ایران را یاری کرد... رهبر بزرگی ظهور نمود و سرنوشت ملت را در کف خویش گرفت... رهبری و ارشاد او بسیاری از آرمانهای میلیون دوره مجلس را» تحقق بخشید.^۲ به همین نَمَط، وی اصلاحات ارضی آمریکایی محمدرضا را نیز «آرزوی شصت ساله مشروطه طلبان» قلمداد کرد!^۳ در ۱۳۳۹ ق، در آستانه وقوع کودتای «انگلیسی» رضاخانی، در مجله کاوه^۴ پیشنهاد کرد حوزه ای ساخته شود که «دستور آن بترتیب... ترجمه کتب فرنگی و... باشد و در امور

→ سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۳۸) که منسوب نزدیک تقی زاده بود (وی برادرزاده میرزا محمدعلی خان تربیت، شوهر خواهر تقی زاده حساب می شد، همان: ص ۳۲۶) و مهم تر از آن: دست پرورده تقی زاده بود (همان: ص ۵۲). علی محمدخان همچنین، چنانکه گفتم، عضو هیئت دادگاه عالی انقلاب بود که رأی به اعدام شیخ نوری داد.

۱. رک، تقی زاده، عیسی صدیق، مدرج در: یادنامه تقی زاده، صص ۷۰۵. و نیز: راهنمای کتاب، سال ۴، ش ۴، تیر ۱۳۴۰، صص ۳۸۶-۳۸۵، یغما، سال ۱۴، صص ۵۴۴-۵۴۵.

۲. رک، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ۳۶۷، ۱. خود تقی زاده به مقاله ای اشاره دارد که به نفع رضا خان در دوران نخست وزیری او نوشته بود و بعضیها آن را «تملق» شمردند (زندگی طوفانی، ص ۳۸۰، نیز رک، یادگارنامه ابراهیم فخرایی، ص ۱۷۷).

۳. زندگی نامه شهید نیکام نقه الاسلام تبریزی، نصرت الله فتاحی، ص ۱۶۵.

۴. مجله کاوه، دوره جدید، سال ۲، ش ۱، صص ۳-۲.

سیاسی نیز به تخته‌قاپو کردن ایلات... و تقویت حکومت مرکزی و... (یعنی همان اصول سیاست کودتا) برآید. چنانکه در شماره‌های دیگر هم به تبلیغ آزادی زنان (به شیوه فرنگیان)^۱، طرفداری از اداره کشور به دست مستشاران خارجی^۲ و توهین به روحانیت و بی‌همه چیز دانستن ۸۰٪ آنان!^۳ پرداخت که همه در راستای اهداف پلید کودتا بود. جمال‌زاده می‌گوید:

تقی‌زاده در نتیجه مشکلات و ضیق مالی نتوانست روزنامه کاوه را که بدان علاقه سرشار داشت... در آلمان ادامه بدهد و از نو وارد میدان خدمات ملی و دولتی گردید و به ایران رفت و طرف اعتماد... رضاشاه پهلوی واقع گردید و اعتقاد استواری درباره بزرگی و نبوغ و ایراندوستی آن مرد بزرگ تاریخی پیدا کرد که مکرز در آن خصوص... داستانهای شنیدنی حکایت می‌کرد، و در آخرین ملاقاتی هم که در ژنو میان بنده و ایشان اتفاق افتاد درباره پادشاه امروز ما شاهنشاه آریامهر محمدرضاشاه پهلوی می‌گفت که خدا را شکر که پادشاه دانا و بینا و اصلاح‌خواه و ایراندوست و فعالی داریم که دارد کم‌کم همان آرزوهایی را که وطن پرستان مشروطیت‌خواه ایرانی در سینه خود برای ترقی و رفاه ایران می‌پروراندند از قوه به فعل می‌آورد و ما می‌توانیم با امیدواری و اطمینان خاطر از این دنیا برویم!^۴

تقی‌زاده در جریان «انقلاب سفید»، از اقدام شاه جانبداری کرد و در جشنی که به همین مناسبت در ۶ اسفند ۱۳۴۱ ش از سوی رژیم برگزار شده بود سخنرانی کرد. به علت انجام این کار، تقی‌زاده حتی از سوی دوستان نزدیکش که انقلاب سفید را جز یک «صحنه‌سازی مضحک سیاسی» و ناشی از دستور آمریکا تلقی نمی‌کردند - مورد انتقاد و ملامت شدید قرار گرفت. چندانکه، در نامه به جمال‌زاده نوشت:

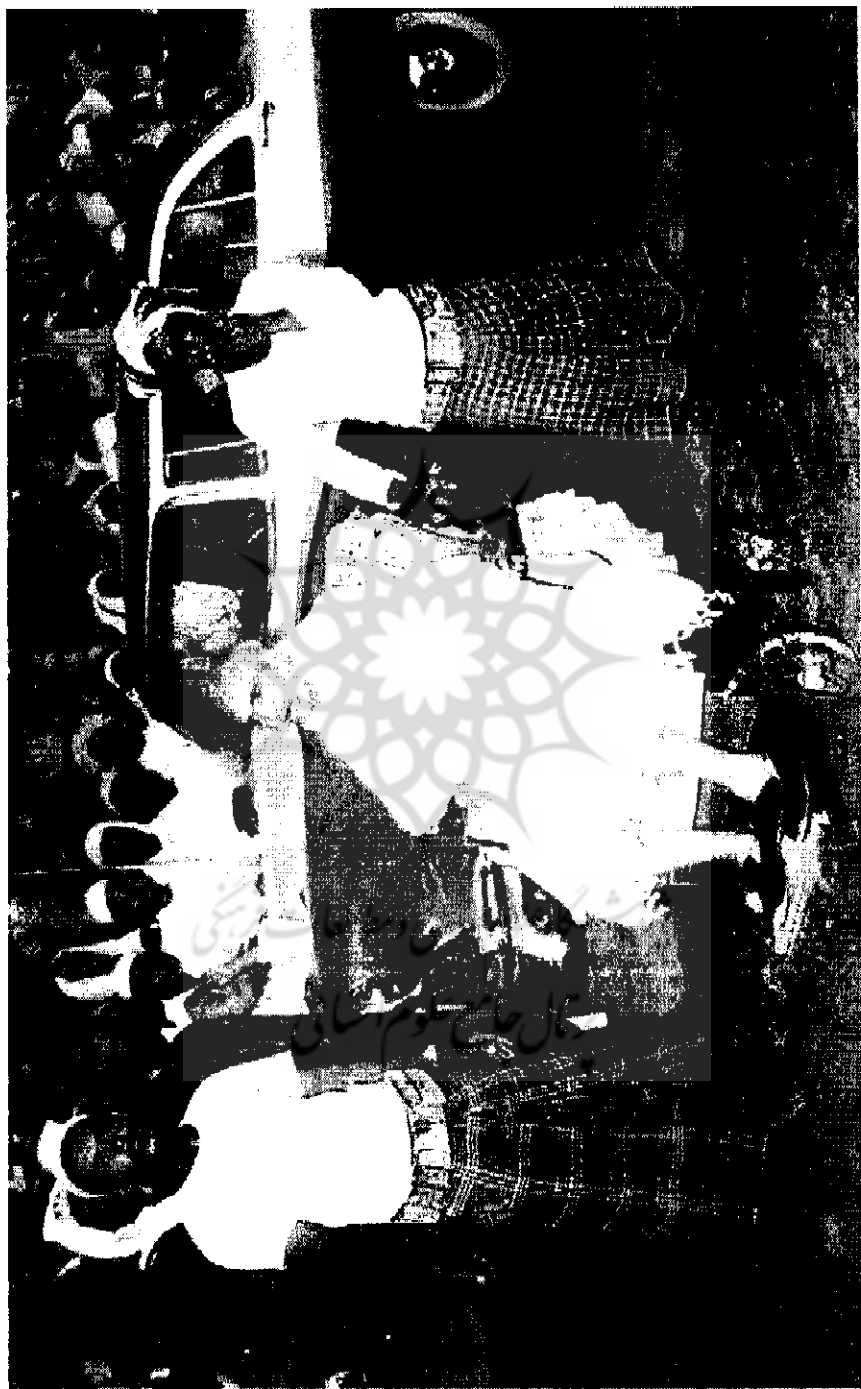
چندی است که بکلی بی‌کس و بی‌مصاحب و بی‌رفیق شده‌ام و بتدریج غالب دوستان رخت بر بسته‌اند. در این اواخر نمی‌دانم چرا ابناي زمان و

۱. همان: ش ۱۲، صص ۱-۳ و ش ۶، صص ۷-۶.

۲. همان، سال ۲، ش ۱۲، ص ۳.

۳. همان: سال ۲، ش ۲، ص ۱.

۴. من - جمال‌زاده - درباره تقی‌زاده شهادت می‌دهم، مندرج در: یادنامه تقی‌زاده، همان، ص ۶۰، درباره حسن نظر تقی‌زاده به رضاخان و پسرش، رک، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، آدمیت، ۱/۳۶۷؛ پارلمان ایران، بهرام بهناد، ص ۲۲ به بعد؛ یادگارنامه ابراهیم فخرایی، ص ۷۷؛ زندگینامه شهید نیکام نقه‌الاسلام...، فتوحی، ص ۱۶۵. مطالعه موارد زیر نیز رهگشتاست: سخنرانی تقی‌زاده در اجتماع دهقانان به حمایت از اصلاحات ارضی در ۶ اسفند ۱۳۴۱ ش (یادنامه تقی‌زاده، صص ۲۳۱-۲۳۲ و ۱۳۶-۱۳۸)؛ مسوده نامه تملق‌آمیز تقی‌زاده به رضاخان و رئیس دفتر او (زندگی طوفانی، صص ۷۸۶-۷۹۵)؛ نامه تقی‌زاده به سپهد زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد (همان: صص ۸۰۱-۸۰۴).



سید حسن نقی زاده در سفر مکه | ۲۷۶۶-۱۳۶۶

تازه به دوران رسیده‌ها از مخلص‌دوری می‌جویند، بلکه خصومت عجیبی که سببش بر من معلوم نیست ابراز می‌کنند، و این حال از طرف ۹۹٪ از طبقه عالی و متوسط مشهود است، که یکی از اسباب عمده آن، نطقی بود که من در جلسه اجتماع دهقانان مینی بر مسرت خودم برای منسوخ شدن ارباب رعیتی در ایران کردم و موجب روگردانی املت^۱ و «آزادیخواهان» تهران از من، و خصومت شدید آنها شد.^۱

فتوای تقی‌زاده کوتاه مدتی پیش از کودتای رضاخانی، که کاملاً همسو با استراتژی رژیم کودتا بود، خواهد آمد.

روی این سوابق، رژیم نیز حرمت تقی‌زاده را پاس می‌داشت و در برهه‌های حساس (نظیر تمدید قرارداد نفت با انگلیسیها یا قضیه اصلاحات ارضی) از وی بهره می‌گرفت. دکتر شفق، یار و همفکر تقی‌زاده در صدر مشروطه،^۲ پس از مرگ وی نوشت: عواطف و الطاف اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر همیشه شامل حال او بود و در آخرین شرفیابی اعضای شورای فرهنگی سلطنتی که نزدیک به یک سال پیش وقوع یافت، شاهنشاه اجازه فرمودند تقی‌زاده در همان حال نشستگی شرفیاب شود و شخصاً در برابر او توقف فرمودند و آن مرحوم را با نوازش و ستایش شاهانه مورد مهر خاص همایونی قرار دادند.^۳

۲. میرزا محمدعلی‌خان تربیت: از منسوبین و یاران نزدیک تقی‌زاده، و فعالین صدر مشروطه است، که پس از فتح تهران به عضویت هیئت مدیره انقلاب درآمد.^۴ چندی بعد هم که مجلس دوم گشوده شد، به عنوان وکیل به مجلس رفت.

وی در زمان دیکتاتوری پهلوی نیز، در ادوار «۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲» مجلس شورا «به مساعدت دولت از تبریز به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید».^۵

۳. میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله وکیل مجلس، وزیر و نخست‌وزیر مکرر دوران مشروطه، شاهدی دیگر بر بحث ماست.

وی در مشروطه اول، نایب رئیس مجلس و سرپرست کمیسیون دارایی بود^۶ و از او و

۱. یادنامه تقی‌زاده، به اهتمام حبیب یغمایی، صص ۲۳۱-۲۳۲.

۲. رک، نامه عاشقانه رضاراده شفق در صدر مشروطه به تقی‌زاده (اوراق تازه‌یاب تقی‌زاده و نقش مشروطیت، به کوشش ایرج افشار، صص ۵۰۲-۵۰۵).

۳. به مناسبت وفات تقی‌زاده (خطابه دکتر شفق در سوگ تقی‌زاده)، مندرج در: یادنامه تقی‌زاده، ص ۱۹. نیز رک، روزنامه اطلاعات، ش ۱۳۱۱۳، ۴۸/۱۱/۱۶. ۴. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۰۴/۳.

۵. شرح حال رجال ایران، ۴۲۲/۳.

۶. شرح حال رجال ایران، ۳۴۹/۱؛ ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، ادمیت، ۴۴۶/۱.

تقی‌زاده و مستشارالدوله به عنوان کسانی یاد کرده‌اند که در هنگام تدوین متمم قانون اساسی «بیش از همه... با عقاید روحانیون [بخوانید: حاج شیخ فضل‌الله] مبارزه نمودند».^۱ پس از فتح تهران، عضو هیئت مدیره‌ای شد که، در نقش شورای انقلاب، مسائل مهم کشور (نظیر عزل و اخراج محمدعلیشاه) را اداره می‌کرد^۲ و از سوی همان هیئت (که صحنه‌گردانان اصلیش مثل خود او ماسون بودند)^۳ به عضویت دادگاه انقلابی برگزیده شد که حکم اعدام شهید نوری را امضا کرد.^۴

در بدو مشروطه دوم، وزیر مالیه^۵ و بعدها نیز به کرات رئیس‌الوزرا شد. در خلع سلاح ستارخان و ماجرای خونین پارک اتابک، بی‌نقش نبود و هنگام اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها به ایران نیز، به عنوان وزیر خارجه پیشنهاد انحلال مجلس شورا را داد، که پس از تصویب آن توسط دولت و ناصرالملک، با خشونت تمام به دست پیرم اجرا شد.^۶ پس از جنگ جهانی اول هم در کسوت نخست‌وزیر کشور کیان! با گرفتن رشوه از انگلیسیها، قرارداد ۱۹۱۹ را با آنها بست، که با مخالفت شدید ملت ایران به رهبری بزرگانی چون شهید مدرس و روبرو و ملغنی گردید. به پاس این خیانت بزرگ، پس از برکناری و طرد وثوق‌الدوله از سوی شاه و ملت ایران، لرد کرزن (وزیر خارجه بریتانیا و طراح اصلی قرارداد ۱۹۱۹) در ۱ ژوئیه ۱۹۲۰ با اشاره به وثوق‌الدوله، به مستر نورمن (سفیر انگلیس در ایران) نوشت:

... خواهش می‌کنم پیام تشکرآمیز و مراتب قدردانی مرا به حضرت اشرف و وثوق‌الدوله برای خدمت شایانی!! که وی به مملکت خود و مصالح مشترک ما | -نکته اصلی و واقعی، همین است؛ فقط با این تبصره کوچک، که مقصود از «ما»، کرزن و وثوق‌الدوله است، نه ملت بزرگ ایران!! از تاریخ صدارت خویش در اوت ۱۹۱۸ تا موقع کناره‌گیری، پس از دو سال زحمت طاقت‌فرسا، انجام داده است ابلاغ نمایند. امیدوارم در نتیجه استراحتی که حقاً بدان نیازمند است سلامت کامل را به دست آورد، و مطمئن هستم که در هر موقع لازم شود از نصایح و راهنمایی ذی‌قیمت خود در راه منافع دولتم، سفارت انگلیس را بی‌نصیب نخواهد گذاشت.^۷

۱. فتح تهران، عبدالحسین نوایی، ص ۲۲۱.

۲. تاریخ استعوار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، ص ۱۱۹۹ و ۱۲۰۱؛ شرح حال رجال ایران، ۱۰۴:۳.

۳. رک، دولتهای ایران در عصر مشروطیت... ج.م. زاوش، صص ۱۳، ۱۲ و ۱۴۰-۱۴۱.

۴. همان؛ ص ۱۴۱.

۵. سیاست دولت شوروی در ایران، م.ع. منشور گرکانی، ۱۴۱.

۶. قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، س. علی آذری، صص ۲۵-۲۶. برای مناصب وثوق‌الدوله در طول مشروطه اول و دوم، و نقش وی در ماجرای پارک اتابک و اولتیماتوم، رک، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۳۶۰۹:۵.

۷. ماهنامه آموزش و پرورش، سال ۱۳۵۰ ش. ش ۸، ص ۵۹. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، ج.م.

ایجاد انحطاط در اخلاق عمومی، و پی‌ریزی مجلس فرمایشی برای اولین بار در تاریخ مشروطه، ایرادی است که مبارزین بر شخص وثوق‌الدوله وارد ساخته‌اند.^۱ چنانکه نورمن، سفیر انگلیس در زمان وثوق‌الدوله، نیز در تلگراف به کرزن بر همین امر انگشت نهاده است: «سیاست» دولت وثوق‌الدوله «را می‌شد در سه کلمه خلاصه کرد: استتار، ارتشا و اختناق!»^۲ ضمناً جالب است بدانیم مستشار انگلیسی که قرار بود از سوی کرزن (طراح قرارداد ۱۹۱۹) زمام امر فرهنگ کشورمان را پس از قرارداد به چنگ گیرد، همان ادوارد براون مشهور (پدر روحانی تقی‌زاده و یاران او) بود!^۳ مطلعین، بدرستی، کودتای رضاخانی را عمل به مواد قرارداد ۱۹۱۹ (در پوشش لغو آن) می‌دانند؛^۴ و اینجاست که به ارتباط «ژرف» وثوق‌الدوله با سیاست «استعماری» پهلوی می‌رسیم. تلاش رضاخان در قلع و قمع علمای شیعه مشهور است. در زمان عقد قرارداد ۱۹۱۹ هم، مخالفان وثوق‌الدوله معتقد بودند: «تحت پیمان منعقد شده، نه تنها تمام مستشاران دوایر ایران در آتیه باید انگلیسی باشند، وظایف حکام شرع نیز پس از تصویب قرارداد، از روحانیان سلب و به قضات و دادیاران انگلیسی سپرده خواهد شد.»^۵ نیز می‌توان به دوران وزیر خارجه بودن وثوق‌الدوله در زمان اولنیماتوم ۱۹۱۱ روسها اشاره کرد که طرح تشکیل «حکومت مقتدر» را در انداخت که به ادعای او اقدامی ضروری برای حل مشکلات کشور بود و «دول خارجه» نیز از آن پشتیبانی می‌کردند.^۶ و می‌دانیم که فلسفه کودتای

→ زاوش، ص ۲۲۴.

۱. رک، مقالات عشقی در باره وثوق‌الدوله، تحت عنوان «الغیای فساد اخلاق»، که مرام وثوق‌الدوله را چنین در تابلو کرده است: «هرکس پول داد برای او باید کار کرد. وجدان، عقیده، مسلک، موهوم است!» (کلیات مصور میرزاده عشقی، صص ۱۰۷-۱۰۸ و ۳۱۰).
۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ۳۰۹۲. راجع به رشوت‌ستانی وثوق‌الدوله در جریان قرارداد ۱۹۱۹ و نیز اخاذیهای او در سالهای پس از شهریور بیست رک، شرح حال رجال ایران، ۳۵۲-۳۵۰/۱.
۳. حیات یحیی، ۱۷۱/۴. برای صمیمیت دیرینه بین براون و کرزن «طراح قرارداد ۱۹۱۹» رک، نامه‌های براون در ۱۸۹۲ به کرزن (راهنمای کتاب، سال ۴، ش ۷، صص ۶۷۹-۶۸۱).
۴. رک، تلگراف محرمانه نورمن به کرزن ۴ روز پس از کودتای ۱۲۹۹ (قتل اتابک... ص ۲۷۵)؛ تلگراف مستشارالدوله به منخیرالسلطنه پس از کودتا درباره قرارداد ۱۹۱۹ (آینده، سال ۷، ش ۱۰۹، ص ۷۲۵)؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۲۷۶۷/۴.
۵. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹، ۱۰۷/۱.
۶. خاطرات سیدعلیمحمد دولت‌آبادی، ص ۳۸. همان ایام سر ادوارد گری (وزیر خارجه انگلیس) در پارلمان لندن ضمن ایراد تظقی بسیار تهدیدآمیز صریحاً گفته بود که «باید یک حکومت ثابت و مستحکم مقتدر بانفوذه در ایران برقرار» کرد «که از تزلزل دائمی و مפורزیت، مصون باشد» (زندگی طوفانی، ص ۴۶۱، نامه تقی‌زاده به مؤتمن‌الملک و...).

۱۲۹۹ هم چیزی جز تحقق آن نبود.

پیشگامی در بلوای کشف حجاب، از دیگر موارد همدلی و همکاری جدی وثوق‌الدوله با رضاخان است. مخبر السلطنه که در این تاریخ با وثوق‌الدوله مانوس بوده می‌نویسد:

امر صادر شد که از اول فروردین ۱۳۱۴ مردها کلاه‌فرنگی (لگنی) بر سر بگذارند و زنها چادر را ترک کنند. کلاه اجنبی ملیت را از بین برد و برداشتن چادر، عفت را... پلیس دستور یافت روسری را از سر زنها بکشد. روسریها پاره شد و اگر ارزش داشت تصاحب. مدتی زد و خورد بین پلیس و زنها دوام داشت. بسیار زنها را شنیدم که از خانه بیرون نیامدند. امر شد مبرزین محل مجالس ترتیب بدهند، زن و مرد محل را دعوت کنند که اختلاط، عادی شود. وثوق‌الدوله از پیشقدمها بود. در کافه بلدی، شب‌نشینی مرتب شد.^۱

وثوق‌الدوله در مجلس هفتم «از تأییدکنندگان قانون اتحاد شکل» بود که در ۶ دی ۱۳۰۷ به تصویب مجلس رسید. وی «از هنگامی که از سفر اول اروپا برگشته بود | ۱۳۰۵ | لباس متحدالشکل یعنی کت و شلوار می‌پوشید و کراوات هم به کار می‌برد... او کلاه پهلوی نیز بر سر نهاد».^۲ وی پس از مغضوبیت و عزل فروغی از نخست وزیری و ریاست فرهنگستان در ۱۳۱۴، به ریاست فرهنگستان رسید و «در هفته پایانی دی ماه، جشن نهضت بانوان را... در فرهنگستان برپا داشت»^۳ و البته او نیز در ۱۳۱۷ مقامش را از دست داد و از ترس دیکتاتور به اروپا رفت.

۱. خاطرات و خطرات، ص ۴۰۷. مقاله وثوق‌الدوله در مدح کشف حجاب و خانواده پهلوی به عنوان «مؤسس این اساس و راهنمای سعادت و ترقی کشور» ایران، در دیوانش آمده است. آنجا می‌خوانیم: «از اینکه افتخار تقدیم عریض در این مجلس که از نقطه نظر تازه شدن تاریخ کشور عزیز ما دارای اهمیت فوق‌العاده و بی‌نظیری است، به بنده داده شده و مخصوصاً از تشریف‌فرمایان والاحضرت‌های همایونی... که موجبات افتخار و سربلندی حاضرین و تشویق ترقی و تجدد مهمی که در کشور ما به فرمان پدر تاجدار و عظیم‌الشانان انجام می‌گیرد فراهم نموده‌اند تشکر می‌کنم و از اینکه ایام زندگانی به من آن قدر مجال داده که علانم روزافزون برتری یافتم... ایرانیان در شنون مادی و معنوی... را به رأی‌العین می‌بینم سپاسگزارم. هر چند حضار محترم همه بهتر از بنده به اهمیت این اصلاح بزرگ و اساسی که در این ایام در کشور ما انجام گرفته آگاه هستند ولی در نظر بنده این واقعه مهم تاریخی آن قدر دارای نتایج عظیم است که اگر موضوع را به آشکاری و بدهات واگذاشته و بگذاریم حق تشکر خود را نسبت به مؤسس این اساس و راهنمای سعادت و ترقی کشور خود ادا نکرده‌ایم!» (آثار وثوق، مقدمه علی وثوق، ص ۱۹۹).

۲. وثوق‌الدوله، ابراهیم صفایی، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۶.

گفتنی است که: امیراعلم، پزشک و ندیم رضاخان،^۱ داماد بزرگ و ثوق‌الدوله بود که اصولاً «با اعمال نفوذ پدرزنش، وارد سیاست» شده^۲ و جزو عاملان و حامیان قرارداد ۱۹۱۹ بود.^۳ شیخ‌الملک اورنگ می‌نویسد:

در اوایل سلطنت رضاشاه روزی نبود که یک هیئت هشت نفری به حضور شاه شرفیاب نشود. تعداد اعضای این هیئت در مدت پنج سالی که مرتباً هر روز بدون تأخیر در حضور شاه بودند، نه کم می‌شد و نه زیاد، که عبارت بودند از: دکتر امیراعلم (طیب مخصوص شاه)، سرلشکر نقدی (سرداررفعت)، شکوه‌الملک (رئیس دفتر مخصوص شاه)، امیر شوکت‌الملک علم... سرلشکر خدایارخان...^۴

همچنین حسین شکوه (شکوه‌الملک)، رئیس کابینه و رئیس دفتر مخصوص رضاخان و همراه وی در سفر به ترکیه، رئیس کابینه و ثوق‌الدوله (یا به قول اعظام‌الوزاره: «پیشکار و منشی مخصوص» وی) در زمان عقد قرارداد ۱۹۱۹ بود.^۵ از همکاری دو وزیر مهم کابینه و ثوق‌الدوله (نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله) با رژیم پهلوی در آینده سخن خواهیم گفت.

۴. حکیم‌الملک (ابراهیم حکیمی): وکیل و وزیر مکرر دوران مشروطه^۶ و عضو مجلس عالی و هیئت مدیره انقلاب در آغاز مشروطه دوم^۷ است، که «به دستور» هیئت مزبور «مأمور اصلاح دربار» احمدشاه جوان گردید.^۸

در عصر پهلوی نیز بارها وزیر، نخست‌وزیر (سه بار نخست‌وزیر محمدرضا) و وزیر دربار گردید.^۹ همچنین رئیس سنی مجلس مؤسسان در ۱۳۲۸ ش بود و در مجلس سنا نیز از صحنه‌گردانان محسوب می‌شد و یک سال به ریاست آن رسید.^{۱۰} دوست و

۱. رک، سالنامه دنیا، جلد ۲۲، ش ۲۲، سال ۱۳۲۵، ص ۲۱۶ (اظهارات شیخ‌الملک اورنگ). امیراعلم در مجلس پنجم، جزو کسانی بود که به ماده واحده خلع قاجاریه و تفویض حکومت به رضاخان، رأی مثبت داد.

۲. خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد، ص ۴۱۶.

۳. خاطرات امید، حسین امید، مندرج در: خاطرات و اسناد شامل نوشته‌ها و... تهیه و تنظیم: سیف‌الله وحیدنیا، ص ۱۷۶. ۴. سالنامه دنیا، جلد ۲۲، ش ۲۲، سال ۱۳۴۵، ص ۲۱۶.

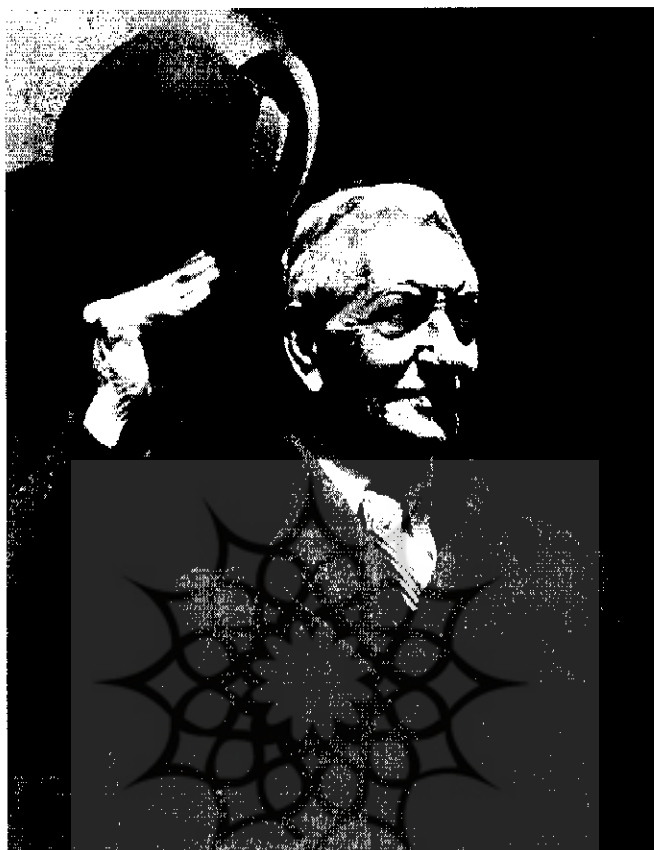
۵. خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد، ص ۴۶۵؛ خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۵۶۸/۱.

۶. حکیمی، از جمله، وزیر مالیه دولتی بود که حکم به خلع سلاح ستارخان در مشروطه دوم داد و با آهن و آتش به سوی قراقرگاه وی در بارک اتانک تهران پورش برد (رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، زاوش، صص ۱۸۵-۱۸۶). ۷. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۰۴/۳.

۸. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، منسوب به تقی‌زاده، مندرج در: یغمد، سال ۱۴، ش ۲ به بعد، ص ۸۹.

۹. شرح حال رجال ایران، ۹/۱.

۱۰. در مورد زندگینامه و نیز عضویت حکیمی در سنا و فراماسونری رک، یادگار عمر، دکتر صدیق، ۲۰۸/۲-۲۱۰؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران، راتین، ۴۷/۲ و ۵۲ و ۱۰۱/۳؛ یادداشتهای دکتر قاسم غنی، به کوشش نمینی،



ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) | ۱۶۶۲-۱۴

همکارش مهدی بامداد تصریح دارد که: حکیمی «فوق‌العاده هواخواه شاه و سلطنت‌طلب بود».^۱ در صدر مشروطه عضو لژ ماسونی بیداری ایران بود و بعدها به مقام استادی اعظم رسید.^۲ سخنش در تاریخ ثبت شده است که مدعی شد: «من مؤسس فراماسونری در ایران هستم».^۳

۵. مستشارالدوله صادق - صادق: وی چهره آشنا و صاحب‌نام تاریخ مشروطیت است

→ ج ۳، خاطرات اردیبهشت ۱۳۲۸ ش؛ زندگی طوفانی...، ص ۲۹۲ و ۳۱۰؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۲۵۰:۱.

۲. برای تصویر او در کسوت استاد اعظم و مادام‌العمر ماسونی راک، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، رانین، ۵۲:۲.

۳. مجله آسیای جوان، چهارشنبه خرداد ۱۳۳۱ ش؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران، رانین، ۲۷:۲.

که در مشروطه صغیر، از وکلای تندرو تبریز و یاران تقی‌زاده در مجلس شورا محسوب می‌شد و عضو کمیسیون نگارش پیش‌نویس متمم قانون اساسی^۱ و نیز عضو کمیسیون بودجه (مالیه) مجلس بود و هموست که در نامه‌اش به ثقة‌الاسلام تبریزی (ذی‌حجه ۱۳۲۴ق) افتخار می‌کرد که به همدستی تقی‌زاده و میرزا آقافرشی، وکلای دیگر تبریز، مانع تثبیت عنوان «مشروعه» به جای «مشروطه» در دستخط شاه شده است.^۲ مستشارالدوله در هنگام فتح تهران و تجدید مشروطه، به عضویت مجلس عالی و کمیسیون عالی و هیئت مدیره انقلاب درآمد که در آن تاریخ، حکم شورای انقلاب را داشت. زمان افتتاح مجلس دوم نیز به عنوان وکیل در مجلس حضور یافت و به عنوان رئیس بر کرسی ریاست آن مجلس تکیه زد.^۳ پس از آن نیز در طول دوران مشروطه دوم، بارها به وزارت داخله و وزارت پست و تلگراف و وزارت فواید عامه و وزارت مشاور رسید.^۴

وی سابقه همکاری طولانی با رژیم پهلوی دارد؛ تاریخ، او را عضو مجلس مؤسسان رضاخانی (۱۳۰۴ شمسی) می‌شمارد که به ریاست «رسمی و دائمی» آن مجلس برگزیده شد و طی نطقی در تعریف و تجلیل از رضاخان، به سلطنت او رأی مثبت داد.^۵ در فاصله بهمن ۱۳۰۹ - خرداد ۱۳۱۴، سفیر کبیر ایران در ترکیه گردید و در زمان سفارت همو بود که سفر مشهور رضاخان به ترکیه آتاتورک (۱۳۱۳ش) انجام شد.^۶ سخن او به رضاخان در این سفر، در خاطرات دکتر عیسی صدیق آمده است: «قربان! در سایه اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه، ترقیات عظیم نصیب ایران شده است».^۷ فرزند مستشارالدوله، مهندس علی صادق، نیز سناتور مجلس سنا در زمان محمدرضا بود.^۸

۶. سید نصرالله تقوی: از وکلای صدر مشروطه (در مجلس شورای اول و دوم و سوم) و از فحول مشروطه‌خواهان آن دوران است که در مجلس اول جزو کمیسیون هفت نفره‌ای انتخاب شد که مسئولیت تهیه و نگارش پیش‌نویس متمم قانون اساسی را به

۱. ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، آدمیت، ص ۴۰۸.

۲. زندگینامه شهید نیکام ثقة‌الاسلام تبریزی، نصرت‌الله فتحی، ص ۱۲۵.

۳. رک، زندگی طوفانی، ص ۱۴۵ و ۱۴۹ و ۱۵۲؛ شرح حال رجال ایران، ۱۶۷/۲-۱۶۸-۱۰۴/۳.

۴. رک، سالشمار زندگی مستشارالدوله، مندرج در ابتدای کتاب: اسناد مشروطیت؛ خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، مجموعه دوم، به کوشش ایرج افشار.

۵. رک، تاریخ شاهنشاهی اعلی‌حضرت رضاشاه پهلوی، عبدالله امیرطهماسب، ص ۴۶۴ و ۵۹۲ به بعد و ۶۱۵-۶۱۶.

۶. سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در: روابط خارجی ایران، دفتر آموزش و ارزشیابی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ص ۴۸؛ شرح حال رجال ایران، پامداد، ۱۶۸:۲.

۷. یادگار عمر، عیسی صدیق، ۳۰۵/۲. ۸. مجموعه آثار قلمی... ثقة‌الاسلام، فتحی، ص ۲۲۷.

عهده داشت^۱ و در فتح تهران و تجدید مشروطیت نیز، به عضویت هیئت مدیره انقلاب برگزیده شد.^۲

تقوی در هنگام به قدرت رسیدن رضاخان، با سرودن قصیده‌ای در هجو احمدشاه و مدح پهلوی، به استقبال وی رفت و رئیس دیوان تمیز شد. مخیر السلطنه هدایت در شرح حوادث مربوط به دوران دیکتاتوری رضاخانی، می‌نویسد: «سید نصرالله تقوی، صاحب قصیده‌غزّا که در هجو احمدشاه گفته بود رئیس تمیز شد (قافیه پالان)».^۳ تعبیر «قافیه پالان» در کلام هدایت، اشاره به بیتی از قصیده تقوی است که در آن، برای خوشامد دیکتاتور، احمدشاه را به جای افسر شاهی، شایسته «پالان» شمرده است. بخشی از آن قصیده متملقانه را ذیلاً می‌آوریم:

از بیشه برون آمد شیری به سحرگاهان
هان رویه‌کان یکسو از عرصه این سامان...
سردار سپه شیری کز هیبت شمشیرش
بگست زهم پیوند در جسم عدو شریان
با حشمت ساسانی، با سطوت سامانی
بافر سلیمانی ببرید پی دیوان
بسنگاه نسیاکان را پرداخت ز بیگانه
بسپرد به زیر پی هر جا علم طغیان
چون بانگ برآرد کوس، آنجا که کشد دبّوس
بر پرچم وی نقش است قد ایدک السبحان
غوغای شغالان شد خاموش ز باس وی
وقت هزاراوا تا تازنه کند دستان^۴
گوید به مدیح میر، بی مشغله و تشویر
هَذَا هُوَ مَا كُنَّا نَرْجُوهُ مِنَ الرَّحْمَنِ
از مملکت جم مانند برجای همان نامی
ای میر تسوی امروز فریادرس ایران!
هرجا که تو روی آری نصرت ز قفای توست
هرج آنکه تو اندیشی تأیید کند یزدان

۱. ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، آدمیت، ص ۴۰۸.

۲. شرح حال رجال ایران، ۱۰۴۳.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۳۸۶.

۴. هزاراوا: بلبل، داستان: نغمه و آواز.

هر جمله ز تقریرت، هر نکته ز توقیعت
 با معنی صد حکمت، بی حاجت یک تبیان...
 اکنون که تو را دادار انگیخت برای کار
 نیکوتر از این بگذار شکر نِعَم یزدان
 برکن ز بُن و بنیان، اصل شجر بیداد^۱
 پس تازه نهال داد در مرز کیان بستشان!...
 این افسر جم حیف است بر تازکِ آن کو نیست

اندر خور جز افسار، شایسته جز پالان...^۲

۷. حسینقلی خان نواب: چهره مرموز و تأثیرگذار تاریخ مشروطه است که از تحصن سفارت انگلیس در صدر مشروطه گرفته تا جلسات مخفی لژ بیداری و اجبار احتشام السلطنه به استعفا از ریاست مجلس شورا، و از گریزانان عناصر تندرو به سفارت انگلیس در یوم التوب و ترور شیخ فضل الله در استبداد صغیر گرفته تا اعدام شیخ و تشکیل هیئت مدیره موقت انقلاب پس از فتح تهران و آوردن شوستر آمریکایی به ایران و خلع سلاح مجاهدین تبریز در پارک اتابک،^۳ همه جا او را صحنه گردان اصلی امور، و هادی و ملجأ مشروطه چنان تندرو و سکولار می بینیم! جرج بارکلی (سفیر انگلیس) در گزارش به لندن، پس از شرح اعدام حاج شیخ فضل الله نوری می نویسد: «کمیته ملیون | = هیئت مدیره موقت انقلاب |^۴ که ظاهراً اداره امور کشور را بر عهده گرفته و حسینقلی خان نواب آن را فکراً رهبری می نماید...»^۵

اردشیرجی مشهور (سر اردشیر ریبورتر) نیز در وصیتنامه سیاسی از وی به عنوان «دوست مشفق حسینقلی خان نواب که حزب ملیون | = دمکرات | را رهبری می کرد» یاد نموده و می گوید:

روزی «با یاسی فراوان» به من گفت: «اردشیرجی، من حزب را رها خواهم کرد، زیرا همان کسانی که به وطنپرستی آنها ایمان داشتم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می زدند و بعداً به طور مجرمانه و یک یک از من می پرسند که راهنمایی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعدی به آنها بگویم!»^۶

۱. مقصود احمدشاه و سلسله قاجاریه است. ۲. رک، شرح حال رجال ایران، ۱۱۸/۳-۱۲۳.

۳. نواب در دولتی که حکم به خلع سلاح ستارخان و یارانش داد، وزیر خارجه بود.

۴. رک، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، ص ۱۲۰۱.

۵. همان: ص ۱۱۹۹. نیز رک، رجال عصر مشروطیت، سیدابوالحسن علوی، ص ۱۲۴؛ شرح حال رجال ایران،

بامداد، ۱۰۴/۳. ۶. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱۵۵/۲.

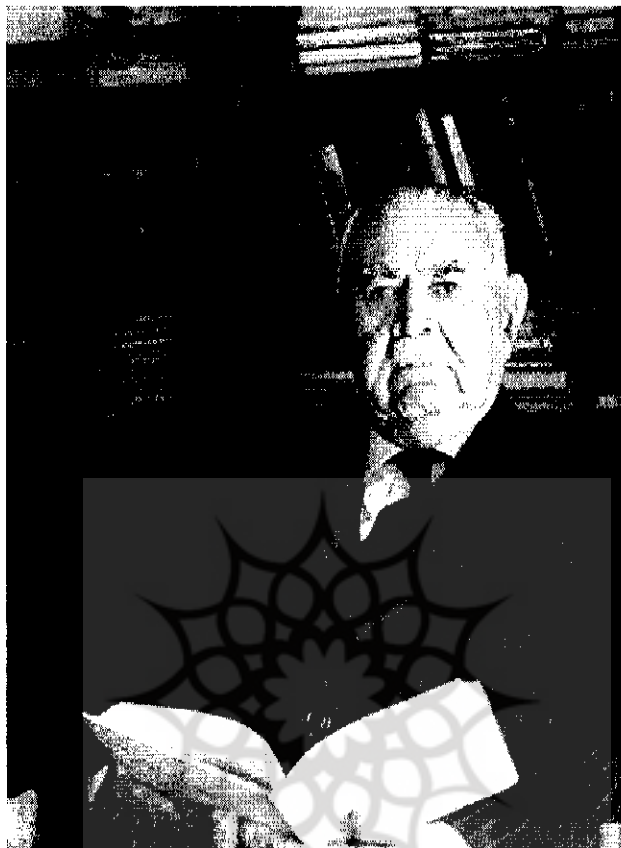
اینکه اردشیرجی (عضو اینتلیجنت سرویس بریتانیا در ایران، و کاشف و معرف رضاخان - برای کودتا - به انگلیسیها) تا چه حد ایراندوست و هوادار استقلال این مرز و بوم بود، جای بحث و مناقشه بسیار دارد (در صفحات آینده، راجع به او نیز سخن خواهیم گفت)؛ اما از سخن دوست مشفقش به او برمی آید که اعضای حزب دمکرات، نواب را بلندگو و ترجمان نظریات سفارت می شناخته‌اند.^۱ نواب دارای زن ایرلندی بود^۲ و همچنین تذکره انگلیسی داشت.^۳

چنین جنمی، در عصر پهلوی رئیس هیئت نظار بانک ملی ایران^۴ و نیز (به قول خود) وکیل فرمایشی شیراز^۵ بود و خصوصاً در سمت ریاست نظار، در رسوایی و برکناری لیدن بلات، رئیس «آلمانی» بانک ملی و فرار و خودکشی معاونش: فوکل - ماجرای که کاملاً به زبان حیثیت آلمان^۶ (حریف قهار لندن)، و بالملازمه به سود انگلیسیها بود - نقش مؤثری ایفا کرد. نقش او در تحصیل مطالبات سوخته بانک ورشکسته روسیه («با استفاده از قدرت» رضاخان) از بدهکاران آن بانک که شدیداً مورد «تقدیر» شاه واقع شد، پرونده‌سازی برای تیمورتاش^۷ و گریزانان تقی‌زاده از چنگ رضاخان، نکات دیگری است که باید در فرصت مناسب به بررسی آن پرداخت.

در معرفی حسینی‌خان نواب، و روابط وی با رژیم پهلوی، نمی‌توان از منسوب و دست‌پرورده نزدیک وی، محمود جم، که حکم ارتیه نواب در دستگاه پهلوی را داشت، یادی نکرد:

۸. محمود جم (شوهرخواهر حسینی‌خان نواب،^۸ و پدر ارتشبد فریدون جم

۱. حقیر، رساله مسوطی در باره بستگی ۲۰۰ ساله رسمی و آشکار خاندان نواب به سفارت انگلیس، و زندگی مرمر خود وی از دوران کارگزاری کمپانی استعماری رژی تا مشروطه و بعد از آن دارد، که ان‌شاءالله قریباً منتشر خواهد شد.
۲. نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده، ص ۹۹.
۳. دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان‌ملک ساسانی، صص ۹۸-۹۹.
۴. داور و عدلیه، ص ۱۹۲ به بعد؛ خاطرات یک نخست‌وزیر: دکتر احمد متین‌دفتری، ص ۱۱۵؛ خاطرات و خطرات، ص ۳۹۰؛ تاریخ معاصر ایران، کتاب هفتم، ص ۱۹۹ به بعد.
۵. نقد حال، مجتبی مینوی، ۵۱۴/۲-۵۱۵. مینوی می‌نویسد: نواب، در منزل تقی‌زاده به من گفت: «بله آقا مجتبی، من حالا وکیل مجلس هستم از شیراز. شیراز بیش از پنجاه هزار نفر سکنه ندارد و من با پنجاه و چهار هزار رأی، وکیل شیراز شدم! حتی بچه‌های شیرخواره هم از گهواره بیرون آمدند و به من رأی دادند!» که باید گفت عزا چه عزایی بوده است که مرده‌شوی را هم به گریه واداشته بوده است!
۶. به نوشته بلویر، یکی از همکاران آلمانی لیدن بلات در بانک ملی ایران: دراتر ماجرای فوق، «ایمان به درسی و صداقت و حسن عمل آلمانها دچار تشنج سختی گردید و کلیه آلمانهایی که در خاور نزدیک مشغول کار بودند تحت تأثیر این پیشامد ناگوار واقع گردیدند» (خاطرات من...، اعظام‌الوزاره، ۸۴۵/۲).
۷. خاطرات یک نخست‌وزیر، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ۲۶-۳۵، ۱. ابتهاج، این پرونده‌سازی را «پوچ و بی‌اساس» شمرده است.
۸. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۲۴۲.



محمود جم در اواخر عمر در کتابخانه شخصی | ۱۱-۳۱۴۷

مشهور): او در صدر مشروطه منشی سفارت فرانسه و عضو لژ بیداری ایران بود^۱ و در انحلال مجلس، در پنهان کردن اسناد لژ (که آن زمان در انجمن اخوت قرار داشت) از دست مأموران محمدعلیشاه نقش فعالی داشت.^۲ افزون براین در ماجرای ترور نافر جام‌شیر فضل‌الله نوری، انگلیسیها را از تصمیم دولت وقت ایران به دستگیری ضاربین شیخ (که وابسته به سفارت انگلیس بودند) مطلع ساخت.^۳ همچنین در دولتی که دست به خلع سلاح ستارخان و یاران وی در پارک اتابک زد، عضویت داشت و وزیر عدلیه بود.^۴

۱. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رانین، ۷۷/۲ و ۴۵۳.

۲. همان: ۸۴/۲ و ۱۴۶ و ۷۷. ۳. رک، زندگی طوفانی، تقی‌زاده، صص ۱۴۱-۱۴۲.

۴. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، زاوش، صص ۱۸۵-۱۸۶.

در آستانه کودتای ننگین حوت ۱۲۹۹، مدیرالملک جم در کنار کسانی همچون ژنرال آبرونساید و کلنل اسمارت و سید ضیاءالدین طباطبایی و میرزا کریم‌خان رشتی، عضو «کمیته آهن»^۱ بود که به کمک انگلیسیها بساط کودتا را به راه انداخت^۲ و روی همین سابقه، پس از وقوع کودتا وزیر خارجه و نیز وزیر دارایی کابینه سیاه شد و با دخالت صریح و زنده نظامیان سردار سپه، نامش (همراه رضاخان) به عنوان وکیل مجلس پنجم از صندوق آراء بعضی از شهرهای آذربایجان بیرون آمد. چنانکه در تاجگذاری رضاخان (۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ش) نیز، به عنوان معاون نخست‌وزیر، کنار شاه در جلسه حضور داشت و تاج را از دست شاه، او گرفت.^۳ پس از آن هم در طول دوران پهلوی، کراراً به پستهایی چون سفارت، سناتوری، وزارت کشور و دربار، و نخست‌وزیری منصوب شد. در اوج اختناق رضاخانی یعنی هنگام کشتار فجیع مسجد گوهرشاد، وزیر داخله بود و در اعلامیه‌ای که به عنوان «وزارت داخله» منتشر کرد، از مردم معترض مشهد با عناوینی چون: «عوام ساده‌لوح» و «اراذل و اوباش» یاد کرده و ضمن حمله و توهین شدید به شیخ بهلول (یکی از رهبران قیام) نوشت: «اراذل و اوباش که باعث این بی‌نظمی شده بودند بعضی گرفتار و بعضی متفرق شدند...»^۴ چندی بعد نیز که فروغی (به علت بستگی به اسدی) مغضوب شاه شده و از نخست‌وزیری برکنار گردید، پست مزبور جهت ادامه و تکمیل سناریوی استعماری منع حجاب و خلع عمامه و... به او واگذار شد.^۵ عباس

۱. دولت و جامعه در ایران... دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۱۵۲.
 ۲. رک. حیات یحیی، ۱۵۰/۴-۱۵۱: تاریخ پست ساله ایران. مکی، ۱۸۹/۱: دولتردان ایران و ساختار نهادها در عصر مشروطیت. ج.م. زاوش، ص ۲۴: نقش فراماسونها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران، از ص ۸۲-۸۳. رک. مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، ۱۵۵-۱۲۸۱.
 ۳. رضاشاه، خاطرات سلیمان بهودی... ص ۲۸۳. ۴. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۲۳۳.
 ۵. کشف حجاب در آئینه اسناد، حسام‌الدین آشنا، مندرج در: مجله گنجینه اسناد، سال ۱، دفتر ۱، بهار ۱۳۷۰ ش، صص ۸۵۷: قیام گوهرشاد، سینا واحد، ص ۶۳.
- چند ماه پس از سرکوب قیام گوهرشاد در ۲۰ تیر ۱۳۱۴ ش محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی، به جرم همدستی با سران قیام، دستگیر و اعدام گردید و در پی آن، محمدعلی فروغی نخست‌وزیر نیز - که با اسدی نسبتی داشته و از او نزد شاه وساطت کرده بود - مغضوب و معزول گشت. حم، چنانکه گفتیم، در دولت فروغی وزیر کشور بود و پس از عزل فروغی از سوی رضاخان، با حفظ سمت، به نخست‌وزیری گمارده شد (۱۴/۹/۱۱). حسام‌الدین آشنا با اشاره به این مطلب می‌افزاید: «شاه در اولین جلسه ملاقات، پس از معرفی وزرا، به طور خصوصی، ضمن بیان نعت خود از جادو و جادوچو، و اینکه دو سال است موضوع زنان فکر او را مشغول کرده، ضرورت پیاده شدن رفع حجاب را به او گوشزد می‌کند. شاید بتوان گفت یکی از ما مورثهای اصلی کابینه جم (۱۴۹۱۱ تا ۱۳۱۶:۷/۱) اجرای کشف حجاب بوده است، و از آنجا که سرکوب نهضت مشهد و اعدام اسدی رعب و وحشت زیادی در میان مردم ایجاد کرده بود، از دیدگاه شاه، زمینه لازم برای اجرای مرحله بعدی برنامه آماده شده بود. لذا با احتضار | علی‌اصغر | حکمت

اسکندری، از رجال مطلع و مبارز عصر پهلوی، در نطقی که روز ۹ مهر ۱۳۲۶ش در مجلس شورا ایراد کرد، محمود جم را به عنوان ارتکاب سه جرم بزرگ محکوم کرد: ۱. از عوامل کودتا است ۲. در زمان وزارت داخله او، آیت الله مدرس به شهادت رسید، پس قاتل است ۳. در زمان وزارت او، کشتار مردم مشهد در مسجد گوهرشاد رخ داده و او مسئول است.

افزون بر موارد فوق، بایستی از دو کار دیگر جم یاد کرد: ریاست هیئت اعزامی از سوی رضاخان به دربار ملک فاروق مصر جهت خواستگاری فوزیه برای محمدرضا، و همراهی و ندیمی رضاخان در تبعید موریس و ژوهانسبورگ.^۱ صمیمیت و نزدیکی جم با رضاخان، بدان حد بود که شاه، دختر خود (شمس) را به همسری فرزند وی (فریدون) برگزید.^۲ از کارهای بسیار زشت محمود جم، انتخاب یکی از منسویین «شرابخوار» خویش به فرمانداری شهر مقدس قم در زمان مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه علمیه قم) بود که ظاهراً به هدف توهین و ایزدای آن مرجع بزرگ صورت گرفته بود و مرحوم حائری شدیداً از این امر دلگیر و عصبانی بود.^۳

می‌رسیم به اعضای هیئت دادگاه عالی انقلاب که در آغاز مشروطه دوم، شاگرد برجسته میرزای شیرازی (پرچمدار جنبش ضد انگلیسی «تحریم تنباکو») یعنی شیخ فضل الله نوری را بر دار آویختند.

۹. جعفرقلی خان سردار بهادر (سردار اسعد سوم): وی فرزند علیقلی خان سردار اسعد (بنیانگذار مشروطه دوم) است و خود، علاوه بر اینکه به عنوان عضو به اصطلاح هیئت قضات دادگاه عالی انقلاب مشروطه که حکم قتل شیخ شهید را امضا کرد،^۴ دست در دست پیرم خان هزاران تن را در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۳۰ق به جرم مخالفت با مشروطه در اقصی نقاط ایران (بویژه صفحات آذربایجان) تارومار کرد. چنین کسی در عصر رضاخان

→ و مشاوره با او، تا آغاز سال بعد اعلام رسمی کشف حجاب مقدمات باسرعت بیشتری دنبال می‌گردد (همان: صص ۷-۸). و چنین بود که تبلیغات رنگارنگ و شدید دستگاه دیکتاتوری علیه حجاب، و اقدامات خشونتبار پاسبانها و مأموران انتظامی بر ضد زنان محجبه اوج گرفت و به حادثترین و وحشیانه‌ترین شکل خود درآمد. به گونه‌ای که، هنگامی که یکی از مقامات قضایی ارتش از برداشتن روسری نازک همسرش در هنگام تشرف به حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام استنکاف ورزید با نامه اولیای آستان قدس، از سوی رئیس‌الوزرا و وزارت جنگ به محاکمه کشیده شد! (همان: ص ۱۰).

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱/۶۱۶ و ۷۲ و ۱۱۳.

۲. همان: ص ۶۳. در باره جم و حسینقلی خان نواب همچنین رک، دولتهای ایران در عصر مشروطیت، ج.م. زاوش، ص ۲۴۲ به بعد.

۳. رک، خاطرات من اعظام‌الوزاره، ۲/۸۴۱۸۴.

۴. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۰۴۳.

سالها وزیر جنگ و نیز پست و تلگراف بود^۱ و در مراسم تاجگذاری مشهور رضاخان (۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ش) به عنوان وزیر پست و تلگراف، «حامل تاج مروارید» بود.^۲ گفته‌اند وی نخستین کسی بود که برای اجرای کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ نامزد حمله به تهران شد، ولی اختلاف و مشاجره‌ای که بین سران بختیاری بر سر فرماندهی اردوی چند هزار نفره بختیاری درگرفت، نیروهای آنها را که در اصفهان گرد آمده بودند، پراکنده ساخت و نتیجتاً نقشه اجرای کودتا به دست آنان عملاً به هم خورد.^۳ مخبرالسلطنه، جعفرقلی خان را همراه نصرت‌الدوله و تیمورتاش و تدین، از «سینه‌زنان پای علم جمهوریت و تغییر سلطنت» می‌داند^۴ و باامداد می‌نویسد: در اوایل امر، خدمات نمایان و درخشانی به رضاخان سردار سپه نمود و پس از عزل و نابودی تیمورتاش، خیلی مقرب‌الخاقان شد، که البته در نهایت، او نیز مثل بسیاری دیگر مغضوب قدرت مطلقه واقع شد و به دستور رضاخان با وضع فجیعی به قتل رسید.^۵ سردار ضمناً از اعضای حزب «ایران نو» متعلق به تیمورتاش بود.^۶

خطرات سردار بهادر، که اخیراً منتشر شده، حاوی نکات بسیار جالبی از همکاری «صمیمی» او با رژیم پهلوی است: جایی‌جایی از رضاخان و خشونت‌هایش نسبت به آزادی‌خواهان تعریف کرده و وی را با پتر کبیر و امپراطور ژاپن برابر می‌نهد!^۷ روزنامه‌نگاران مخالف رضاخان (نظیر فرحی) را مشتاق «بالشویک» و «اوباش» می‌خواندند!^۸ و سیاست او را در تخته‌قاپو کردن ایلات و عشایر، با آنکه خیانتی بزرگ به

۱. همان: ۴۸۲.

۲. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهودی...، ص ۲۸۲؛ تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۴۹۵.

۳. رک، تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ۱۳۳۱-۱۳۴۱.

۴. خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه هدایت، ص ۵۱۴. سردار اسعد در مجلس پنجم عضویت داشت و به ماده واحده خلع قاجاریه و تفویض حکومت موقتی به رضاخان رأی مثبت داد.

۵. شرح حال رجال ایران، ۱/۲۴۵-۲۴۶. ایرج افشار هم می‌نویسد: وی «یکی از افراد مؤثر در تحکیم مبانی سلطنت رضاشاه و خدمتگرایی واقعی به او بود. ولی به امر همان پادشاه به هنگامی که افتخار همسفری با شاه داشت یعنی در «الترام رکاب» بود دستگیر شد و به زندان افتاد و در آنجا سربسته‌نیست شد» (خاطرات سردار اسعد بختیاری...، ص ۴). در باره روابط سردار بهادر با رضاخان، همچنین رک، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، سهر پرس لورین، ص ۱۸۳ (حمایت از پهلوی در برابر خزعل)، خاطرات وحید، ش ۱۵، ۲۲-۲۱ تیر - ۱۵ شهریور ۵۲، صص ۲۴-۲۵ (حمایت از پهلوی در سرکوب بختیاریها)؛ تاریخ مفصل مشروطیت ایران یا کتاب آرزو، عباس اسکندری، ۱/۶۵ به بعد؛ ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری، تدوین حمیدرضا دالوند، صص ۲۷۲-۲۷۸ (متن بازجویی سردار اسعد در زندان رضاخان).

۶. قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، محمود تربتی سنجایی، ص ۳۳۳.

۷. خاطرات سردار اسعد بختیاری...، همان، ص ۶۶. نیز رک، صص ۱۶۶-۱۶۷ و ۲۳۵-۲۳۶.

۸. همان، ص ۶۷ و ۶۹.

کشور بود، تأیید می‌کند و دست کم، منافع ایل خویش را پاس نمی‌دارد: «مدتی است مشغول تخت قابوی ایلات ایران هستند. کاری است لازم و مشکل»^۱. نقش خود را در سرکوب بختیارها در عصر پهلوی، با افتخار! بازگو می‌کند: «به شاه عرض کردم اهمیت ندهید، عشایر کاری نمی‌توانند بنمایند»^۲. «ایل دزد و مستی نالایقِ یاغی نوکرِ اجنبی»، فحشهایی است که قوم و خویشهای خود یعنی بختیارها را - به علت شورش آنها بر ضد دیکتاتور وابسته - بی‌نصیب نمی‌گذارد!^۳

دفاع جعفرقلی اسعداز «فرمایشی شدن» مجلس شورا در عصر دیکتاتوری، نشانگر بی‌اعتقادی او به حکومت ملی، و حاوی اعتراف جالبی در باب عملکرد مشروطه است (همان مشروطه‌ای که دست‌پخت امثال او و پدرش بود!). معلوم نیست آن همه کشتار او و بیرم در عصر مشروطه از مردم ایران، برای دستیابی به چه چیزی بوده است؟! بنگرید: ... به نمایندگی دوره هفتم مجلس شورای ملی... تقریباً تا کنون یکصد نفر وکیل معین شده است. انتخابات طهران هم تمام شد. مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک انتخاب شدند. ولی هر سه نفر استعفا دادند به اسم اینکه انتخابات فرمایشی بود و ما نمی‌توانیم جزو وکلای فرمایشی باشیم. شاه خیلی متعبر است از استعفا این سه نفر. عقیده شاه این است باید میل اکثریت... مجلس با تمام نظریات دولت یکی باشد تا بتوان کارها را از پیش برد. نظر بنده هم این است... اگر دولت، اکثریت را در دست نگیرد، ممکن است چند نفر زبردست برای پیشرفت مقاصد خودشان لیدر یک عده بشوند (و) همه وقت اسباب زحمت دولت را فراهم آورند. مثل اینکه بیست و دو سال است داخل مرحله مشروطیت شدیم، غیر از بدبختی و هرج (و) مرج نتیجه‌ای ندیده‌ایم.

طلوع کوکب پهلوی در مدت پنج سال خدمات بزرگ از حیث امنیت، مالیه، قشون ایضاً به مملکت شده است. پس مستحق است که کاملاً انتخابات را ناظر باشد و دولت اکثریت کامل داشته باشد... ملتی مثل ایران قیم خیلی کردن کلفت لازم و احتیاج کامل دارد.

در این انتخابات مدرس، تقی‌زاده، دکتر مصدق انتخاب نشدند.^۴

۱. همان: ص ۲۵۶. ۲. همان: صص ۲۳۲-۲۳۳.

۳. همان.

۴. همان: ص ۲۳۳. برای آشنایی با انتخابات فرمایشی و زورکی عصر رضاخان ر.ک. مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، به کوشش منصوره اتحادیه... ۱۴۸۱-۱۵۵؛ روزگار و اندیشه‌ها، مشفق کاظمی (مؤلف زمان مشهور «تهران مخوف»). ۱/۳۳۴-۳۳۶.

این همان انتخاباتی است که شخصیتی چون شهید مدرس - که همواره بیشترین (یا یکی از بیشترین) آراء مردم تهران را در انتخابات ادوار پیشین مجلس کسب می‌کرد - حتی یک رأی هم در این انتخابات نیاورد و مشهور است که گفته بود «اگر هیچ‌کس هم به من رأی نداده باشد، پس آن یک رأیی که خودم به خودم دادم چه شد و کجا رفت؟!»^۱ ظاهراً جناب سردار اسعد نمی‌دانست که روزی، خود او نیز گرفتار پنجه تیز و خونریز «دیکتاتور» شده و زیر شکنجه‌های شدید آن «قیم خیلی گردن‌کلفت!» یعنی رضاخان، با آمپول پزشک احمدی، به فجیع‌ترین وضع، جان خواهد سپرد!^۱ آری:

دیدى آن قهقهه کبک خرامان، حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود!

۱۰. میرزا محمد خراسانی مدیر نجات: از سیاسیون و روزنامه‌نگاران فعال و ذی نفوذ صدر مشروطه است که در کمیته سرّی که مشروطه‌خواهان تندرو (نظیر سید جمال واعظ اصفهانی، ملک‌المکلمین، تقی‌زاده و ابراهیم حکیمی و حقیقلی خان نواب، اعضای برجسته لژ بیداری ایران)^۲ در صدر مشروطه در تهران دایر کرده و از طریق آن، صحنه‌گردان حوادث در پایتخت کشور بودند. عضویت داشت و همراه دو تن دیگر (محسن نجم‌آبادی و حسین پرویز) رابط کمیته با دیگران محسوب می‌شد و پیامها و تلگرافها و دستورات کمیته را به خارج می‌رسانید.^۳

با انحلال خونین مجلس اول، نجات و تقی‌زاده که جانشان در خطر بود، «در سفارت انگلیس متحصن» شدند. نجات «به ضمانت دولت انگلیس»، «امنیت جانی و مالی و شرفی» کسب کرده و از تعقیب دولت ایران رهایی یافت.^۴ تقی‌زاده نیز (با تضمین جانی سفارت انگلیس) اجازه خروج از کشور تحصیل کرده و به نجات «وکالت» داد که در تهران عهده‌دار انجام امور وی باشد.^۵

نجات، همچنین در ترور شیخ فضل‌الله نوری در فترت بعد از مشروطه صغیر نقش داشت و به همین دلیل نیز توسط دولت دستگیر و به زندان افتاد. ولی سفیر انگلیس (جرج بارکلی) به عنوان فرد تحت‌الحمايه سفارت، به حمایت جدی از وی پرداخته^۶ او را در پوشش حفظ و مراقبت خود قرار داد^۷ و «با مساعدت تامه» ای که به وی کرد، موجبات آزادیش را فراهم کرد.^۸ نجات، لابد به پاس این خدمت بزرگ (به استعمار)،

۱. رک، ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری (گوشه‌ای از تاریخ پهلوی اول)، تدوین حمیدرضا دالوند، صص ۱۲۷-۱۳۱ و دیگر صفحات.

۲. رک، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل راین، ج ۲.

۳. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۱۸۲۲.

۴. واقعات اتفاقیه در روزگار، ۱/ ۲۶۰.

۵. فتح تهران، نوایی، ص ۴۲.

۶. زندگی طوفانی، تقی‌زاده، ص ۱۲۲.

۷. واقعات اتفاقیه... محمد مهدی شریف کاشانی، ۲۶۱/۱.

۸. واقعات اتفاقیه... ۲۶۱/۱.

چندی بعد به عضویت انجمنی برگزیده شد که با فشار روس و انگلیس در پایتخت تشکیل شده و به اصطلاح قرار بود زمینه را برای تجدید انتخابات مجلس فراهم سازد.^۱ چنانکه، پس از فتح تهران نیز، همچون حسینقلی خان نواب و حکیمی و وثوقالدوله، عضو کمیسیون فوق‌العاده‌ای شد که اقدام به عزل محمدعلیشاه و تشکیل دولتی از سردار اسعد بختیاری و سپهدار/سپهسالار تنکابنی نمود.^۲ همچنین به عضویت به اصطلاح «هیئت قضات دادگاه عالی انقلاب»ی درآمد که رأی به اعدام شیخ شهید داد.^۳

زمانی که مرحوم سید عبدالله بهبهانی یک سال بعد از قتل شیخ فضل‌الله در خانه خود به دست تروریستهای جناح تقی‌زاده و حسینقلی خان نواب به قتل رسید، حیدر عمواوغلی که مظنون به همدستی با قاتلان بود، توسط یفرم و همین میرزا محمد نجات از تهران گریزانده شد و وسایل فرار وی از طریق مشهد به عشق‌آباد روسیه فراهم گردید.^۴ در قرارداد ۱۹۱۹، نجات‌از یادوهای وثوق‌الدوله بود و نام او و کسانی چون میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز، به عنوان مبلغان و حامیان قرارداد در شبنامه‌های آن دوران آمده است.^۵ محمد نجات، در غائله تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی نیز، در جرگه حامیان و هواداران سردار سپه قرار داشت.^۶

مرحوم مدرس در جلسه ۷۶ مجلس شورای پنجم (۱۰ آبان ۱۳۰۳ش) به عنوان لیدر

۱. سابلین، مستشار ارشد وزارت خارجه روسیه در ایران، به دولت متبوع خود نوشت: «انجمن آشتی با عضو جدیدی معتبرتر گشته است؛ میرزا محمد خراسانی «به خاطر خدماتش در دوران استبداد» به عضویت انجمن برگزیده شده است (او شخصی را که به شیخ فضل‌الله تیراندازی کرده بود، از لحاظ پول و اسلحه تأمین کرده بود و به این جهت مدتی در باغشاه در زنجیر به سر می‌برد». رک، کتاب تاریخی، ۲۱۱/۲، شرح وقایع اتفاقیه تهران از ۱۵ تا ۲۵ مه ۱۹۰۹.

انجمن مزبور، انجمنی بود که (تحت فشار روس و انگلیس) برای تدوین قانون انتخابات، در اواخر استبداد صغیر، همزمان با عزل مشیرالسلطنه و... تشکیل شده بود.

۲. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۲۶۶۱/۴-۲۶۶۳.

۳. گزارش ایران... مخبرالسلطنه، ص ۲۲۳؛ شرح حال رجال ایران. بامداد، ۱۰۴/۳؛ دولتهای ایران در عصر مشروطیت... ح م زاوش، ص ۳۹.

۴. رک، چکیده انقلاب: حیدر خان عمواوغلی، صص ۲۰۲-۲۰۳؛ آینده، سال ۷، ش ۷، صص ۵۲۶-۵۲۷. عشق‌آباد، مرکز قدیمی تبلیغات بهائیت در خاک روسیه بود و «مشرق‌الآذکار»شان در آنجا قرار داشت. رفیق حیدر خان در این موقعیت حساس به آنجا خالی از نکته نمی‌نماید؛ بویژه آنکه اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده (بنیانگذار سازمان تروریستی کمیته مجازات) در این سفر او را همراهی می‌کرد (چکیده انقلاب، همان، ص ۲۰۳) و ابوالفتح‌زاده کسی است که به نوشته سیدابوالحسن علوی (از یاران تقی‌زاده) در مشروطه دوم «معلوم شد که او جزو بهائیها شده است و شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار می‌کرده (رجال عصر مشروطیت، ص ۱۶).

۵. رک، آلبوم اسناد آفاضل‌الدین نوری (فرزند شیخ شهید نوری).

۶. برای تصویر او در کنار رضاخان در آن ایام، رک، رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی... ص ۶۲۸.

اقلیت (مخالف دولت رضاخان) در مجلس، نطق مفصلی در انتقاد از اقدامات «مستبدانه و خلاف قانون» سردار سپه و شهردار او در تهران ایراد کرد که در مذاکرات مجلس ثبت شده و همان زمان نیز به صورت فوق‌العاده‌ای انتشار یافت.^۱ در خلال سخنان مدرس، هنگامی که از اوضاع ناگوار کشور و ناراحتی و نگرانی عموم مردم سخن می‌گفت، ناگهان محمد نجات سخن مدرس را قطع کرده و گفت: «این طور نیست؛ بی‌انصافی می‌کنید». مدرس که از سخن نجات (در دفاع از وضعیت موجود و عملکرد دولت مستبد وقت) برآشفته بود، پرخاش‌کنان پاسخ داد: «... مگر من می‌گویم تقصیر کیست که تو حرف می‌زنی؟! به سر مقصر که آمدیم آن وقت حرف بزنید!...»^۲ در راپرتی که ۷ روز بعد از آن تاریخ به سردار سپه داده شد، خاطرنشان گردید که: «وکلائی اقلیت، خصوصاً مدرس، برای میرزا محمد نجات پیغام داده و ضمناً هم از او گله کرده و هم او را تهدید نموده‌اند مبنی بر اینکه در موقع نطق مدرس راجع به اوضاع حاضر و اقدامات بلدیّه | = شهرداری تهران، مگر دولت غیر از تو در مجلس طرفدار و دلسوز نداشته، که شما مجبور بودید مغلطه کرده و هیاهوی راه بیندازید. البته روزگار این طورها نخواهد ماند.» نجات هم جواب داده است: «من نظر شخصی نداشته، آنچه گفتم از روی عقیده بوده است. بلی من هم عقیده دارم که روزگار این طور نخواهد ماند و بالاخره یک روزی راجع به اعمال مغرضانه شما یک قضاوتی خواهد کرد»^۳ که البته، پیشگویی نجات، معکوس از آب درآمده، در دفتر تاریخ معاصر، رضاخان به صورت «رب‌النوع استبداد» و مدرس به عنوان تندیس آزادیخواهی و عدالتخواهی ثبت شد و شخصیتی چون پیشوای سیاسی جبهه ملی، سالها بعد از آن تاریخ، در مجلس چهاردهم (۱۷ اسفند ۱۳۲۲ش) گفت:

مردم به حضرت سیدالشهدا(ع) چرا معتقدند؟ برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدای امت کرده: بابی انت و امّی یا اباعبدالله. پس من هم که سگ آستان حضرتم باید به آقا و مولای خود تاسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هرگونه فحش و ناسزا بشنوم.

مگر نبود مدرس در همین مجلس سلیلی خورد؟! مگر نه این است که مقام مدرس در این جامعه به واسطه مشقاتی است که دید؟! مگر نه این است که شربت شهادت چشید؟! من هم دست کم از او ندارم و خود را برای هر کاری آماده نموده و به طوری که عرض کردم آرزو مندم به درجه شهادت نایل شوم.^۴

۱. برای نطق مزبور راک، زنده تاریخ؛ شهید آیت‌الله سید حسن مدرس به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی،

صص ۱۳۹-۱۳۱. ۲. همان، ص ۱۳۳.

۳. همان، ص ۱۴۰.

۴. سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، حسین کی استوان، ۵۲۱.



سید حسن مدرس پس از ترور به هنگام بستری شدن در بیمارستان [۵۱۲-۸]

خوشترقصی نجات برای سردار سپه به اینجا ختم نشد؛ افزون بر این، طبق راپرت سرتیپ یزدان‌پناه (حاکم نظامی تهران) به سردار سپه در ۲۴ قوس (آذر) ۱۳۰۳ش: «نجات، راپرت گفتگوهای وکلای مجلس در جلسات سرّی را به میسرالسلطان (رئیس تلگرافخانه وقت) و او نیز روز به روز آنها را برای شخص رضاخان مخایره می‌کرد، چندانکه سر و صدای نمایندگان و اعتراض مدرس را درآورد»^۱ همچنین در همان مجلس، علی‌رغم مخالفت شدید مدرس و دکتر مصدق، به ماده واحده خلع قاجاریه و تفویض حکومت به رضاخان رأی مثبت داد.^۲

→ گوینده فوق، زمانی که این جملات را بر زبان جاری می‌ساخت، نزد روشنفکران و آزادیخواهان این سرزمین، از جاهت و محبوبیت بسیاری برخوردار بود، و مردم ایران بویژه نسل تحصیلکرده و عدالتخواه، در تکاپو برای دستیابی به آزادی و آبادی کشور خویش، چشم به سخنان او در مجلس داشتند. بنابراین، می‌توان دآوری او درباره شهید مدرس را، دآوری اکثریت قاطع مردم ایران در آن تاریخ به شمار آورد. چنانکه ارسال خلعتیبری، از وکلای میز و مبارز عصر پهلوی، در نطق مشهورش (به عنوان وکیل مدافع سرداراسعد سوم) هنگام محاکمه پزشک احمدی معروف (زمستان ۱۳۲۲ش)، شهید مدرس را «بزرگ‌ترین رجل سیاسی ایران و پیشوای آزادی» خواند (ماجرای قتل سرداراسعد بختیاری، ص ۲۴۴) و امروز نیز پس از گذشت حدود ۸۰ سال از بگو مگوی نجات با شهید مدرس، این شهید عزیز همچنان مظهر مبارزه در راه آزادی و استقلال ملی شمرده می‌شود.

۱. همان، صص ۱۵۵-۱۵۷.

۲. زندگنامه مستوفی‌الممالک، حمید تیزی، صص ۴۳۴-۴۳۶.

۱۱. میرزا نصرالله خان خلعتیری اعتلاءالملک: از سران و فعالان مشروطه است که پس از فتح تهران توسط اردوی مشروطه، به عضویت به اصطلاح هیئت قضات دادگاه عالی انقلاب درآمد که که رأی به اعدام شیخ شهید داد.^۱ در تلگرافی که دوست انگلوفیلش: داودخان مفتاح السلطنه، پیش از اعدام شیخ از هند به وی زد، نوشت: «نور بارانی دار، مبارک. افسوس که حاضر نیستم!»^۲

اعتلاءالملک کارمند وزارت خارجه ایران بود و پست مدیریت اداره عثمانی در آن وزارتخانه را بر عهده داشت. به همین مناسبت در ۱۳۲۹ق از سوی دولت ایران، مأمور تحدید حدود مرز غربی ایران با عثمانی گردید و به اسلامبول رفت (و به نوشته یکی از سفرای ایران در ترکیه): در مدت ۹ ماه به دستور اجانب با نمایندگان عثمانی به تبانی و مجامله وقت گذراند و نهایتاً طبق امضایی که کرد، حدود ۴۸ فرسخ مربع از خاک ایران را به قلمرو عثمانی (که بعداً منطقه نفت خیز عراق در محدوده این واگذاری کشف شد) ملحق ساخت.^۳ چندی بعد، او را عضو کابینه دوم وثوق الدوله (مشهور به کابینه قرارداد می‌بینیم که پس از صارم الدوله، به سمت وزیر دارایی برگزیده شده است. اعتلاءالملک در زمان رضاخان سالها سفیر ایران در کابل بود و در زمان محمدرضا نیز علاوه بر تصدی وزارت کشاورزی در دولت ابراهیم حکیمی (۱۳۲۴ش)، در دوره دوم سنا به سناتوری انتخاب گردید.^۴

در خلال معرفی اعتلاءالملک، اشاره‌ای به تلگراف داودخان مفتاح السلطنه از هند به او شد. معرفی مفتاح نیز، که خود از مشروطه خواهان همکار با رژیم پهلوی است، خالی از لطف نیست:

۱۲. داودخان مفتاح السلطنه: وی از زمره مشروطه خواهان صدر مشروطه، و وابستگان

→ فرزند نجات، مهندس امیر نجات، نیز عضو لژهای فراماسونری تهران، حافظ، خیام و نیز عضو روتاری شمیران بود (رک، فراماسونها، روتارین‌ها و لاینزهای ایران، ص ۴۵۸ و ۶۸۸).

۱. شرح حال رجال ایران، ۲۶۱، ۲ و ۱۰۴۳.

۲. ضرورت توجه به نقش پنهان فراماسونری... موسی حنقانی، همان، ص ۲۲. به نقل از: اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۵۶۱۰.

۳. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، ج.م. زاوش، ص ۱۴۰: دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان منک ساسانی، ص ۷۶.

۴. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۳۴۱، ۴. برای سمتها و مسئولیتهای دولتی اعتلاءالملک، همچنین رک، رجال وزارت خارجه، معتن السلطنه و...، ص ۲۱۷.

عباسعلی (یا عباسقلی) خلعتیری فرزند نصرالله، وزیر خارجه زمان محمدرضا و عضو لژ ماسونی همایون و همچنین عضو مؤسس لژ مولوی و لژ بزرگ ناحیه ایران (رک، فراماسونها، روتارین‌ها، ص ۲۲۱)، فرزند همین اعتلاءالملک است.

به لژ بیداری ایران بوده و دارنده نشان شوالیه اعظم سنت میکانیل و سنت جرج از بریتانیاست.^۱ در جریان انحلال مجلس «جزء نخستین کسانی بود که به قلعهک» منطقه بیلاقی سفارت انگلیس پناه برد و گفت: «من هم مثل همه کس عضو یک انجمن هستم و تأمین ندارم، اما خوشبختانه از انگلستان مدالی دارم و وقتی به خود جرئت دادم که به قلعهک بیایم، آن را در جیبم گذاشتم تا من را حفظ کند» و مدال خود را بیرون آورد و نشان داد.^۲ سرهنگ حبیب‌الله شیبانی، در نامه به محمدعلی فروغی (حدود فوریه ۱۹۲۴م)، او را که در آن زمان سفیر ایران در لندن بود، «از نوکرهای مطیع انگلیس» و جاسوس آن دولت نزد ایرانیان می‌شمارد.^۳

مفتاح، با جناح تندرو و سکولار مشروطه پیوندی استوار داشت و از تلگراف موهن وی در آستانه اعدام شیخ فضل‌الله نوری به نصرالله‌خان اعتلاء‌الملک فوقاً یاد کردیم. فخاشی به شیخ شهید بویژه در روزهای فتح تهران، مایه تقرب به سفارت انگلیس و ارتقای مقام در دولت جدید بود و جناب مفتاح، مسیر و جهت طوفان را خوب می‌شناخت! لذا ۱۱ ماه پس از شهادت شیخ، یعنی در جمادی‌الثانی ۱۳۲۸، مدیرکل وزارت خارجه ایران شد و در ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ به عنوان مستشار سفارت کبرای فوق‌العاده در مراسم تاجگذاری جرج پنجم پادشاه انگلیس برگزیده شد و در ذی‌قعدة همان سال ژنرال کنسول ایران در هند (= مستعمره زرخیز بریتانیا) گردید و شغل بعدی او نیز تصدی سفارت ایران در لندن بود.^۴

وی همزمان با تأسیس سلطنت پهلوی از لندن به تهران آمد و به معاونت وزارت امور خارجه برگزیده شد و سال بعد نیز پست سفارت ایران در واشنگتن به مدت ۴ سال در اختیار او قرار گرفت.^۵

فرزند داود خان، عبدالحسین مفتاح، نیز در جریان جشنهای ازدواج محمدرضا با

۱. خاطرات... بولارد، ص ۵۰۹.
۲. تاریخ استقرار مشروطیت...، ص ۷۹۰. تاریخ، موردی از عیاشیهای او را نیز ثبت کرده است. رک، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۴۰۱۲/۵، اظهارات ملک‌آرا.
۳. نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، ص ۲۲۳. شیبانی جزو افسران میهن‌دوست ایرانی بود که در دستگاه رضاخان بر خورده بود و بعدها با وی به هم زده، از ایران بیرون رفت و در جنگ جهانی دوم به طرز مشکوکی در برلین جان سپرد. در گزارشهای سفارت انگلیس در ایران (ارسالی به لندن در زمان سر ریدر بولارد) راجع به او می‌خوانیم: «میهن‌پرست افراطی است و با هر چیزی که احساس کند توهین به حاکمیت ایران است یا به استقلال آن لطمه می‌زند مخالفت خواهد کرد... فوق‌العاده، صریح‌الکلام و سریع‌الاقدم است» (خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، ص ۴۶۷).
۴. رجال وزارت خارجه...، ص ۱۶۵؛ خاطرات... بولارد، ص ۵۰۹.
۵. همان: صص ۵۰۹-۵۱۰.

فوزیه در ۱۳۱۸ شمسی، کارمند وزارت امور خارجه، و عضو هیئت پذیرایی از ارل اتلون و شاهزاده آلیس بود و همسر انگلیسی داشت.^۱

۱۳. عبدالحسین خان شیبانی وحیدالملک: در صدر مشروطه، مخبر روزنامه رویتر در تهران بود و با حسینقلی خان نواب و عباسقلی خان نواب (منشی سفارت انگلیس) انس و ارتباط داشت.^۲ پس از فتح تهران به عضویت هیئت قضات دادگاه عالی انقلاب که حکم اعدام شیخ فضل‌الله را صادر کرد، برگزیده شد^۳ و آن‌گونه که نوشته‌اند: در جریان خلع سلاح ستارخان و مجاهدان در پارک اتابک تهران، از کسانی بود که قشون مهاجم بختیاری و یفرم را به قلع و قمع ستارخان و یارانش تشویق می‌کرد.^۴ در اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها به دولت ایران (که دولت انگلیس هم تلویحاً از آن جانبداری می‌نمود)، وحیدالملک از کسانی بود که (بر خلاف هم‌مسلمانان دمکرات خود) معتقد به قبول شرایط تحکیم‌آمیز روسها بود.^۵

وحیدالملک در کابینه «محلل» سپهدار رشتی (که با سستیها و اهمالها و احیاناً زد و بندهای پشت پرده‌اش با سید ضیاءالدین طباطبایی راه را بر پیروزی کودتای انگلیسی (۱۲۹۹ گشود) وزیر دادگستری بود^۶ و پس از تأسیس سلطنت پهلوی نیز، وزارت فواید عامه را در دومین کابینه مخبرالسلطنه برعهده گرفت.^۷

حضور او در دستگاه پهلوی برای مدتهای مدید ادامه یافت، به گونه‌ای که، در لیست مشهوری که زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا از سوی هیئت تصفیه کارمندان دولت (تیر ۱۳۲۸ش) منتشر شد و جنجال زیادی آفرید، نام وحیدالملک نیز به عنوان کارمندان عالی‌رتبه دولت، در هر دو بند الف و ج^۸ آمده بود!^۹

تا اینجا، با اعضای شورای انقلاب و محکمه عالی انقلاب در آغاز مشروطه دوم، و روابط و همکاری آنان با رژیم پهلوی آشنا شدیم. اشخاص زیر نیز (به‌رغم سوابق آشکار و ممتد مشروطه‌خواهی و دمکرات‌مآبی (و حتی انقلابیگری و تندروی)، در سالهای پس از کودتای ۱۲۹۹ بویژه در فاصله نخست‌وزیری سردار سپه تا صعود وی به سلطنت، رضاخان را در دستیابی به اهداف خویش، به‌طور جدی یاری دادند.

۱. خاطرات... بولارد، ص ۵۱۰.
۲. رک. روزنامه خاطرات شرف‌الدوله، ص ۲۹۵.
۳. شرح حال رجال ایران، ۲۶۱، ۲ و ۱۰۴۳.
۴. واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی تریف کاشانی، ۵۵۱۲.
۵. خاطرات سید علی‌محمد دولت‌آبادی، ص ۲۷. ۶. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۳۹.
۷. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، ص ۲۱۳.
۸. بند «الف»، شامل اسامی کارمندان شایسته دولت، و بند «ج» شامل اسامی کارمندان ناشایسته و خاطی دولت می‌شد.
۹. رک. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، صفح ۳۵۴-۳۶۰.

۱۴. سید محمدصادق طباطبایی: دستیار پدرش سید محمد طباطبایی (پیشوای بزرگ مشروطه) در مشروطه صغیر، و لیبر حزب اعتدال در مشروطه دوم، در تحولات گوناگون عصر مشروطیت چهره‌ای مؤثر و نامی آشنا است. سابقه ارتباط و همکاری او با رضاخان، به سال ۱۳۰۲ شمسی می‌رسد که همراه میرزا اکرم‌خان رشتی، سلیمان میرزا و امیر لشکر خدایار خان، شب ۱۶ مهر ۱۳۰۲ شمسی (که رضاخان در آستانه صعود به نخست‌وزیری قرار داشت و در واقع مشق سلطنت می‌کرد) طی میثاقی مکتوب، با وی عهد دوستی و همکاری بستند^۱ و مجدانه سردار سپه را در استحکام بنیان نخست‌وزیری و صعود به تخت سلطنت کمک دادند.^۲ سلیمان بهبودی، آجودان رضاخان و لبله محمدرضا، در ذیل خاطرات ۶ آبان ۱۳۰۲ می‌نویسد:

کابینه به کمک افرادی که معروف بودند سوسیالیست و صاحب نفوذ هستند، تشکیل شد. سید محمدصادق طباطبایی در تشکیل کابینه حضرت اشرف سردار سپه سهم مهمی داشت. عده‌ای از دوستان او که واقعاً فعالیت زیادی کرده بودند به سمت وزیر انتخاب شدند. سلیمان میرزا وزیر فرهنگ، میرزا قاسم صوراسرافیل کفیل وزارت داخله، حاجی عز‌الممالک اردلان وزیر فواید عامه و خدایار خان امیرلشکر هم وزیر پست و تلگراف شد. وزارت جنگ را حضرت اشرف خودشان به عهده گرفتند. اینها بستهای مهمی بود که به دوستان سید محمدصادق طباطبایی داده شد. سیدمحمدصادق طباطبایی خودش پس از تشکیل کابینه به سفارت ترکیه منصوب شد. روزی که عمامه را برداشت و کلاه بر سر گذاشت شرفیاب شد. خیلی خوش قیافه شده بود، به اندازه‌ای که دستور فرمودند خادم عکاس، عکس زیبایی از او برداشت. این عکس مدتها در دفتر حضرت اشرف در منزل روی دیوار بود. سید محمدصادق مورد علاقه حضرت اشرف بود و همیشه از او تعریف می‌کردند و تا آنجا که از عهده‌اش ساخته بود بدون تظاهر خدمت می‌کرد.^۳

قبول سفارت ایران در اسلامبول در زمان نخست‌وزیری و سلطنت رضاخان (شهریور ۱۳۰۳ - تیر ۱۳۰۶ش)^۴ و نیز همکاریش با محمدرضا در مقام ریاست مجلس

۱. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی...، صص ۷۱-۶۹ و صص ۸۱-۸۲. برای متن قرارداد سرّی سیدمحمدصادق طباطبایی و یارانش با رضاخان، رک، همان؛ اسناد پایان کتاب.
۲. رک، از توده‌گرایی تا خودکامگی؛ نگاهی به نقش سوسیالیستها در قدرت رسیدن رضاخان، حیدر راستگفتار، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب نهم، ویژه‌نامه شهید مدرس، پاییز ۷۲، صص ۱۲۰-۱۲۴.
۳. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی...، صص ۸۲.
۴. سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در: روابط خارجی ایران، دفتر آموزش و ارزشیابی وزارت امور خارجه



سید محمدصادق طباطبایی به اتفاق جمال امامی به هنگام صرف غذا | ۱۳۴۲-۱۴ |

مؤسسان ۱۳۲۸ش و سناتور انتصابی سنا،^۱ از جلوه‌های همکاری او با رژیم پهلوی است.

حتی به یک اعتبار، می‌توان سابقه همکاری سید محمدصادق طباطبایی با رژیم کودتار، از دوران نخست‌وزیری سردار سپه عقب‌تر برد و به روزهای بازگرداندن که نطفه کودتای ۱۲۹۹ در جلسات کمیته آهن ریخته می‌شد. مازور مسعود خان کیهان، کاپیتان کاظم خان سیاح، مدیرالملک جم، عدل‌الملک دادگر، سلطان محمدخان نائینی (عامری)، میرزا اکرم‌خان رشتی خان اکبر، سید محمد تدین، دکتر مؤدب‌الدوله نفیسی، میرزا موسی‌خان رئیس خالصجات، و در رأس همه سید ضیاء‌الدین طباطبایی، کسانی هستند که نامشان به عنوان اعضای کمیته آهن در تواریخ آمده است.^۲ جز اینان، اما، افراد دیگری نیز با این کمیته ارتباط و احیاناً همکاری داشته‌اند که از آن جمله می‌توان به ملک‌الشعراى بهار، سلیمان میرزا و سید محمدصادق طباطبایی اشاره کرد. دکتر

→ جمهوری اسلامی ایران، ص ۴۸.

۱. یادداشتهای دکتر قاسم غنی، به کوشش حسین نمینی، ۱۴۱۳: فراموشخانه و فراماسوزی در ایران، ۲۵۰/۲.
 ۲. رک. تلاش آزادی. باستانی بازبزی. ص ۳۰۸: دولت و جامعه در ایران.... دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۱۵۲.

کاتوزیان، ضمن اشاره به این نکته که: ملک الشعراء بهار نیز گهگاه در کمیته آهن یا زرگنده شرکت می‌جست، می‌نویسد:

در این میان گروهی از دمکراتهای تندرو به سرکردگی سلیمان میرزا و برخی از سران حزب قدیمی اعتدال از جمله سید محمدصادق طباطبایی... نیز گرد هم آمدند و خود را سوسیالیست نامیدند و شروع به تنظیم فعالیتهای خویش با کمیته زرگنده کردند. یک بار پیشنهاد شده بود که سید ضیاء و سید محمدصادق طباطبایی در کابینه سپهدار شرکت کنند، اما از آن استقبال نشده بود، زیرا هر دو هنوز عمایه بر سر داشتند و هنوز سنت شیعه به روحانیان اجازه شرکت در حکومت را نمی‌داد.^۱

۱۵. میرزا کریم خان رشتی (مشهور به خان اکبر): چهره شاخص مشروطه‌خواهی گیلان^۲ است که همراه برادرانش (سردار محیی معز السلطان، عمید السلطان و احمدعلی خان مجاهد)، در جریان کودتا علیه حاکم رشت در اواخر استبداد صغیر و فتح تهران و تجدید مشروطیت، نقش مؤثری داشتند و کمیته مشهور «ستار» در رشت را همانها بنیان گذاردند.^۳ احمدعلی خان، پس از فتح تهران عضو به اصطلاح دادگاه عالی انقلابی شد که رأی به اعدام شیخ فضل الله نوری داد^۴ و معز السلطان، برادر دیگر میرزا کریم خان، نیز عضو انجمن ماسونی «جامع آدمیت» بود^۵ و در جریان خلع سلاح ستارخان و یارانش در پارک اتابک در مشروطه دوم، در تحریک ستارخان به مقابله نابرابر با قوای بختیاری و یفرم نقشی مرموز ایفا کرد.^۶

میرزا کریم در کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ صاحب‌نقش بوده و در کمیته آهن یا زرگنده مشهور عضویت داشت^۷ که با هدایت و حمایت انگلیسیها، راه را بر کودتای مزبور

۱. دولت و جامعه در ایران... دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۲۷۰. البته، به جای جمله اخیر کاتوزیان، بهتر است بگوییم: سنت شیعه و عرف روحانیت، شرکت روحانیون در کابینه‌های مظنون به وابستگی به اجانب، و مجری فرمان آنها، را نمی‌داد. لذا هر دو نفر نیز، کوتاه زمان بعد، همچون تقی‌زاده، نشان روحانیت را از سر و دوش برگرفتند و کت و شلوار پوشیدند تا در انجام مأموریت‌های محوله آزاد باشند (در مورد تغییر لباس سید ضیاء هنگام کودتای ۱۲۹۹ ر.ک، حیات یحیی، ۲۲۷/۴-۲۲۸).

۲. برای فعالیتهای و نقش مهم میرزا کریم خان در مشروطه و روابط وی با تقی‌زاده ر.ک، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، همان، صص ۲۵، ۳.

۳. به نوشته عبدالحسین نوایی: میرزا کریم «قوة مدبریّه و مقننه» کمیته ستار بود و معز السلطان «قوة مجریه» آن. ر.ک، ورقی از تاریخ مشروطه، مندرج در: یادگار، ش ۳، ابان ۱۳۲۶.

۴. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۴۰.

۵. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، راتین، ۶۸۹/۱.

۶. درباره غارتها و کشتارهای او در اوایل مشروطه دوم ر.ک، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲۹۵۲/۴.

۷. در مورد عضویت میرزا کریم خان رشتی در کمیته آهن و نقش وی در زمان کودتا ر.ک، حیات یحیی،

گشود.^۱ عجیب است که در همان زمان فعالیت میرزا کریم در کمیته آهن، سردار محیی (برادر او) «با دستورات مخصوص با برادر خود به گیلان» رفته و خود را به رشت رسانید و با بلشویک‌نمایی، به نمایشها و عملیاتی افراطی علیه ثروتمندان و مردم پرداخته و مایه شکاف در نهضت جنگل گردید^۲ و زمینه افتراق و انزوا و نهایتاً شکست آن نهضت را فراهم ساخت.

پس از انجام کودتا و طلوع قدرت سردار سپه، کریم به گونه مهره‌ای ثابت، در کنار رضاخان قرار گرفت و تا صعود وی به تخت سلطنت و تأسیس رژیم دیکتاتوری پهلوی، همواره از وی حمایت کرد.^۳ او نیز جزء کسانی بود که با سردار سپه قبل از نخست‌وزیری وی پیمان همکاری بستند،^۴ که عین دستخط و امضای آنان در کتب مختلف، از جمله: کتاب خاطرات بهبودی، چاپ شده است.^۵ چندی بعد، رضاخان غائله جمهوریخواهی را علم کرد و در آنجا نیز کریم جانب سردار سپه را گرفت. چندانکه، میرزاده عشقی در چکامه مشهورش (دریغ از راه دور و رنج بسیار) از وی با لقب «شیطان رشتی»، به عنوان یکی از سینه‌زنان پای علم جمهوری یاد و انتقاد کرد.^۶

میرزا کریم‌خان، از کسانی بود که شبها در عمارت بیرونی سردار سپه گرد می‌آمدند و برای تفریح و سرگرمی، آس بازی می‌کردند.^۷ یک روز هم که میرزا کریم نمی‌آمد، شاه حال وی را جویا می‌شد.^۸ مطلعین، از کریم به عنوان یار و ندیم رضا و محمدرضا پهلوی یاد کرده‌اند.^۹ ارتشبد حسین فردوست، فرد مطلع و ماهر اطلاعاتی بزرگ رژیم پهلوی، میرزا کریم‌خان را یکی از وسایط ارتباط بین رضاخان و مقامات انگلیسی می‌داند^{۱۰} و ابوالحسن ابتهاج (عضو سابق بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس) نیز موردی را ذکر

→ دولت‌آبادی، ۱۵۱-۱۵۰۴، نفوذ انگلیسها در ایران، امیل لوسونور، ص ۱۴۲ و ۱۵۲-۱۵۳، تلاش آزادی، باستانی باریزی، ص ۳۰۸، دولت و جامعه در ایران... دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۱۵۲.

۱. حیات یحیی، ۱۵۱-۱۵۰۴، تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۱۸۹۱، دولتمردان ایران و ساختار نهادها در عصر مشروطیت، ح.م. زاوش، ص ۲۴، نقش فراماسونها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران، از همو، صص ۸۲-۸۳، دولت و جامعه در ایران... دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۱۵۲.

۲. حیات یحیی، ۱۵۳، ۴، ۳. رک، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ۱: ۲۳-۲۴.

۴. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی...، صص ۶۹-۷۱.

۵. همان: اسناد پایان کتاب.

۶. کلیات مصور میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی‌احیر مشیر سلیمی، ص ۲۸۶.

۷. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی...، صص ۳۰-۳۱.

۸. همان، ص ۱۵۴.

۹. برای نقش مرموز و مخرب رشتی در عصر مشروطه و پهلوی و روابط وی با رضا و محمدرضا پهلوی همچنین رک، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۹۸-۵۵، ۲، خاطرات حاج عز‌المالک اردلان، توضیحات دکتر

بافر عافلی، پاورقی صص ۲۱۹-۲۲۰، ۱۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۸۳، ۱.

می‌کند که کریم از وی خواستار وساطت برای ملاقات و آشنایی با مستر تُرات (چهرهٔ مرموز و مقتدر سفارت انگلیس در تهران) شده است.^۱

۱۶. میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل: در صدر مشروطه مدیر روزنامهٔ مشهور «صوراسرافیل» بود که از جراید مهم جناح هوادار مشروطه محسوب می‌شد و به گفتهٔ عبدالله مستوفی: مشروطه‌خواهان آن را چون ورق زر، دست به دست می‌بردند و جهانگیرخان صوراسرافیل و دهخدا در آن مقاله می‌نوشتند. در مشروطهٔ دوم نیز در ادوار دوم و سوم مجلس به وکالت رسید.^۲

میرزا قاسم‌خان پس از طلوع قدرت سردار سپه از افق کودتا، به جانب‌داری از وی پرداخت و در غائلهٔ جمهوریخواهی مصنوعی و استعماری رضاخان (که تمهیدی مزورانه برای سرنگونی احمدشاه و برقراری سلطنت پهلوی بود) به حمایت از سردار سپه قیام کرد. اعظام‌الوزاره، که خود از رجال مشروطه و پهلوی است، ضمن اشاره به بلوای «جمهوریخواهی» و مخالفت مرحوم مدرس و یارانش با آن، می‌نویسد: «در این هنگام... عزالممالک و میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، دو رکن مهم این بازی بودند و همیشه یکی طرف راست و دیگری طرف چپ صندلی سردار سپه، در عمارت خودش که... باشگاه افسران در امیریه بود، می‌نشستند.»^۳ قاسم صوراسرافیل، در کابینهٔ سردار سپه، سرپرستی وزارت داخله را به عهده گرفت^۴ و پس از صعود وی به تخت سلطنت نیز در ۱۳۰۷ (در کابینهٔ مخیرالسلطنه هدایت) بدو کفیل وزارت پست و تلگراف شد و سپس در همان سال وزیر گردید و تا سال ۱۳۱۱ در این سمت باقی ماند، و مدتی نیز عضو هیئت مدیرهٔ بانک فلاحیت، حاکم اصفهان، حاکم گیلان، و شهردار تهران بود.^۵ همچنین نام وی در بین اعضای حزب ایران نو متعلق به تیمورتاش دیده می‌شود.^۶

۱۷. میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا: از فعالان جنبش مشروطه‌خواهی است که در مجلس اول، وکیل بود و پس از انحلال خونین مجلس اول، با تضمین سفارت انگلیس، به اروپا رفت و همراه تقی‌زاده و علی‌اکبر دهخدا و... به فعالیت شدید به نفع

۱. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ۲۴-۲۳/۱. فرزند وی، نعمت‌الله خان اکبر، نیز عضو لژهای ماسونی تهران، سعدی، مولوی، و نیز مؤسس و رئیس لژ مزدا و طبرستان بود (فراماسونرها، روتارین‌ها و لاینزهای ایران...، ص ۲۱۳).

۲. خاطرات... بولارد، ص ۲۷۱.

۳. خاطرات من...، اعظام‌الوزاره، ۷۰۴-۷۰۵.

۴. استقرار دیکتاتوری رضاخان، ملیکف، ترجمهٔ ایزدی، ص ۱۲۸.

۵. شرح حال رجال ایران، ۱۲۵/۳ و ۱۷۸/۵؛ خاطرات... بولارد، ص ۲۷۱؛ دولتهای عصر مشروطیت، به کوشش جمشید ضرغام بروجنی، ص ۱۸۰ و ۱۸۵.

۶. قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، محمود تربتی سنجابی، ص ۳۳۳.

مشروطه پرداخت. پس از فتح تهران و تجدید مشروطیت، به تهران بازگشت و عضو مجلس عالی و هیئت مدیره انقلاب گردید که در آن روزها در غیاب مجلس شورا، کشور را با آهن و آتش اداره می‌کرد. پس از آن هم در طول مشروطه دوم کراراً به مقاماتی چون وکالت و وزارت و استانداری رسید.

معاضدالسلطنه، در ۱۳۰۲ شمسی، هنگام نخست‌وزیری رضاخان، همراه یاران مشروطه‌خواهش (سلیمان میرزا و طباطبایی و...) به یاری رضاخان آمد و وزارت دادگستری را در کابینه سردار سپه برعهده گرفت.^۱ همچنین در مجلس پنجم (به رغم مخالفت کسانی چون مدرس و مصدق با سلطنت پهلوی) به ماده واحده خلع قاجاریه و واگذاری حکومت موقتی به رضاخان رأی مثبت داد^۲ و پس از تأسیس سلطنت پهلوی تا زمان مرگ (۱۳۱۸ش) چند بار به استانداری ایالت فارس منصوب شد.^۳

۱۸. سلیمان میرزا محسن اسکندری، شاهزاده دمکرات و سوسیالیست، در طول دوران مشروطیت، کراراً به وکالت مجلس رسید و حتی پس از اخراج تقی‌زاده از کشور (که در پی حکم آخوند خراسانی صورت گرفت) چندی لیدر حزب دمکرات گردید.^۴ وی نیز، چنانکه دیدیم، در مهر ۱۳۰۲ شمسی همراه میرزا کریم‌خان رشتی و سید محمدصادق طباطبایی با رضاخان عهد دوستی و همکاری بست و مجدانه سردار سپه را در استحکام بنیان نخست‌وزیری و صعود به تخت سلطنت کمک داد.^۵ پیرو این امر، پست وزارت معارف را در کابینه سردار سپه به عهده گرفت و در همان دوران بود که روزی از دهانش برید که: «من وزیر چهل هزار سرنیزه هستم و چنین و چنان می‌کنم!»^۶

در همین مسیر، در غائله جمهوریخواهی از بوی هریسه در تور افتاده، به جانبداری از سردار سپه قیام کرد^۷ و نام خویش را در چکامه مشهور عشقی (دریغ از راه دور و...) جزو سینه زنان پرچم جمهوری رضاخانی ثبت تاریخ ساخت.^۸ زمانی هم که نقشه جمهوری شکست خورد و دیکتاتور جمهوریخواه! با حال زار به رودهن رفت، باز این

۱. شرح حال رجال ایران، ۳۹/۱.
 ۲. تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۲۶۰.
 ۳. خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۸۱۶۲.
 ۴. شرح زندگانی من... عبدالله مستوفی، ۲۲۶/۲.
 ۵. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی...، صص ۷۱-۶۹ و صص ۸۱-۸۲. برای متن قرارداد سزی سیدمحمدصادق طباطبایی و بارانش با رضاخان، رک، همان؛ اسناد پایان کتاب.
 ۶. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۱۳-۱۱۲. نیز رک، خاطرات ایرج اسکندری، صص ۵۱۰-۵۱۲.
 ۷. ایرج اسکندری، برادرزاده سلیمان میرزا اعتراف می‌کند: «...عمومی من (سلیمان میرزا) به گمان اینکه سردار سپه عنصر ملی و جمهوریخواه است و در نظر دارد اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ترقیخواهانه‌ای انجام دهد از او پشتیبانی می‌کرد...» (خاطرات ایرج اسکندری، صص ۵۱۰-۵۱۱).
 ۸. کلیات مصور میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی‌اکبر سنیر سلیمی، ص ۲۸۷.

سلیمان میرزا و معاضد السلطنه و محمدعلی فروغی بودند که از وی حمایت کردند.^۱
 سخن طنزآمیز شهید مدرّس (در همان روزها) به او معروف است که:
 شازده! این قدر جوش نزن! رژیم که به دست اینها جمهوری شود، هیچ اتفاق مفیدی
 به حال ملت و مملکت نمی‌افتد؛ فقط میرزا را از آخر اسمت برمی‌دارند و می‌گذارند
 اول آن، و می‌شوی: میرزا سلیمون!^۲

سلیمان میرزا در مجلس شورای پنجم به ماده واحده خلع قاجاریه و سپردن حکومت
 به پهلوی رأی مثبت داد و در مجلس مؤسسان فرمایشی هم که در پی رأی‌گیری مزبور،
 در آبان ۱۳۰۴ تأسیس شد، شرکت جست و موافقت «کامل» خود را با «تفویض حکومت
 به شخص آقای پهلوی» اعلام کرد و افزود:

السّاعه شاید مدت ۳ سال باشد که همه وقت، خواه در مجالس خصوصی مجلس
 شورای ملی، خواه در مجالس علنی، از اولین مدافعین ایشان و اعمالی که ایشان
 برای خیر مملکت و صلاح مملکت کرده‌اند بنده بوده‌ام و هیچ جای تردید برای
 احدی نیست که در خیلی از مواقع مهمه، کسی که برخاسته است دفاع کرده است از
 خدماتی که شخص ایشان... کرده‌اند... و اگر مخالفی داشته‌اند مواقعی که در مقابل آن
 مخالفت صحبت کرده است... بنده بوده‌ام... همین‌طور در مجلس شورای ملی در
 ماده واحده بنده رأی دادم... و از برای خیر این مملکت، بهترین ترتیب می‌دانم که
 شخص ایشان رئیس حکومت شوند.^۳

۱۹. عزالممالک (امان‌الله اردلان): وکیل مجلس دوم، و از جمله سوسیالیستهایی است
 که در دوران نخست‌وزیری رضاخان، با او همکاری کردند و در صعود به تخت سلطنت
 و انقراض قاجاریه به او کمک شایانی کردند. وی در کابینه اول سردار سپه، وزیر فواید
 عامه بود و پس از تأسیس سلطنت پهلوی نیز کراراً وکیل و وزیر و استاندار، و همچنین

رتال جامع علوم انسانی

۱. خاطرات حاج عزالممالک اردلان، ص ۲۰۷.
۲. اتفاقاً پیشگویی مدرّس در باره سلیمان میرزا صحت یافت و گزارشگر سفارت انگلیس در ایران که ظاهراً از
 سابقه ضدیت او با متفقین در جنگ جهانی اول دل پری داشت، در اواخر سلطنت رضاخان راجع به وی
 نوشت: «در سال ۱۹۳۱ از میدان سیاست بکلی خارج شد و می‌گویند در حال حاضر در تهران یک بقالی دایر
 کرده است!» (خاطرات... بولارد، ص ۵۰۲).
۳. تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ۵۲۷، ۵۲۶، ۳. سلیمان میرزا، البته در همین نطق، خود را با اصول مربوط
 به سلطنت موزونی در نسل رضاخان (اصل ۳۷ و ۳۸ جدید قانون اساسی) مخالف نشان داد و چون در
 هنگام رأی‌گیری، سه اصل مزبور، قرار بود یکجا و به صورت ماده واحده تصویب شود، در نتیجه
 سلیمان میرزا از رأی مثبت به مصوبات مجلس مؤسسان اجتناب ورزید (همان، و نیز راک، پنجاه خاطره از
 پنجاه سال، ابراهیم صفایی، صص ۴۱-۴۶).

سناطور انتصابی شد^۱ و علاوه براین، در سفر همسر رضاخان به سوئیس در ۱۳۱۳ از همراهان وی بود.^۲

اعظام‌الوزاره، ضمن اشاره به بلوایی که سردار سپه تحت عنوان «جمهوریخواهی» بر ضد احمدشاه و قاجاریه به راه انداخته و مرحوم شهید مدرس و یارانش شدیداً با آن مخالفت می‌کردند، می‌نویسد:

در این هنگام... عزالممالک و میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، دو رکن مهم این بازی بودند و همیشه یکی طرف راست و دیگری طرف چپ صندلی سردار سپه، در عمارت خودش که... باشگاه افسران در امیریه بود می‌نشستند.^۳

۲۰. میرزا محمدعلی‌خان فرزین (مشهور به کلوب)^۴: در مشروطه دوم، رئیس مالیه همدان و بعداً رئیس اداره حسابداری در وزارت دارایی، و همچنین یکی از وکلای حزب دمکرات در مجلس سوم بود.^۵ در زمان نخست‌وزیری سردار سپه معاون وزیر دارایی او گردید^۶ و پس از تأسیس رژیم پهلوی نیز در طول دوران سلطنت رضاخان، به پستهای زیر دست یافت: سفارت ایران در آلمان و افغانستان، کفالت وزارت امور خارجه و وزارت مالیه، وزارت امور خارجه، سفارت مجدد ایران در آلمان، ریاست دربار سلطنتی و ریاست بانک ملی.^۷ در گزارشهای سفارت انگلیس راجع به او آمده است:

چه در زمانی که وزیر امور خارجه بود و چه موقعی که وزیر مالیه بود، کوچکترین ابتکار عملی نشان نداد و تنها مجری دستورات وزیر دربار بود... به رغم اینکه یکی از ستایشگران تیمورتاش بود از عواقب سقوط او جان به دربرد.^۸

فروغی، تیمورتاش، تدین، نصرت‌الدوله، ادیب‌السلطنه سمیعی، سید یعقوب انوار و... از کسانی هستند که در راه رساندن رضاخان به تخت سلطنت، و مقابله با مخالفان وی، شدت و حرارت زیادی از خود نشان دادند و اقدامات و اظهارات آنها

۱. رک، خاطرات حاج عزالممالک اردلان، صص ۴-۵ (مقدمه دکتر عاقلی) و ۱۹۲-۲۱۳ و صفحات دیگر؛ گنجینه اسناد، سال ۳، دفتر ۱، بهار ۷۲، ص ۳۳؛ دولتهای عصر مشروطیت، به کوشش جمشید ضرغام بروجنی، ص ۲۴۳ و ۲۴۹ و ۲۹۱؛ خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، ص ۴۱۲.
۲. خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد، ص ۴۱۲. ۳. خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۷۰۵-۷۰۴.
۴. وجه شهرت او به «کلوب»، از این رو است که «زمانی منشی کلوب اروپاییان در تهران بود» (خاطرات... بولارد، ص ۴۸۲).
۵. خاطرات... بولارد، ص ۴۸۲.
۶. خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۶۹۸.
۷. خاطرات... بولارد، صص ۴۸۲-۴۸۳؛ شرح حال رجال ایران، ۴۴۹-۴۵۰.
۸. خاطرات... بولارد، ص ۴۸۳. برای اطلاع بیشتر از پیشینه محمدعلی فرزین، این برورده نقلی زاده، رک، کتاب از ماست که بر ماست، ابوالحسن بزرگ امید، ص ۲۹۳ به بعد.

ثبت تاریخ است. بنابراین، بجاست پرونده آنها را نیز در دوران مشروطه و پهلوی بررسی کنیم.

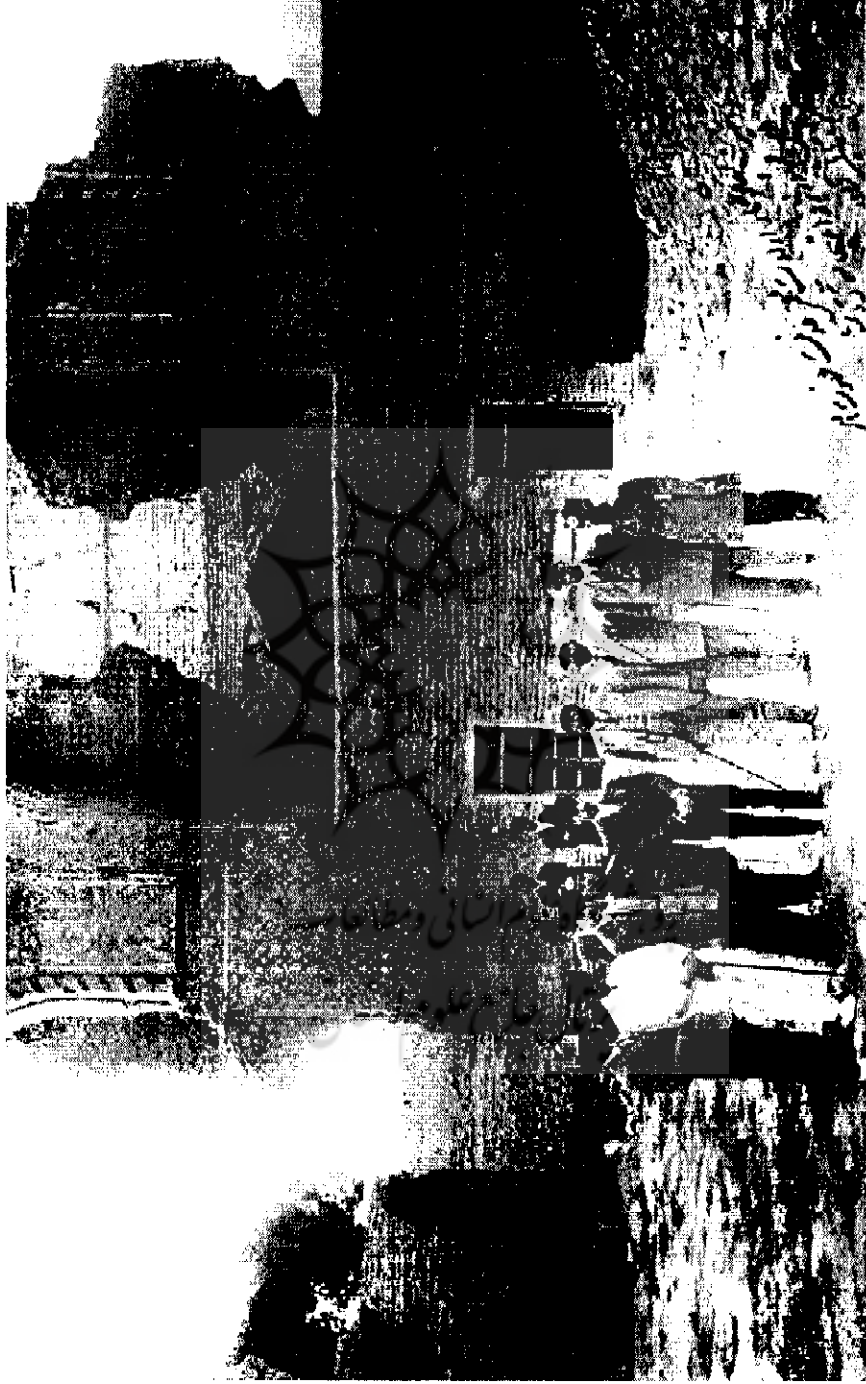
۲۱. محمدعلی فروغی: وکیل و وزیر مکرر مشروطه دوم است که حتی (به اشاره و تأیید لژ بیداری) به مقام ریاست مجلس شورا و دیوان عالی تمیز نیز در همان دوران رسید و همچنین سمب آموزگاری احمد شاه جوان به عهده او گذاشته شد.^۱ خدمات وی به رژیم پهلوی نیز، از غایت وضوح نیاز به وصف ندارد: در تاجگذاری رضاخان، (۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ش) به عنوان نخست‌وزیر، حامل «تاج کیان» بود^۲ و پس از سخنان شاه نیز خطابه‌ای سخت چاپلوسانه ایراد کرد و از اینکه ایران بار دیگر به دوران افتخار و سربلندی گام نهاده و شاهنشاهی پاکزاد و ملت‌خواه و ایرانی‌نژاد برای اصلاح امور مملکت... بر اورنگ سلطنت بر آمده است خدای را شکرگزاری نمود^۳

یکی از وزرای رضاخان نقل می‌کند:

سالی که رضا شاه تاجگذاری کرد، فردای آن روز فروغی پیش شاه رفت. شاه پرسید: تاجگذاری چگونه گذشت؟ پاسخ داد: «اعلیحضرتا، من بارها تاجگذاری دیده‌ام. در تاجگذاری مظفرالدینشاه بودم، در تاجگذاری محمدعلیشاه بودم. در تاجگذاری احمد میرزا بودم. پس از مرگ ادوارد پنجم، پادشاه انگلیس، چون جانشین او به هندوستان برای تاجگذاری می‌آمد، من در آنجا نماینده ایران بودم. هیچ یک از این جشنها شکوه تاجگذاری اعلیحضرت را نداشت. وقتی که اعلیحضرت تاج را بر سر گذاردند، من دیدم نوری از جمال مبارک تالو کرد...». به اینجا که رسید، رضاشاه روگردانید و به سخریه گفت: «نور تالو کرد؟! برو مردکه!»^۴

حتی شهرت داشت که فروغی از سوی رضاخان مأموریت یافته مبلغی به احمدشاه بدهد و رضایتش را برای ترک سلطنت بخرد^۵ که احمدشاه زیر بار این ننگ نرفت.

۱. شرح حال رجال ایران، ۳/ ۴۵۰-۴۵۱؛ خاطرات... بولارد، ص ۴۸۳.
۲. بازگشت، محمدرضا خلیلی عراقی، ص ۱۴؛ رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی...، ص ۲۸۲.
۳. کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، ابراهیم صفایی، ص ۱۳۶. و نیز رک، فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، صص ۱۳۲-۱۳۴. برای متن خطابه مزبور رک، مقالات فروغی، ۲۳۱/۲-۲۳۶؛ تاریخ پهلوی و زرتشتیان، سرتیپ دکتر جهانگیر اشیدری، صص ۲۰۸-۲۱۱.
۴. از سخنان کسروی در دادگاه جنایی (محاکمه احمدی)، پرچم هفتگی، شماره یکم، نقل از: فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، ص ۱۳۴.
۵. خاطرات نصرالله انتظام، به کوشش محمدرضا عباسی، ص ۱۵۶. نیز رک، نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، صص ۳۲۱-۳۲۵.



محمد امین، محمود جم، محمدعلی فروغی و رحیب‌علی منصور و... در مسجد کبود تبریز | ۱۳۰۸-۱۳۰۸

فروغی در غائلهٔ جمهوریخواهی مصنوعی، از حامیان رضاخان بود و در بحبوحهٔ آن غائله، پنهانی به سفارتخانه‌های خارجی نوشت: «چون احمدشاه و ولیعهد سمتی ندارند، سلام عید امسال برگزار نخواهد شد!»^۱ پس از شکست آن غائله نیز که رضاخان، شکسته سلیح و دریده دُهل، به رودهن رفت، به کمک دوستانش به حمایت از وی برخاست.^۲ عباس اسکندری، از مبارزین عصر پهلوی، فروغی را در یک محکمهٔ عالی خیالی (به‌طور مستند) محاکمه و به جرم تثبیت پایه‌های استبداد و قانون‌شکنی در عصر رضاخان محکوم کرده است.^۳ مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد: «قابل توجه است که فروغی، در بدایت و نهایت [سلطنت رضاخان]، دست‌اندرکار بود؛ هم در تاجگذاری و هم موقع سوگواری».^۴

مقام فروغی نزد انگلیسیها را از اینجا می‌توان دریافت که، گفته می‌شود: انگلیسیها پس از عزل و خروج رضاخان از کشور در شهریور بیست، پیشنهاد ریاست‌جمهوری را به فروغی دادند.^۵

اندکی نیز از برادر فروغی، میرزا ابوالحسن خان فروغی بگوئیم: وی همچون برادرش، در صدر مشروطه از زمرهٔ مشروطه‌خواهان محسوب می‌گشت و فریدون آدمیت، در شرح و تحلیل حوادث و جریانهای صدر مشروطه آن دو را «از گروه ترقیخواهان و روشنفکران جدید» می‌شمارد که «منبع افکارشان آثار متفکران بزرگ فرانسه» بود.^۶ ابوالحسن فروغی در عصر پهلوی اول، رئیس دارالمعلمین عالی بود و در ۱۳۱۰ شمسی به سمت وزیرمختاری ایران در سوئیس برگزیده شد.^۷ همچنین در بهار ۱۳۱۱ که رابیند رانات تاگور به دعوت دولت وارد ایران شد، از طرف رضاشاه مأمور پذیرایی تاگور گردید.^۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، ص ۱۳۳. و این در حالی بود که چند اصل قانون اساسی، بصراحت از پادشاهی اعقاب محمدعلیشاه سخن می‌گفت و جناب فروغی نیز بارها در مجلس شورا به حفظ و حمایت از اصول قانون اساسی، سوگند خورده بود! ۲. خاطرات حاج عزالممالک اردلان، ص ۲۰۷.
۳. تاریخ مفصل مشروطیت ایران... ۱۳۱۰/۱. در مورد روابط فروغی با رژیم پهلوی همچنین رک، بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی... ناصر نجمی، صص ۱۳۸-۱۴۱. دربارهٔ سمتهای برادر فروغی (ابوالحسن) در زمان پهلوی نیز رک، یادگار عمر، دکتر عیسی صدیق، ۹۲/۲ و ۱۱۲ و ۱۵۴؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۴۴/۲.
۴. خاطرات و خطرات، ص ۲۲۵.
۵. رک، اعترافات شاه مخلوع، به نقل از دو محقق آمریکایی.....
۶. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ۲۰۵/۱-۲۰۶ و نیز رک، ص ۲۰۷ و ۲۱۴ و ۲۲۲-۲۲۳.
۷. رک، یادگار عمر، دکتر عیسی صدیق، ۹۲/۲.
۸. رک، یادگار عمر، ۱۵۴/۲. برای تصویر او در جریان بازیابی به حضور رضاخان در نوروز ۱۳۱۵ در کاخ گلستان، رک، همان، ۱۱۲/۲.

۲۲. عبدالحسین تیمورتاش: تاریخ، نام وی را به عنوان وزیر دربار مقتدر رضاخان و عامل عمده صعود او به تخت سلطنت و تثبیت پایه‌های دیکتاتوری^۱ ثبت کرده است. تیمورتاش نیز در صدر مشروطه «از سرده‌های مجاهدین بود» و در درگیری میان عناصر تندرو و محمدعلیشاه در جریان انحلال مجلس اول، هواداران مسلح مشروطه را «مشق می‌داد و به سنگرها رسیدگی می‌کرد و... با نطقهای پرحرارت آنها را به «ایستادگی» تشویق می‌کرد»^۲.

در مشروطه دوم، به عضویت در مجالس شورای دوم و سوم برگزیده شد^۳ و چندی مقام لیدری اعتدالیون در مجلس را به دست آورد.^۴ عباس اسکندری، از رجال مطلع عصر پهلوی، می‌نویسد:

زمانی که تیمور وارد مجلس دوم شد «از همان روزهای اول آزادیخواهان از او پرهیز می‌کردند ولی با کمک میرزا محمدصادق طباطبایی لیدر اعتدال که در آن موقع اکثریت مجلس را اداره می‌کرد و هیئت مؤتلفه تشکیل داده بود، موفق شد که از شر مخالفین رهایی یابد. طباطبایی از او حمایت کرد و رفقای خود را قانع نمود که بر او راه را نبندند»^۵.

به عنوان دیگر سمتهای تیمورتاش در آن دوران، باید از ریاست قشون خراسان (۱۳۳۰ق.) و نیز تصدی حکومت گیلان در زمان وثوق‌الدوله (کابینه قرارداد) یاد کرد. تیمورتاش در ایام حکومت گیلان، برای ترساندن جنگلیها و چشم زخم گرفتن از مردم، دست به کشتارهای فجیعی زد که تاریخ در لیست سنیات فراوان او ثبت کرده است.^۶ تیمورتاش یکی از نمایندگان بود که زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله (کابینه قرارداد) و با دخالت وی (جهت تصویب قرارداد در مجلس چهارم) از قاننات انتخاب شده بود. مستر نورمن، سفیر وقت انگلیس در ایران، در تلگراف به لرد کرزن (۲۵ نوامبر ۱۹۲۰) از

۱. رک، مذاکرات قوام‌الدوله با سفیر انگلیس (قتل اتابک... شیخ‌الاسلامی، صص ۱۸۶-۱۸۷).

۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکراده، ۴: ۷۴۴. وی در مجلس دوم و سوم وکیل بود (رجال عصر مشروطیت، سیدابوالحسن علوی، ص ۵۹) و با دمکراتها رابطه داشت (رک، اوراق تازه‌یاب مشروطیت...، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۳۶ و ۳۳۸).

۳. خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۲: ۸۳۱.

۴. کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران، ۱: ۲۷. همچنین راجع درباره ارتباط تیمورتاش با حزب دمکرات، رک، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۳۶ و ۳۳۸.

۵. رک، کتاب آرزو... ۱: ۲۹-۲۸؛ خاطرات منتظم‌الدوله، ص ۱۵۷؛ مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، به کوشش منصوره اتحادیه و... ۱۹/۱، قتل مرحوم دکتر حشمت، یاز و هم‌رزم میرزا اکوچک‌خان، را نیز به او نسبت داده‌اند که به‌رغم امان دادن دولت وثوق‌الدوله به وی انجام گرفت (نقش فراماسونها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران، زاوش، ص ۴۷).

تیمورتاش به عنوان «یکی از بهترین دوستانمان در مجلس آینده»^۱ یاد می‌کند. مهم‌تر از این، چندی پیش از کودتای ۱۲۹۹ (اواسط حکومت سپهدار رشتی) که انگلیسیها به دولت ایران اولتیماتوم داده و شدیداً خواستار واگذاری زمام ارتش و مالیه ایران به صاحبمنصبان انگلیسی شده بودند، و شاه و نخست‌وزیر نیز با تشکیل مجلس عالی در دربار (متشکل از رجال سیاسی و علمای بزرگ پایتخت) رندانه دفع‌الوقت می‌کردند، تیمورتاش و سید ضیاء از کسانی بودند که «هر دو روابط بسیار نزدیک با سفارت انگلیس داشتند و سپهدار را تحت فشار قرار داده بودند که معطل افتتاح مجلس نشود و نیروی نظامی جدید ایران را تحت نظر افسران انگلیسی تشکیل دهد».^۲ حتی نورمن بر آن شد که اگر کسانی در کابینه سپهدار با این نقشه مخالفت ورزیدند، از سمت خود عزل شده و جای خود را به این دو نفر بدهند.^۳ تیمورتاش در زمان جنگ جهانی اول نیز به عضویت در «کمیسیون مختلطی» منصوب شد که «روسها و انگلیسیها در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۷ برای نظارت بر مالیه ایران تشکیل دادند»^۴ و به نوعی، پیش‌درآمد نظام تحت‌الحمایگی ایران بود که با قرارداد ۱۹۱۹ تعقیب و تکمیل شد.

درباره روابط تیمورتاش با سلطنت پهلوی، قبلاً اشاره کوتاه اما گویایی داشتیم. تیمورتاش پس از کودتا (به‌رغم دشمنی با سید ضیاء که وی را به زندان انداخته بود) تدریجاً روابط گرمی با رضاخان به هم زد و در کابینه سردار سپه (۱۳۰۳-۱۳۰۴ شمسی) پست وزارت فواید عامه را به عهده گرفت. هنگام تاجگذاری رضاخان (۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ش) حامل «تاج پهلوی» بود^۵ و اصولاً از ابتدای سلطنت رضاخان تا سال ۱۳۱۱ که مغضوب و زندانی شد وی «وزیر دربار پهلوی یعنی همه‌کاره و در حقیقت شخص دوم مملکت بعد از» شاه محسوب می‌شد.^۶ چندانکه، مورخان از او و نصرت‌الدوله و داور، به عنوان سه رکن مهم دستگاه دیکتاتوری رضاخانی یاد کرده‌اند.^۷ به گفته یکی از معاصران و شاهدان آن اوضاع:

به قدری تیمورتاش در وزارت دربار مقتدر شده بود، که پهلوی بر حسب ظاهر، درجه اول را داشت ولی در معنی و عمل، بین تمام طبقات مملکت از عالی و دانی گفته می‌شد آنچه از قبیل رفع حجاب و متحدالشکل شدن لباس و سایر کارها، از

۱. سیمای احمدشاه، شیخ‌الاسلامی، ۲۴۴/۲. ۲. همان: ۲۸۰/۲.

۳. همان: ص ۲۸۲.

۴. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، علی‌اصغر زرگر، ترجمه کاوه بیات، ص ۱۲۶.

۵. رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی...، ص ۲۸۲. ۶. شرح حال رجال ایران، ۲/۲۶۰-۲۶۲.

۷. رک، خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۲/۸۳۲. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، علی‌اصغر زرگر، ترجمه کاوه بیات، صص ۱۳۶-۱۳۷.

ناحیه تیمورتاش دستور و اجرا می‌گردید.^۱

۲۳. سید محمد بیرجندی مشهور به تدین: در اوایل مشروطه دوم، پیرو انشعابی که در حزب دمکرات رخ داد، رهبر یکی از فرآکسیونهای حزب مزبور گردید و در ادوار چهارم و پنجم و ششم به عنوان وکالت از تهران یا بیرجند به مجلس رفت. بامداد می‌نویسد: تدین «در دوره مشروطیت... جزء پادوها و حزب چپها شد و سنگ مشروطه و آزادی را مانند بسیاری از اشخاص خیلی به سینه می‌زد و توی سر و هم‌سر معروفیتی پیدا کرد و از افراد مبرز حزب دمکرات گردید. چون در این حزب دمکرات داخل بود، در سال ۱۳۳۶ قمری از طرف دمکراتهای تهران برای وکالت دوره چهارم مجلس شورای ملی نامزد و انتخاب شد.^۲

نام محمد تدین در سیاهه کسانی ثبت شده است که پس از انعقاد قرارداد ننگین ۱۹۱۹، از وثوق‌الدوله (و در واقع، از سفارت انگلیس) رشوه گرفتند و به جانبداری از آن برخاستند.^۳ به نوشته بامداد:

در کابینه وثوق‌الدوله... معروف به کابینه قرارداد که ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد، تدین در پیشرفت و تصویب آن خیلی یقه‌درانی کرد و در امکان عمومی در محاسن و مزایای قرارداد نطقها نمود و البته بدیهی است که بروز این قبیل احساسات و نطقها مجانی نمی‌شد و از محل اعتباراتی که به وثوق‌الدوله داده شده بود به این و آن مزد و پاداش داده می‌شد.^۴

وی همچنین از سوی وثوق‌الدوله مأمور گفتگو با میرزا اکوچک خان (و در حقیقت، فریب وی) شد و به جنگل رفت، ولی میرزا که دست وثوق‌الدوله را خوانده بود، فریب او را نخورد و تدین دست خالی برگشت.^۵

پس از کودتای ۱۲۹۹، تدین، فضا و وضعیت سیاسی جدید کشور را برای پیشبرد اغراض مادی خود از طریق خدمت به بازوی نظامی کودتا (رضاخان) کاملاً مساعد دید. نام او، حتی در بعضی از لیستهایی که به عنوان اعضای کمیته آهن ارائه شده، به چشم

۱. خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۸۳۲۲. راجع به خدمات تیمورتاش به رضاخان و نقش او در صعود وی به تخت سلطنت و استقرار پایه‌های قدرت او همچنین رک. قتل اتابک و... شیخ‌الاسلامی، صص ۱۸۶-۱۸۷. مذاکرات قوام‌الدوله با سررابرت کلایو، سفیر انگلیس راجع به تیمورتاش و رضاخان.

۲. شرح حال رجال ایران، ۳۴۶، ۳.

۳. رک. تلاش آزادی، باستانی پاریزی، صص ۲۶۰، اظهارات علی‌اکبر دهخدا.

۴. شرح حال رجال ایران، ۳۴۶، ۳. ۵. سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، صص ۱۰۹.

می‌خورد.^۱ در ۱۳۰۱ اش عضو نخستین شورای عالی معارف به ریاست محمدعلی فروغی شد.^۲ در زمان سردار سپهی رضاخان، در مقام وکیل مجلس پنجم، به حمایت جدی از او قیام کرد و در غائله جمهوریخواهی - همسو با چکمه‌پوشان رضاخانی در کشور - از کارکنان سرسخت و بی‌پروای رضاخان بود. نام او مکرر در منظومه مشهور «جمهوری‌نامه» عشقی (با ترجیع‌بند: دریغ از راه دور و رنج بسیار) آمده است.^۳ گزارش سفارت انگلیس در اواخر دوران رضاخان، اشعار می‌دارد که: تدین «یکسی از حامیان اصلی جنبش جمهوری در سال ۱۹۲۴ بود و می‌گویند بخش اعظم وجوهات مربوط به تحقق بخشیدن به آن هدف را به جیب خود سرازیر کرد».^۴

چندی پس از شکست نقشه جمهوری، بازور و زر سردار سپه بر کرسی ریاست مجلس پنجم تکیه زد و ماده واحده خلع قاجاریه و تفویض قدرت به رضاخان را (برخلاف نص صریح چند ماده قانون اساسی، که برای حفظ آنها قسم خورده بود) از تصویب آن مجلس فرمایشی گذراند و به پاداش خدمات مهمی که به رضاخان کرد در آغاز مجلس ششم نیز بر کرسی ریاست مجلس تکیه زد و پس از آن نیز، مقاماتی چون وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (۱۳۰۵-۱۳۰۶ش)^۵ و حکومت کرمان (۱۳۰۹)^۶ را از آن خود ساخت و البته بعدها او نیز، همچون بسیاری از خادمان دیکتاتور، دچار سخط و بی‌مهری او شد و خانه‌نشین گردید. نوشته‌اند:

در موقع تغییر سلطنت در سال ۱۳۰۴ خورشیدی چون برایش منافع داشت، باز احساسات و هیجاناتی از وی بروز نمود و یکی از هواخواهان و ناطقین جمهوریت بود و از بیرجند در دوره پنجم نماینده مجلس شد و هنگام رأی به تغییر سلطنت، نایب رئیس مجلس بود و بعد رئیس شد و در دوره ششم (۱۳۰۵ش) که برای بار دوم از بیرجند انتخاب شده بود مدتی نیز رئیس مجلس بود. سپس در همین سال در کابینه حسن مستوفی (مستوفی‌الممالک) و در سال ۱۳۰۶ خ در اولین کابینه مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) وزیر فرهنگ شد و چون گفته شد که شصت هزار تومان از رضاخان سردار سپه نخست‌وزیر وقت برای عملیات و اقداماتی گرفته بود و خرج نکرده بود، پس از به سلطنت رسیدن سخت مغضوب وی گردید و از اواخر

۱. رک، تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۳۰۸.

۲. مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۷۲، ص ۸۴.

۳. رک، کلیات مصوژ میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی‌اکبر مشیر سلیمی، صص ۲۸۷-۲۹۱.

۴. خاطرات... بولارد، ص ۴۴۱.

۵. دولتهای عصر مشروطیت، به کوشش جمشید ضرغام بروجنی، ص ۱۷۳. در همین زمان وزارت معارف بود که نا کمال‌الملک غفاری، هنرمند و نقاش آزاده معروف، به نحو موهنی در افتاد و موجبات دل‌رنجی و نهایتاً رفتن وی به نیشابور را فراهم ساخت. ۶. خاطرات... بولارد، ص ۴۴۱.

۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ش بیکار بود و روزها به مدرسه خود سرکشی می‌کرد.^۱

بارفتن رضاخان از کشور، سید محمد تدین دوباره به صحنه آمد و در دهه ۱۳۲۰ در کابینه فروغی (۱۳۲۰ش) وزیر فرهنگ^۲ و در دولت علی سهیلی (۱۳۲۱-۱۳۲۲ش)، وزیر خواربار و یک دوره نیز وزیر مشاور گردید.^۳ دخالت‌های نایب‌جای او و سهیلی در انتخابات مجلس چهاردهم، موجب اعتراض مردم شد و فریاد مخالفت آزادیخواهان را برآورد.^۴

آخرین سمت او در زمان محمدرضا، عضویت در مجلس سنا (۱۳۲۸) بود که در همان زمان سناتورهای هم در آمریکا درگذشت (۱۳۳۰ش).^۵

۲۴. نصرت‌الدوله فیروز: وزیر خارجه کابینه قرار داد ۱۹۱۹ است که با وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله، «ارکان ثلاثه» کابینه مزبور را تشکیل می‌دادند. پدر وی، فرمانفرما، در صدر مشروطه با مشروطه‌چیان دمخور بوده و تلاش داشت مقاصد سیاسی خویش را از طریق سازش و همکاری با آن جماعت پیش ببرد، و روی همین امر هم، در طول مشروطه اول و دوم، بارها به وزارت و حکومت مناطق مهم کشور (آذربایجان، فارس و...) رسید و زمانی هم در بحبوحه جنگ جهانی اول، با حمایت و اصرار متفقین (انگلیس و روس تزاری) به پست نخست‌وزیری گمارده شد.

نصرت‌الدوله، در جریان کودتای ۱۲۹۹، کاندیدای رهبری کودتای مزبور بود که البته به جهاتی که باید در جای خود به آن پرداخت، این نقش به سید ضیاء‌الدین طباطبایی واگذار شد و حتی وی کوتاه مدتی (همچون پدرش) به زندان سیدضیاء افتاد. مع‌الوصف، نصرت‌الدوله پس از رهایی از زندان، با رضاخان همکاری مستمری را آغاز کرد و تا زمان مغضوبی و حبس خویش توسط رضاخان، این همکاری را ادامه داد. مخبر السلطنه، او را (همچون سردار اسعد بختیاری و تیمورتاش و تدین)، از «سینه‌زنان پای علم جمهوریت و تغییر سلطنت» می‌داند.^۶ چنانکه، پس از تأسیس سلطنت پهلوی نیز، کراراً پستی‌هایی چون وزارت دارایی^۷ و راه را در کابینه‌های مختلف به

۱. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲۳۶، ۳.

۲. دولتهای عصر مشروطیت، به کوشش جمشید ضرغام بروجنی، ص ۲۳۰.

۳. همان، صص ۲۴۵-۲۴۶؛ شرح حال رجال ایران، ۲۳۶، ۳.

۴. گذشته چراغ راه آینده است، صص ۱۸۸-۱۸۹.

۵. شرح حال رجال ایران، ۲۳۷، ۳؛ مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۷۲، ص ۸۴.

۶. خاطرات و خطرات، مخبر السلطنه هدایت، ص ۵۱۴.

۷. در زمان تصدی همین وزارت مآلیه بود که به قول اعظم‌الوزاره: «با میل رضائیه فقید، زیر پای مستشاران

عهده گرفت و مدتها در کنار تیمورتاش و داور، سه رکن مهم رژیم دیکتاتوری محسوب می‌گردید.^۱ تا آنکه - همچون آن دو تن - به مصداقِ مَن أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، گرفتار غضب و شکنجه همان دستگاه ظلمی شد که خود، به استقرار پایه‌های آن کمک داده بود.

در بحث از نصرت‌الدوله، دریغ است به همکار وی در کابینه و ثوق‌الدوله، صارم‌الدوله، نیز اشاره نکنیم:

۲۵. صارم‌الدوله (اکبر میرزا مسعود): از وزرای مهم و ثوق‌الدوله و از ارکان ثلاثه دولت قرارداد است، که پدرش (ظل‌السلطان) نیز همچون فرمانفرما در صدر مشروطه با مشروطه‌خواهان همدلی نشان می‌داد تا بتواند از این طریق به اغراض و مطامع خویش برسد. ظل‌السلطان در صدر مشروطه، کاندیدای امثال ملک‌المکملین برای سلطنت، یا دست‌کم ریاست مجلس شورا بود. وی با پخش پول و پلو و اسلحه در بین مشروطه‌خواهان، مقدمات تسخیر مسند برادرزاده (محمدعلیشاه) را فراهم می‌دید و اسناد و مدارک تاریخی آن زمان، از پول خرج کردن او «مثل ریگ» و پخش اسلحه و مهمات بین اعضای تندرو انجمنها و کمک گرفتن از لژ بیداری ایران و نیز میرزا ملکم‌خان، برای دستیابی به سلطنت سخنها می‌گویند.^۲ در جریان فتح تهران و خلع شاه هم ظل‌السلطان، به قولی: «پنج کرور می‌داد که [مشروطه‌چیان] یا خودش یا جلال‌الدوله

→ آمریکایی را جازوب کرده (خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۸۲۳/۲ و نیز مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، به کوشش منصوره اتحادیه و... ۳۹۶-۳۹۴/۲). باید یادآور شد که در آن شرایط اقدامات مستشاران آمریکایی عملاً مانعی بود در برابر اختلاس‌ها و ریخت و پاش‌های عمال کودتا و جکمه‌پوشان رضاخانی.

۱. رک. خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۸۳۲/۲. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، علی‌اصغر زرگر، ترجمه کناوه بیات، صص ۱۳۶-۱۳۷. حشمت‌الله خان فرنود، منشی و رئیس دفتر مخصوص نصرت‌الدوله، با اشاره به موقعیت مهم تیمورتاش، نصرت‌الدوله، داور و سردار اسعد سوم در زمان رضاخان، می‌نویسد: آنها «چهار آس زمان خود بودند و برای پیشرفت و گردش امور کشور نقشهای مؤثری بازی می‌کردند و رضاشاه هم آنها را مورد توجه قرار می‌داد» (مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، ۲۷۲/۲ و نیز: صص ۳۷۵ و ۴۱۷ و ۲۷۳).

برای روابط فرمانفرما و فرزندان و منسوبین نزدیک وی (نصرت‌الدوله، محمدولی میرزا، محمدحسین میرزا و عباس میرزا سالارلشکر بارضاخان پس از کودتا، رک. مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، همان، ۳۶۹/۲. ۲. رک. خاطرات و خطرات، مخبر السلطنه، صص ۱۵۰ و ۱۶۱ و ۱۶۹؛ کتاب نارنجی...، ۵۷/۱ و ۶۹ و ۸۷؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۵۰۳ و ۵۶۳؛ کتاب آبی، ۱۴۴/۱؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام، بخش دوم، ۱۱۲/۴؛ خاطرات حاج سیاح، ۵۸۶؛ فراموشخانه و فراماسوزی در ایران، اسماعیل رائین، ۲-۳۳۵-۳۴۱؛ نامه‌های مغیبت‌السلطنه، به کوشش معصومه مافی، صص ۲۰۲؛ تحقیق درباره میرزا ملکم‌خان، فرشته نورایی، صص ۱۲۹-۱۳۹؛ مکاتبات ظل‌السلطان با سفارت انگلیس، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب ۶، پاییز ۷۳، صص ۳۰۳ به بعد.

پسرش را شاه کنند، و نشد»^۱.

صارم‌الدوله، خود گذشته از تصدی وزارت مالیه در دولت وثوق- پستهای زیر را در طول مشروطه دوم بر عهده داشت: وزیر فواید عامه و تجارت، وزیر امور خارجه و حاکم اصفهان (در سالهای جنگ جهانی اول)، حاکم کرمانشاه و همدان (در آستانه کودتا)، و حاکم فارس (پس از کودتا). در زمان قدرت یافتن سردار سپه، او نیز به طرفداران دیکتاتور پیوست و تقریبش به بازوی نظامی کودتا را ازینجا می‌توان دریافت که، وی از کسانی بود که (همچون میرزا کریم‌خان رشتی و...) شبها در عمارت بیرونی رضاخان گرد می‌آمدند و برای تفریح و سرگرمی آس بازی می‌کردند.^۲ پس از به سلطنت رسیدن رضاخان نیز در سال ۱۳۰۸ شمسی به حکومت فارس منصوب گردید و چندی بعد از مغضوبی و دستگیری نصرت‌الدوله، او نیز از شغل دولتی منفصل گردید.^۳

۲۶. ادیب‌السلطنه حسین سمیعی: از رجال دیرین مشروطه است که در یوم‌التوب جزو فعالان مشروطه بود.^۴ در ابتدای مشروطه دوم به وزارت داخله راه یافته و رئیس کل آن وزارتخانه شد و در دوره دوم مجلس شورا نیز به عنوان نماینده رشت به مجلس رفت.^۵ آخرین سمت او قبل از کودتا نیز، معاون رئیس‌الوزرا در کابینه سپهدار رشتی بود؛^۶ همان کابینه‌ای که «محلل» لقب گرفت، چه با اهمالها و احیاناً زد و بندهای پنهان اولیای آن با عمال کودتا (سیدضیاء و...) عملاً راه را برای پیروزی کودتا هموار ساخت.

سمیعی در کابینه سردار سپه (۱۳۰۳ش) وزیر دادگستری و سپس والی آذربایجان شرقی گردید و پس از تأسیس سلطنت پهلوی نیز در ۱۳۰۶ شمسی عهده‌دار وزارت کشور شد و پس از عزل تیمورتاش رئیس‌دربار گردید و در ۱۳۱۸ به عنوان استاندار آذربایجان غربی به این خطه رفت. پس از سقوط و اخراج رضاشاه، در ۱۳۲۲ در دولت علی سهیلی وزیر مشاور و سپس وزیر کشور شد،^۷ و دیگر سمت او در عصر پهلوی دوم، ریاست‌دربار محمدرضا (۱۳۲۶ش) بود.^۸ سمیعی ضمناً از اعضای حزب ایران نو متعلق به تیمورتاش بود.^۹

۲۷. سید یعقوب اتوار: او را باید از مشروطه‌خواهان قدیمی شمرد که در صدر مشروطیت، در صف جناح تندرو شرکت و فعالیت داشت. اوراق تاریخ، در اوایل

۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۴۲۷. نامه ملکه ایران عمه شاه به ظهیرالدوله.

۲. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهودی...، صص ۳۰-۳۱.

۳. خاطرات... بولارد، ص ۵۰۴.

۴. همان: ص ۷۵۲.

۵. شرح حال رجال ایران، ۳۹۲/۱.

۶. مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۷۲، ص ۶۸.

۷. همان: صص ۶۹-۶۸.

۸. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۳۹۳.

۹. قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، محمود تربتی سنجابی، ص ۳۳۳.

مشروطه دوم (دو ماه و ۱۰ روز پس از شهادت شیخ فضل الله) این سخن را از وی ضبط کرده است:

کارها وقتی درست می‌شود که آخوند ملاقربانعلی را در خمسه، سیدابراهیم را در شیراز... آقاجانی را در اصفهان با دو سه نفر از شاهزادگان [فاجار] را در طهران به دار بزنند!^۱

انوار، سالهای پس از کودتا، حامی جدی رضاخان بود و سخنان و مواضع او در مجلس پنجم و ششم (در برابر شهید مدرس و دکتر مصدق) به دفاع از سردار سپه، گواه این حمایت است.^۲ روی همین سوابق (حضور در جنبش مشروطه‌خواهی صدر مشروطه، و حمایت بیدریغ از رژیم کودتا) بود که دکتر مصدق در نطق مستأنس علیه ماده واحد مزبور، صریحاً از یعقوب انوار نام برده و تصریح کرد که آن سوابق با این لاحقہ نمی‌سازد:

بنده اگر سرم را ببرند و تگه تگه‌ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به من بدهد، زیر بار این حرفها نمی‌روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب، شما مشروطه‌طلب بودید، آزادیخواه بودید، بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید، حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم؟! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است.^۳

انوار همچنین در مجلس مؤسسان (۱۳۰۴ش) که رأی به سلطنت پهلوی داد، شرکت داشت و اظهارات متملقانه‌اش در تجلیل از سلطنت پهلوی در آن مجلس فرمایشی را، باید نمونه‌ای از ادبیات چاپلوسی عصر دیکتاتوری به شمار آورد: «بحمدالله به میمنت و مبارکی، این کار بزرگی که ملت [!] به عهده ما گذاشته بودند، شکر خدا را بجایمی‌آوریم که در ظل رأفت اعلی‌حضرت رضاشاه پهلوی خاتمه دادیم». ^۴ در پایان مجلس نیز، اصرار داشت که اسامی رأی‌دهندگان به سلطنت پهلوی، در صورت جلسه مجلس درج شود،

۱. روزنامه خاطرات عین‌السلطه، ۲۸۴۹/۴. سه تن روحانی یادشده، همگی از مراجع بزرگ آن روز کشور بوده‌اند.
 ۲. انوار جزو کسانی بود که به موافقت با ماده واحد خلع قاجاریه و تفویض حکومت به رضاخان نطق کرد و این کار را «بهترین قدمی» دانست که مجلس می‌خواهد بردارد. برای نطق او ترک، تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۴۳۸/۳.

۳. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳: انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله دیکتاتوری پهلوی، حسین مکی، ص ۲۴۷.

۴. تاریخ بیست ساله ایران، همان، ۵۵۶، ۳ و نیز ترک، صص ۵۵۱-۵۵۲.

«زیرا این مسئله، اسباب افتخار من و خانواده من است. من که از طرف ایلات خمسه فارس آمده‌ام و در اینجا رأی داده‌ام به سلطنت اعلی حضرت پهلوی، باید در خانواده من این شرف و افتخار باقی باشد». پیشنهاد دیگرش این بود که، «اتعام اعضای مجلس مؤسسان در خدمت آقای رئیس [مجلس]، حضور اعلی حضرت شرفیاب شوند».^۱

نام مشروطه‌خواهانی که با رژیم پهلوی همکاری داشتند یا به آن چراغ سبز نشان دادند، به آنچه که گفتیم اکتفا نمی‌شود، بلکه بر این طومار می‌توان اسامی بسیار دیگری را افزود، که ذیلاً به آن اشاره می‌کنیم:

۲۸. مخبر السلطنه هدایت: وزیر و والی مکرر در طول مشروطه اول و دوم، و لیدر و رئیس کمیته دموکراتهای تشکیلی است، که در صدر مشروطه، ناظر بر انتخابات مجلس شورا بود^۲ و لوحه «عدل مظفر» را نیز همو (در ۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ق) بر سر در مجلس شورا نصب کرد.^۳ در بحث از کارنامه مخبر السلطنه، نمی‌توان از خبط بزرگ وی چندی پیش از کودتای ۱۲۹۹ یعنی: اقدام به سرکوب قیام خیابانی و قتل فجیع آن روحانی «انگلیس‌ستیز» هنگام تصدی حکومت بر تبریز از سوی مشیرالدوله پیرنیا یاد نکرد. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی می‌فرمود: زمانی که مخبر السلطنه به سمت تبریز حرکت کرد، مرحوم کلنل محمدتقی پسیان با نگرانی بسیار گفت: همان‌گونه که ابن‌زیاد برای کشتن مسلم بن عقیل وارد کوفه شد و با زور و تزویر فرستاده امام را که از اقبال عامه برخوردار بود به قتل رسانید، مخبر السلطنه هم به آذربایجان می‌رود و خیابانی را خواهد کشت. گفتنی است که، شهید مدرس (قبل از رفتن مخبر السلطنه به تبریز) با حضور مخبر السلطنه در کابینه مشیرالدوله مخالفت کرده و «به مشیرالدوله اظهار کرده بود که: حشمت‌الدوله نوکر انگلیسیها، و مخبر السلطنه هم با آنها آشتی کرده و نوکرشان شده است؛ باید از کابینه خارج شوند».^۴

۱. همان: ص ۵۸۴.

۲. حیات یحیی، ۸۹:۲. و نیز رک. نامه‌های یوسف مغیث‌السلطنه، صص ۱۵۷-۱۵۸.

۳. رک. خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۱۸۶:۱-۱۸۷.

۴. رک. مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، به کوشش منصوره اتحادیه و...، ۲۹:۱. شاید یکی از دلایل مدرس برای این اتهام، معامله سوء مخبر السلطنه با سردار مقتدر سنجایی بوده است. سردار مقتدر در جنگ جهانی اول، همراه خویشاوندانش (سالار ظفر و سردار ناصر) سرسختانه با انگلیسیها در افنده و مقر ایل سنجایی را مأمین و پناهگاه عناصر ضد استعمار کرده بود (برای مبارزات ایل سنجایی با متفقین در جنگ جهانی اول، رک. یادداشتهای بازرگان ایام زندان...، صص ۲۵۰-۴۵۴؛ لحظه‌ای و سخنی با... جمالزاده، صص ۲۲۵-۲۳۶ و ۲۸۳-۲۸۵). به همین علت، انگلیسیها پس از جنگ، توسط وثوق‌الدوله او را از کرمانشاه به تهران تبعید کرده

و اما روابط مخبر السلطنه با کودتای سوم اسفند و رژیم برآمده از آن: مخبر السلطنه ثناخوان کودتا بوده و در خاطرات خویش نامه تبریکش به سید ضیاء را آورده است.^۱ خانه و اموال او در جریان کودتا محفوظ ماندند و در ۱۸ فروردین ۱۳۰۰ش از دفتر ریاست وزرا (سید ضیاء) به «حکومت نظامی تهران» نوشته شد که: «منزل آقای حاج مخبر السلطنه فرمانفرمای ایالت آذربایجان از هر گونه مزاحمت به عنوان تفتیش اسلحه و غیره معاف و مستثنی است. قدغن نمایند به هیچ وجه مأمورین نظامی به منزل معظّم له نروند».^۲ او همچنین در آستانه تأسیس سلطنت پهلوی، همراه احتشام السلطنه (رئیس مجلس صدر مشروطه) از سوی رضاخان مأموریت یافت که محمدحسن میرزا (ولیعهد احمدشاه) را وادار به استعفا کند، که البته وی نپذیرفت.^۳ مخبر السلطنه به مدت ۶ سال و ۳ ماه و ۱۲ روز (از تابستان ۱۳۰۶ تا تابستان ۱۳۱۲ش) نخست‌وزیری رضاخان را به عهده گرفت و «با تشکیل چهار کابینه متوالی، طولانی‌ترین ادوار نخست‌وزیری عصر رضاشاه به نام وی ثبت شده است».^۴ افزون بر این شعری نیز در مدح آن سلطان سفاک دارد که در خاطراتش آورده است.^۵

دوران نخست‌وزیری مخبر السلطنه در زمان رضاخان، مقارن با جولان و یکه‌تازی تیمورتاش (وزیر دربار مقتدر پهلوی) بود و او در این تاریخ، به مثابه عبد مطیع تیمورتاش عمل می‌کرد. چه، اصولاً، به قول تحلیلگر سفارت انگلیس در زمان رضاخان: «در مقام

→ و با مقرر کردن شهریه ۲۰۰ تومانی در این شهر تحت نظر نگهداشتند. با رفتن وثوق‌الدوله، مشیرالدوله بیرنیا در شوال ۱۳۳۸ روی کار آمد و وزارت مالیه را به مخبر السلطنه سپرد و او، در مقام وزیر مالیه، از وثوق‌الدوله هم فراتر رفت و شهریه‌ای را هم که وثوق‌الدوله برای سردار مقتدر مقرر کرده بود، قطع کرد! و این در حالی است که همو در دوران جنگ جهانی اول، سردار را به ضدیت با انگلیسیها تحریک می‌نمود! (مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، همان، ۲۹۰:۱-۴۰).

۱. خاطرات و خطرات، صص ۳۲۷-۳۳۰. در مآخذ مزبور، پس از ذکر عزل سیدضیاء توسط احمدشاه می‌نویسد: «میرزا سیدضیاء رفت و فرصت نشد نتیجه کلی از افکار او گرفته شود. آنچه از دور دیده شد، مردی صاحب حزم و جاهد در خیر مملکت بود و در عزل او هم ایداً مصالح مملکت ملحوظ نبود!»

مخبر السلطنه، در این کتاب (صفحات ۳۲۷-۳۳۰) کلاً نسبت به سیدضیاء و کودتای او لحنی جانبدارانه دارد و سخن بادامچی و سیدالمحققین را در تبریز، مبنی بر ساکت نماندن در برابر کودتا رد می‌کند (ص ۳۲۷). به دولت کودتا تبریک می‌گوید و در تلگراف به سیدضیاء می‌نویسد: «موقیبت حضرت عالی را در اجرای نیات مقدسه که عین آمال وطن‌خواهان است آرزو دارم» (ص ۳۲۸). از تلگرافهای متبادله فیما بین او و دولت کودتا، اظهار دوستی و همراهی و صمیمیت می‌یابد (صص ۳۲۸-۳۳۰). گفته می‌شود که: مخبر السلطنه، بخشی از حقوق خویش را نیز به دولت کودتا تقدیم کرد (دولتهای ایران در عصر مشروطیت، ص ۲۲۷).

۲. اسناد کابینه کودتا، حسن مرسلوناد، ص ۱۳۳.

۳. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، ص ۲۱۲.

۴. تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ۴۷۴:۲.

۵. خاطرات و خطرات، ص ۴۲۴.

رئیس‌الوزرای کاری به جز اجرای سیاستی که تیمورتاش به او دیکته می‌کرد از دستش ساخته نبود.^۱ ابوالحسن ابتهاج، در خاطرات خود، صحنه‌ای را یادآور می‌شود که نشانگر «اطاعت بنده‌وار» مخبر السلطنه از وزیر دربار مقتدر پهلوی است می‌نویسد:

تیمورتاش به میهمانی دادن و میهمانی رفتن خیلی علاقه داشت. در میهمانی‌های او، در کلوب ایران، همیشه عده زیادی دعوت داشتند. اقتدار او حتی در این میهمانی‌ها آشکار بود. یک بار در حضور جمعیتی از دور به مخبر السلطنه هدایت، که آن وقت نخست‌وزیر و از او خیلی مسن‌تر بود، با دست اشاره کرد که «بیا». و او هم باعجله دوید جلو...^۲

درباره نیمه اول دیکتاتوری ۲۰ ساله، که خود بر سر کار بود، ادعایی غریب دارد: «گل‌های آرزوهای سی ساله (ی مشروطه) در بستان کشور رخ برنمود، تا آنجا که شگفت‌آور بود!»^۳ و بر این حقیقت تلخ، چشم می‌پوشد که بسیاری از جنایات پهلوی اول همچون دولتی شدن مجالس شورا (از دوره هفتم به بعد)، سرکوب قیام علما در قم به وسیله مسموم ساختن رهبر آن قیام حاج آقا نورالله اصفهانی (دی ۱۳۰۶)، دستگیری و تبعید مدرس (مهر ۱۳۰۷)، دستگیری و قتل صولت‌الدوله (رئیس ضد استعمار ایل قشقایی)، تصویب قانون مُقدمین علیه سلطنت مشهور به قانون سیاه (۲۲ خرداد ۱۳۱۰) که محمل قانونی حبسها، شکنجه‌ها و قتل‌های فجیع بعدی فرار گرفت، همگی در همین «بستان» صورت گرفت.^۴ به قول فرخی یزدی، شاعر لب‌دوخته عصر دیکتاتوری:

به روزگار رضا، هر که را که من دیدم هزار مرتبه فریاد نارضایی زد!
مهدی بامداد، با اشاره به ادعای مخبر السلطنه، به طنز می‌نویسد: «معلوم می‌شود که در مدت شش سال و اندی که مخبر السلطنه خودش در دوره سلطنت پهلوی نخست‌وزیر بوده، عدالت کاملاً جریان داشته، پس از او مملکت به بی‌عدالتی گراییده است!»^۵

۲۹. یحیی دولت‌آبادی: از پیشگامان و فعالان جنبش مشروطیت است، که گذشته از ارتباط با «کمیته آهن» که قرار بود زمینه را برای کودتای انگلیسی در تهران آماده‌کند، در

۱. خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، ص ۵۲۴.

۲. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ۲۶:۱.

داستان فوق، خود یادآور اطاعت بنده‌وار مخبر السلطنه، سالها پیش از آن تاریخ، از یک رجل قدرتمند دیگر یعنی سردار اسعد بختیاری دوم (فاتح تهران و تجدیدگر مشروطه) می‌باشد. رک، گزارش ایران...، مخبر السلطنه، ص ۲۴۶ و ۲۶۸.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۴۳۴.

۴. رک، دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، صص ۲۱۸-۲۲۷.

۵. شرح حال رجال ایران، ۲۴۷:۱.

۶. برای ارتباطش با کمیته آهن اصفهان (۱۹۱۹) و واگذاری مأموریت ایجاد شعبه آن در تهران به او رک، حیات

مدح کشف حجاب رضاخانی نیز قصیده‌ای دراز دارد و همو در خاطراتش ضمن گزارشی جانبدارانه از اقدام پهلوی به کشف حجاب، تصریح می‌کند که: ۳۶ سال پیش از آن تاریخ (یعنی ۵ سال پیش از مشروطه) به محمدعلی فروغی گفته است: «زنهای ما دیر یازود از این چادر سیاه بیرون خواهند آمد...»^۱ دولت‌آبادی طرفدار تغییر خط فارسی به لاتین و آزادی بانوان^۲ و جدایی سیاست از دین و روحانیت بود^۳ و از اینکه می‌دید دو امر اخیر در دوران دیکتاتوری بیست ساله پیاده می‌شود خرسند بود. شعرا و (به فارسی «سره») در حمایت از کشف حجاب چنین است:

در کشور ما به سال خورشید	با چنار، هزار و سیصد و ده
استاره تازه‌ای درخشید	آن در ده و هفتمین ز دی مه
با خواست کردگار جاوید	در سایه نیروی شهشه
گل گشت شکفته همچوناهید	بر روی زنان گشوده شد ره...
دستور ز شهریار آمد	همدوش نمود مرد با زن...
بر ما همه تازه کرد دوران	آزادی بسسانوان ایران...
شد کشور باستان گلستان	آراسته تر از آنچه بوده! ^۴

۳۰. ناصرالملک قراگزلو (پدر زن حسین علاء): نخست‌وزیر و نایب‌السلطنه مشهور مشروطه است، که در هر دو سمت، آشکارا و شدیداً مورد حمایت انگلیسیها قرار داشت و مرور بر سوابق و لواحق زندگی سیاسی وی، برای مطالعه پیرامون آنچه گفتیم موضوع و شاهد جالبی است.

ناصرالملک تحصیلکرده دانشگاه آکسفورد انگلیس (دانشکده بالول)، همکلاس سرداوردگری (وزیر خارجه انگلیس) و سر آرتور هاردینگ (سفیر آن کشور در ایران)، و دارای نشان عالی سن میشل و سن جورج از بریتانیا بود^۵ و در اسناد سفارت بریتانیا، از

→ یحیی، ۱۶۷/۴ و ۱۱۲؛ گنجینه اسناد، سال ۲، ش ۴۲، ص ۱۲۷.
 ۱. حیات یحیی، ۴۳۵-۴۳۲/۴ و نیز ۳۰۲ و ۴۱۹. ۲. رک، همان: ۱۶۸/۴ و ۱۷۰-۱۷۸ و ۱۷۹.
 ۳. همان: ۴۰۳/۴ و ۲۶۸ و ۲۸۸-۲۸۷ و ۲۹۲-۲۹۳.
 ۴. یادگار عمر، ۳۱۷-۳۱۶/۲. نیز رک: ایران ما، سال ۱، ش ۸۴، ۱۴ آبان ۱۳۲۲، ص ۲.
 ۵. رک، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، ص ۴۷۷؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۹؛ اختناق ایران، شوستر، مقدمه اسماعیل رانین، ص ۷۱؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۶۶/۱؛ تاریخ معاصر ایران، پیر آوری، ترجمه ابوالقاسم سزای، صص ۲۷۳-۲۷۴؛ ایرانیان در میان انگلیسیها، دنیس رایت، ترجمه کریم امامی، صص ۲۸۰-۲۸۲؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان، کسروی، ص ۱۴۸؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان‌ملک ساسانی، ص ۶۸؛ یادبودهای سفارت استانبول، از همو، ص ۴۵؛ خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۴۶۰. در مدرک اخیر می‌خوانیم: «ناصرالملک در آکسفورد تحصیلات عالی کرده و از پادشاه انگلیس مدال و نشان مخصوص داشت و چشم و چراغ امپراطوری انگلیس در ایران بود».

او به عنوان «دوست همیشه و ثابت» آنها یاد شده است.^۱ وی همواره در پست‌هایی که داشت از حمایت انگلیسیها بهره‌مند بود.^۲ آنها «بسیار گرامیش می‌داشتند»^۳ و برای حفظ جان او در مواقع بحرانی، شدیداً مایه می‌گذاشتند^۴ و ناصرالملک نیز پاس حرمت و منافع مأموران اجنبی را نگه می‌داشت.^۵ سپهسالار تنکابنی مدعی است که: ناصرالملک (در دوران نایب‌السلطنگی خود در مشروطه دوم) چندبار به سپهسالار گفته است که: آیا «این مملکت اگر به دست روس و انگلیس باشد... آسوده‌تر نمی‌شود و بهتر نیست؟»^۶ دکتر مصدق هم که زمان ناصرالملک را درک کرده بود، معتقد بود وی «عقیده راسخ داشت که ایران باید زیر نظر انگلیسها باشد».^۷

او از ماسونهای برجسته ایران بود و در تشییع جنازه میرزا املکم خان (بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران) که در اروپا انجام گرفت، با جمعی از هم‌ملکان ماسونی خویش شرکت داشت.^۸

در دوران مشروطه صغیر (با حمایت مشروطه‌خواهان و سفارتخانه انگلیس) چندین بار به وزارت و دو بار به نخست وزیری منصوب گشت و در مشروطه دوم نیز (در فاصله سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۲ق) به نوشته بامداد: «به دستگیری و اشاره انگلستان، از طرف مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت ایران... گزیده شد».^۹ در همان زمینه باید از تعهدنامه مکتوبی یاد کرد که سران مشروطه (فروغی، شیخ ابراهیم زنجانی، اردشیر جی، ارباب کیخسرو، معاضدالسلطنه و...) به عنوان اعضای لژ بیداری ایران، در حمایت از وی نوشته و امضا کرده‌اند.^{۱۰}

تاریخ، ناصرالملک را از کسانی می‌شمارد که شدیداً اصرار داشتند احمدشاه (در

۱. تاریخ استقرار مشروطیت...، ص ۴۸۱.
۲. رک، تاریخ استقرار مشروطیت...، ص ۱۱۹۶ (اظهار «سرور» دولت انگلیس از خبر انتصاب ناصرالملک به نخست وزیری و وزارت خارجه ایران پس از خلع محمدعلیشاه)؛ گزارش ایران - قاجاریه و مشروطیت، مخیرالسلطنه، ص ۲۶۱.
۳. تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۴۸.
۴. رک، تاریخ استقرار مشروطیت...، ص ۵۱۳؛ حیات یحیی - یحیی دولت‌آبادی، ۱۷۲۲؛ روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، یادداشت‌های سیداحمد تفرشی حسینی، به کوشش ایرج افشار، صص ۵۲-۵۳؛ یادبودهای سفارت استانبول، خان‌ملک ساسانی، ص ۴۵؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۵۰۸.
۵. حیات یحیی، دولت‌آبادی، ۲۶۵۳.
۶. سپهسالار تنکابنی، گسردآوری امیرعبدالصمد خلعتیری، ص ۳۱۱. درباره انگلوفیلی و انگلیس‌مآبی ناصرالملک و فرزندانش همچنین رک، خاطرات دکتر قاسم غنی، با مقدمه باستانی پاریزی، صص ۲۲ و ۲۶ و ۱۰۴-۱۰۳.
۷. رزبه‌های سیاسی دکتر مصدق؛ یادداشت‌های جلیل بزرگمهر، ص ۳۶.
۸. سیاستگران دوره قاجار، خان‌ملک ساسانی، ۱۲۵/۱؛ میرزا املکم خان، اسماعیل زاین، ص ۱۶۷.
۹. شرح حال رجال ایران، ۶۹/۱.
۱۰. زندگانی سیاسی ناصرالملک، رامین یلفانی، ص ۳۲۸.

ضیافت پادشاه انگلیس) قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را تأیید کند.^۱ حتی وثوق‌الدوله در صدد بود که ناصرالملک را که آن زمان در اروپا به سر می‌برد، به عنوان نماینده خود در کنفرانس صلح پاریس (ورسای ۱۹۱۹) معرفی نماید، که البته ناصرالملک نپذیرفت.^۲ غلامعلی فتوحی (معین‌الملک): منشی و رئیس دفتر مخصوص احمدشاه^۳ و عامل انگلیسیها در جریان قرارداد ۱۹۱۹،^۴ به گفته خان ملک: از «شاگردان و برکشیدگان» همین ناصرالملک بود.^۵

می‌رسیم به ناصرالملک و کودتای ۱۲۹۹ و سلسله پهلوی. چنانکه نوشته‌اند: «بین سیدضیاءالدین طباطبایی و ناصرالملک از قبل از کودتای ۱۲۹۹ روابط گرمی حکمفرما بود و این روابط... بعد از سقوط کابینه سید ضیاء نیز ادامه یافت. ناصرالملک در سال ۱۳۰۶ش که به ایران باز می‌گشت ملاقاتهایی با سید ضیاء در اروپا داشته و در نامه‌ای که در آن زمان خطاب به یکی از پسرانش، حسینعلی، ارسال داشته، نوشته بود: ...آقای سیدضیاء البته وجود محترمی است...»^۶ پس از مرگ ناصرالملک نیز، آن روابط دوستانه بین سید ضیاء و فرزندان وی همچنان برقرار بود.^۷

دو سال پس از تأسیس سلطنت پهلوی، ناصرالملک که در اروپا می‌زیست، اوایل ۱۳۰۶ش ابراز تمایل کرد که به ایران بازگردد و در پی این امر، رضاخان طی تلگرافی به درخواست او پاسخ مثبت داده و از او دعوت کرد به ایران بازگردد. ناصرالملک به ایران بازگشت و در تهران با شاه ملاقات کرد و در نامه‌ای که پس از آن تاریخ برای فرزندش حسینعلی (۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۶) ارسال داشت، از اوضاع ایران و از ملاقاتهای خود با شاه اظهار رضایت نموده و نوشت: «به مملکت امیدوار شده‌ام».^۸ وی ۸ ماه پس از ورود به ایران درگذشت و در این فاصله، امتیاز جمع‌آوری گیاه شیرین بیان را به اتفاق یک پزشک انگلیسی از دولت دریافت داشت.^۹

۱. رک، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملک‌الشعراى بهار، ۳۸/۱؛ خاطرات و خطرات، مخبر السلطنه، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ رنجهای سیاسی دکتر محمد مصدق، یادداشت‌های جلیل بزرگمهر، ص ۳۷؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۸۶/۱ و ۱۱۵/۲؛ خاطرات یک نخست‌وزیر (دکتر احمد متین‌دفتری)، ص ۲۸؛ زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، صص ۶۷-۶۸.

۲. زندگانی سیاسی ناصرالملک، ص ۳۱۸.

۳. خاطرات سیاسی رجال ایران، علی جانزاده، ۱۵۸/۱؛ خاطرات من...، اعظام‌الوزاره، ۷۳۴/۲.

۴. یادبودهای سفارت استانبول، خان‌ملک ساسانی، صص ۴۹-۵۰.

۵. فتوحی در نخستین سال سلطنت رضاخان یعنی ۱۳۰۴ش، حاکم یزد بود (خاطرات من...، اعظام‌الوزاره، ۷۳۴/۲).

۶. زندگانی سیاسی ناصرالملک، ص ۳۱۸.

۷. همان، صص ۳۱۸-۳۱۹.

۸. همان، صص ۳۲۶-۳۲۵.

۹. همان، ص ۳۱۹.

محسن‌خان و حسینعلی‌خان قراقرلو (فرزندان ناصرالملک) پس از مرگ پدر، مستقیماً یا از طریق دیگران نظیر تیمورتاش (وزیر دربار مقتدر رضاخان، و پدر زن محسن قراقرلو) یا شوهر خواهرشان (حسین علاء، وزیر دربار و نخست‌وزیر مشهور محمدرضا) پیوند عمیقی با سلسله پهلوی یافتند: حسینعلی قراقرلو در دوران رضاشاه به سمت رایزن افتخاری سفارت ایران در لندن و سپس پاریس منصوب شد و چندی بعد از وزارت خارجه به وزارت کشور منتقل گردید.^۱ محسن قراقرلو نیز گذشته از وکالت در مجالس فرمایشی هفتم و هشتم،^۲ مدتی ریاست تشریفات دربار در زمان محمدرضا را به عهده داشت.^۳ دکتر قاسم غنی، از دوستان و مرتبطين با محمدرضا پهلوی، در خاطرات ۴ آبان ۱۳۲۶ شمسی خود می‌نویسد:

...در دربار، اخیراً همه ناصرالملکی‌ها نفوذ داشته و این خانواده به‌طور کلی احساسات ایرانی ندارند. همه اینها دشمن ایرانی هستند و ایران و ایرانی را تحقیر می‌کنند و از جان و دل، انگیزی‌تر از انگیزی هستند. خود ناصرالملک این‌طور بود؛ پسرش حسینعلی شبیه به انگلیزهای موظف در هند است. نظرش به شرق و شرقی و ایران و ایرانی همان است. خوب اینها نسبتاً محسن است... ناصرالملکی‌ها هم شقاقوس‌مآبند و بی‌عقیده به ایران، و تحقیرکن ایران و ایرانی.^۴

در مورد تنها دختر ناصرالملک - فاطمه (همسر حسین علاء) - نیز نوشته‌اند: «یکی از نخستین زنان نسل خود بود که چادر را کنار گذاشت».^۵

۳۱. حسین علاء: نخست‌وزیر و وزیر دربار مکرر عصر پهلوی، و عاقد پیمان استعماری بغداد (۱۳۳۴ش)، مشهورتر از آن است که پیوند او با رژیم پهلوی نیاز به شرح و توضیح داشته باشد. وی در چندین لژ فراماسونی (همچون همایون، مهر، آفتاب و ستاره سحر) مقام استادی داشت^۶ و استاد افتخاری مادام‌العمر لژ قاهره بود.^۷

۱. خاطرات... بولارد، ص ۲۹۰.

۲. همان، ص ۲۹۱.

۳. زندگانی سیاسی ناصرالملک، صص ۳۳۲-۳۳۳.

۴. خاطرات دکتر قاسم غنی، با مقدمه باستانی پاریزی، صص ۲۲ و ۲۶. غنی، در اینجا، محسن فرزند کوچکتر ناصرالملک را «نسبتاً خوب» توصیف می‌کند، ولی حدود ۱ ماه بعد از آن تاریخ (در ۱۰ دی ۱۳۲۶) طبق خبری که محمد ساعد به وی می‌دهد، محسن را نیز جاسوس و خبرچین مستر بولارد (سفیر مشهور و متختر انگلیس در ایران) می‌شمارد: «همین محسن جان و امثال او، جواسیس پست هستند که در اطراف شاه مشغول جاسوسی هستند» (همان، صص ۱۰۳-۱۰۴).

۵. خاطرات... بولارد، ص ۴۷۷.

۶. فراماسونها، روتارین‌ها و لایتهای ایران... ص ۳۳۲؛ دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۳۷۰. علاء

پدر حسین علاء، میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه، از رجال مشروطیت شناخته می‌شد و در مشروطه دوم «در کابینه‌های مختلف ۵ بار وزیر خارجه، ۳ بار وزیر فواید عامه، ۱ بار وزیر تجارت و ۴ بار وزیر فرهنگ شد» و حتی ۱ بار نیز به نخست‌وزیری رسید^۸ و حسین علاء ترقی سیاسی خویش را در دامن چنین پدری و در دوران مشروطه آغاز کرد. وی هر چند در مجلس پنجم با ماده واحده خلع قاجاریه مخالفت کرد، ولی در طول دوران پهلوی (پدر و پسر) مصدر کار بود و بکرات، سفیر، وزیر، نخست‌وزیر، وزیر دربار و سناتور شد.^۹

۳۲. سِر اردشیر ریورتر: وی مُهره فعال سازمان جاسوسی انگلیس (اینتلیجنت سرویس) در ایران عصر قاجار و پهلوی، یعنی همان اردشیر جی مشهور صدر مشروطه است، که ارباب جمشید (وکیل زردشتیان در مجلس اول) «دوست قدیمی» وی، و پدر دامادش بود^{۱۰} و موقعیت وی (اردشیر جی) در صدر مشروطه بین مشروطه‌چیان را از اینجا می‌توان دریافت گرفت که، تقی‌زاده پیشوای مشروطه‌خواهان، به قول خود: در وانفسای به توپ بسته شدن مجلس، برای التجا به سفارت انگلیس، در فکر توسل به او افتاد.^{۱۱} رشید شهمردان درباره ارتباط اردشیر با سران مشروطه و نقش او در تحولات آن روزگار، با لحنی مریدانه و چاپلوسانه، می‌نویسد:

اردشیر جی مدت ۴۰ سال تا پایان زندگی مصدر خدمات بسیار مهمی در ایران... بود. دوره زندگی فرزانه اردشیر جی در ایران... دوره انقلاب و تجدد و مشروطه‌خواهی بود و رویه خدمت و فعالیت نیز مختلف. نسل جوان جوای ترقی و نام و شهرت و هر چیز، مغرب زمین را نمونه پیشرفت می‌دانستند. بنابراین در بیدار کردن احساسات ایران‌پرستی [۱۴] و آزادی و احیای سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر

→ در اوت ۱۹۵۰ میلادی عنوان «استاد اعظم مادام‌العمر لژ ایده‌آل جهانی» را که عالی‌ترین مقام فراماسونری است به دست آورد (دولتهای ایران... همان صفحه) و همچنین، رئیس و استاد بسیار از جمند لژهای وابسته به لژ بزرگ المان در ایران بود (فراماسونها، روتارین‌ها... همان، ص ۳۳۲).

۷. دولتهای ایران... زاوش، ص ۳۲۳، رابطه فراماسونری با صهبونیم و امپریالیسم، از همو، ص ۱۶۸.

۸. شرح حال رجال ایران، ۴۴۹/۳.

۹. همان، ۴۰۱/۱. به عنوان پستهای او در زمان رضاخان بایستی از موارد زیر نام برد: وزیر فواید عامه، سفارت ایران در پاریس، عضو هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل برای رسیدگی به اختلاف ایران و شرکت نفت جنوب، تصدی مقام مهمی در بانک ملی ایران، شرکت فعال در تأسیس شیر و خورشید سرخ و کنگره یادبود فردوسی، سفیر ایران در لندن، سرپرست شرکتهای انحصاری، رئیس اداره کل تجارت، وزیر بازرگانی، (خاطرات... بولارد، صص ۲۷۶-۲۷۷).

۱۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱۵۵:۲، خاطرات یا وصیتنامه سیاسی اردشیر جی (مورخ نوامبر ۱۹۳۱).

۱۱. زندگی طوفانی؛ خاطرات سید حسن تقی‌زاده، صص ۷۶-۷۷.

باستانی بین نسل جوان و رجال متجدد، مساعی جمیله ابراز می‌داشت و یکی از اعضای انجمن آزادی‌خواهان ایران [بخوانید: لژ ماسونی «بیداری ایران»] بود. آقای مهدی ملکزاده در کتاب زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۱۵۳ [تهران ۱۳۲۵] نام فرزانه اردشیر جی را نیز جزو آزادیخواهان ضبط نموده...

فرزانه اردشیر جی، نه تنها بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران طرف توجه و صاحب نفوذ بود، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام به او می‌نگریستند و در امور خاورمیانه بویژه ایران جویای نظریات او بودند. رجال معروف انگلیس مانند سر پرسی سایکس، سر دنیس راس، لرد لینگتن و غیره از دوستان صمیمی او بودند. کابینه انگلستان او را به سمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت. فرزانه اردشیر جی با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمد و شد داشت و مخصوصاً در بیدارکردن گروه زنان ایرانی و آشنا ساختن آنان به حقوق خود... کوشش خستگی‌ناپذیر به عمل می‌آورد... خدمات اجتماعی او در پس پرده انجام می‌گرفت. جویای نام و شهرت نبود...

فرزانه اردشیر جی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت و آنها را به اعاده مجد و جلال و فز و شکوه ایران باستان تهییج می‌نمود. کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام به او می‌نگریستند. رجال معتبر دولت ایران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیر جی را مشاور خود قرار می‌دادند و بسیاری تربیت فرزندان خود را به سرپرستی او واگذار می‌نمودند و زمانی هم در مدرسه علوم سیاسی تهران سمت استادی داشت...^۱

اردشیر جی، آن گونه که خود در وصیتنامه سیاسی‌اش صریحاً اعتراف کرده، کسی است که رضاخان را برای انگلیسیها کشف کرده و با صحبت‌های زیادی که با او نموده وی را برای اجرای نقش مورد نظر، پرورش داده است.^۲ خدمات مهم فرزانش سر شاپور ریپورتر نیز به محمدرضا، که بخشی از آن اخیراً فاش شده، بر آگاهان به تاریخ هزارتوی ایران مخفی نیست. به پاره‌ای از سمتهای شاپور ریپورتر اشاره می‌کنیم: کارشناس جنگ روانی بریتانیا در هندوستان در جنگ جهانی دوم، خبرنگار روزنامه تایمز لندن، وابسته

۱. زرک، تاریخ زرتشتیان... رشید شهمردان، صص ۳۶۰-۳۶۴، سهم زرتشتیان در انقلاب مشروطیت ایران... مندرج در: ضمیمه شماره سوم از سال ۲۰ مجله هوخ.

۲. زرک، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱۴۳۱ به بعد؛ سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، گفتگو با آشتیانی‌زاده، به اهتمام سهلعلی مددی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰ ش. صص ۱۰۷-۱۰۸ و نیز: زرسالاران یهودی و پارسی؛ استعمار بریتانیا و ایران، عبدالله شهبازی، ج ۴ و ۵.

مطبوعاتی سفارت آمریکا در تهران و رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا و رایزن سیاسی این سفارت در تهران در سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد، مشاور وزیر دفاع انگلیس و مشاور اطلاعاتی دولت بریتانیا در مسائل ایران و نیز مشاور بسیاری از مؤسسات انگلیسی، دارای نشانهای گوناگون از جمله نشان شوالیه امپراتوری بریتانیا از ملکه انگلیس و نیز عنوان «سِر» در دولت ادوارد هیث، معلم زبان انگلیسی ملکه ثریا (همسر محمدرضا)، استاد زبان انگلیسی در دانشگاه جنگ، رفیق گرمابه و گلستان اسدالله علم از پیش از کودتای ۲۸ مرداد، دلال بزرگ خریدهای کلان اسلحه از کشورهای غربی برای رژیم پهلوی، شرکت‌کننده در دیدارهای محمدرضا با ملکه و نخست‌وزیران انگلیس، مشاور عالی بریتانیا در ایران، طراح و عامل مؤثر در تجدید سازمان ساواک و ضد اطلاعات ارتش در سال ۱۳۴۹ش و تبدیل شاه به «ژاندارم استعمار در منطقه»، و یار و یاور بازماندگان سلسله پهلوی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تأمین‌کننده مخارج هنگفت کانونهای ضدانقلاب در خاک ترکیه و عراق...^۱

۳۳. ارباب کیخسرو شاهرخ: چهره مشهور عصر مشروطه، وکیل و کارپرداز ثابت مجلس شورا در دوره‌های دوم تا دوازدهم است، که از مریوطین و حامیان جدی سردار سپه پیش و پس از سلطنت بود. نامه تبریک او و جمعی از زردشتیان به رضاخان - که به مناسبت قلع و قمع آخرین رقیب قدرتمند وی (خزعل) نوشته شده - گویای عمق بستگی و حمایت او از بانی رژیم پهلوی است:

مقام منیع حضرت مستطاب اشرف ارفع اعظم عالی آقای سردار سپه رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا و ناجی ایران دامت عظمته.

... قدرت و عظمت آن فرزند پاک ایران، لیاقت ایرانی را در تاریخ روزگار به عمل ثابت فرمود و روان افسرده ایرانیت را در سایه نظام منظم به شاهراه رستگاری و شرافتمندی سوق، و به ذلت و خودپرستی و غوغاطلبی خاتمه داد.

در این موقع که نور ذات مقدس حضرت اشرف، یعنی آن مایه امید و پایه کامکاری که موجب استقرار و استقلال حقیقی کشور و موجد ابهت و عظمت آمیغی لشکر و رستگاری ایران و ایرانیان است از افق جنوب و باختر با قدم ظفرمندان به تابش خود، عموم اهالی مملکت را سربه سجود نهاده و بار دیگر دیده انتظار ساکنین پایتخت ورود مقدم فیروزی نمود حضرت اشرف را موجب سپاس معبود حقیقی قرار داده، زردشتیان نیز که همواره پرستنده این آب و خاک، و ستاینده ذات پاک آن

۱. رک، فهرست اعلام ظهور و سقوط پهلوی در جلد اول و نیز صفحات ۱۷۳-۲۰۰ جلد دوم؛ استاد لانه جاسوسی، رابطین خوب آمریکا، ش ۱۷، صص ۱۱۸-۱۱۹ و ۱۲۴-۱۲۷.

ناجی بابرز و نیرو بوده و هستند و از پرتو آفتاب امنیت و معدلت و توجهات وجود نصرت‌آمود مانند همه ایرانیان برخوردار بوده و می‌باشند، به تقدیم مراتب فدویت و تبریک و تشکر این نعمت عظمی پرداخته، برای عظمت و استقلال دائمی مملکت و سعادت و امنیت و آسایش عمومی از آفریدگار توان، جاودانی فر و فیروزی ذات مقدس را ملتسم شده، متفق‌البیان همسرایانیم.

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان بُرد درخت
از سوی سراسر زردشتیان، فدویان اعضای انجمن مرکزی زردشتیان در تهران
کیخسرو شاهرخ، اسفندیار رستم، بهرام اردشیر فارسی، پولاد تیرانداز^۱

ارباب کیخسرو کوتاه مدتی پس از آن تاریخ، «سرپرستی فراهم نمودن مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان را برای تفویض سلطنت به دودمان پهلوی» به عهده گرفت^۲ و به عنوان عضو آن مجلس، به سلطنت رضاخان رأی مثبت داد. وی ضمناً از اعضای حزب ایران نو متعلق به تیمورتاش بود.^۳ بامداد می‌نویسد:

ارباب کیخسرو «در تمام ادوار مشروطیت (۱۱ دوره) متوالیاً به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب می‌شد (از دوره دوم تا دوازدهم) و ضمناً در این مدت، ریاست اداره مباشرت مجلس را نیز عهده‌دار بود. در ضمن تصدی این امور و نیز «ریاست انجمن زردشتیان، چند سالی هم رئیس اداره تلفن بود و نیز در ابتدای احداث راه‌آهن، مدیر بنگاه راه‌آهن دولتی هم شد».^۴ در ۱۱ تیر ۱۳۱۹ به طرز مرموزی در تهران به قتل رسید.^۵

گفتنی است: ارباب کیخسرو، به رغم چهره نسبتاً خوشنامی که در تاریخ مشروطه دارد،^۶ خان‌ملک ساسانی، نکته قابل تأملی از وابستگی وی به دستگاه نایب‌السلطنه

۱. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی، صص ۴۸۵-۴۸۶.

۲. تاریخ پهلوی و رزشتیان، جهانگیر اشیدری، ص ۲۵۰.

۳. قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، محمود تربتی سنجایی، ص ۳۳۳.

۴. شرح حال رجال ایران، ۱۷۹:۳.

۵. مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۷۲، ص ۱۱۲.

۶. از مرحوم شهید مدرس نقل شده که زمانی فرموده بود: در مجلس یک مسلمان است و آن هم ارباب کیخسرو (که البته معلوم نیست از این کلام، قصد تعریف از کیخسرو را داشته و یا نظرش بیشتر تنقید و تنقیص از وکلای «صورتاً مسلمان ولی عملاً؟» بوده است). حافظه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی نیز، ارباب کیخسرو را فردی تلقی می‌کرد که نه تنها با اسلام ضدیتی نداشت، بلکه بیش از حد معمول یک ایرانی زردشتی، نسبت به اسلام خضوع و علاقه نشان می‌داد. افزون بر این، استاد وزارت خارجه انگلیس راجع به قرارداد ۱۹۱۹، از ارباب کیخسرو به عنوان فردی هم‌نوا با مخالفان قرارداد در آمریکا یاد می‌کند.

انگلیسی هند نقل می‌کند که پژوهشگر تیزبین و ژرف‌یاب تاریخ، نمی‌تواند بسادگی از کنار آن عبور کند. خان‌ملک، سفیر وقت ایران در استانبول، ضمن شرح برگزاری جشن باشکوه تولد احمدشاه در ساختمان سفارت ایران با شرکت دولتمردان ترک و افسران انگلیسی و... (۱۵ اردیبهشت ۱۲۹۹ش) می‌نویسد:

در میان افسران ارتش انگلیس، یک نفر سرگرد زردشتی بود که با من دوست صمیمی شد و اغلب به منزل من می‌آمد. روزی از من پرسید: «ارباب کیخسرو شاهرخ کیست؟» گفتم که از وکلای مجلس شورای ملی و رئیس کارپردازی و مطبعه مجلس است. جهت این سؤال را پرسیدم، گفت:

من چند سال در دفتر نایب‌السلطنه هندوستان کار می‌کردم هر پنجشنبه یک تلگراف از تهران به امضای او برای نایب‌السلطنه می‌رسید که اوضاع ایران را جزء به جزء شرح می‌داد، فقط خواستم هویت او را بدانم.^۱

حضور مداوم ارباب کیخسرو به عنوان منشی و دبیر در جلسات مخفی لژ فراماسونری بیداری ایران، مؤید نکته فوق است.^۲ فرزند وی، بهرام شاهرخ، نیز در دوران پهلوی (پدر و پسر) در برلن و تهران نقش مرموزی را در حوادث گوناگون ایفا کرد که بایستی جداگانه به تبیین و تحلیل آن پرداخت و پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز «مدیر کل تبلیغات» دستگاه پهلوی گردید.^۳

۳۴. محمدابراهیم علم شوکت‌الملک دوم (پدر اسدالله علم): وی از هواداران یا متظاهران به هواداری از مشروطه شناخته می‌شد و سابقه آشنایی و دوستی وی با علیقلی خان سردار اسعد بختیاری (بنیانگذار مشروطه دوم) به یک سال پیش از طلوع مشروطه صغیر

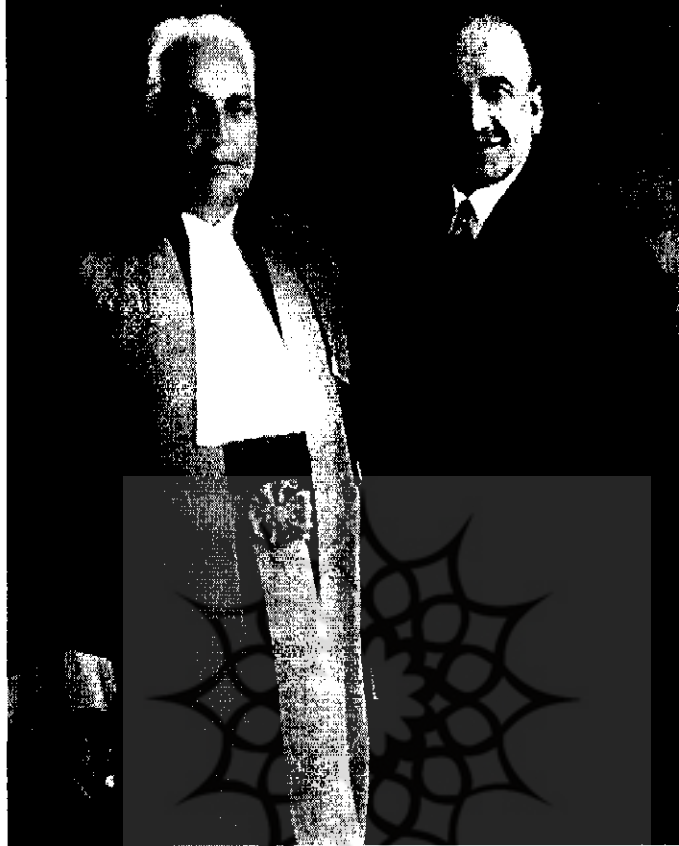
→ (اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ترجمه شیخ‌الاسلامی، ۱۰۹ و ۱۹۶-۱۹۵.

۱. یادبودهای سفارت استانبول، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۲. نامه‌ای خطاب به صمصام‌السلطنه بختیاری نخست‌وزیر مکرر مشروطه دوم و برادر سردار اسعد بختیاری (مورخ ۱۹ شعبان ۱۳۲۹ق) وجود دارد که با اعلام فراماسونری نوشته شده و جمعی از اعضای لژ بیداری، از جمله ارباب کیخسرو آن را امضا کرده‌اند (برای کلیشه نامه، رک، مکتوبات، اعلامیه‌ها...، گردآوری محمد ترکمان، صص ۲۳-۲۴).

ارباب کیخسرو سالها منشی و دبیر لژ بیداری ایران بود و با سختگیرهای پلیس رضاخان نسبت به آن مجمع ماسونی و بویژه قتل ارباب کیخسرو در نیمه دوم سلطنت رضاخان، به فعالیت این لژ خاتمه داده شد (رک، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، رانین، ۵۱، ۴۹/۲ و ۱۲۲ و ۱۲۷).

۳. فراماسونها، روتارین‌ها...، ص ۲۸۳. از وی، همچنین، به عنوان عضو سازمانهای فراماسونری یاد شده است (همان).



محمدابراهیم علم (شوکت‌الملک) و محمد تدین در یکی از روزهای سلام رسمی | ۱۵۲۹-۱۱

یعنی به سال ۱۳۲۳ ق می‌رسید. او با رجال مشروطه‌خواه قدیمی نظیر محمدعلی فروغی و محمدعلی فرزین (که با رضاخان هم روابط گرمی داشتند) دوستی و مراودت داشت^۱ و بویژه اردشیر جی (چهره فعال و مرموز پشت پرده ایران در عصر قاجار و پهلوی) از شوکت‌الملک به نیکی یاد می‌کرد و وجود او را برای پیشرفت (؟) ایران مفید می‌شمرد.^۲

شیخ فضل‌الله نوری، به اتهام حمایت از برادر و رقیب وی (حشمت‌الملک) که با مشروطه سرگران بود، از سوی جناح تندرو مشروطه شدیداً مورد حمله تبلیغاتی قرار گرفت و حتی متهم به گرفتن رشوه شد، که داستان آن (با پیرایه‌ها و دروغهای بسیار) در

۱. امیر شوکت‌الملک علم، تحریر و تقریر محمدعلی مصطفی، ص ۲۴.

۲. همان: ص ۱۹۵. ۳. زندگانی سیاسی خاندان علم، مظفر شاهی، ص ۱۳۲.

تواریخ مشروطه آمده است.^۱

پس از انحلال مجلس اول، شوکت‌الملک با فشار شیخ فضل‌الله نوری از حکومت قائنات برکنار شد و جای خود را به برادرش امیر علی‌اکبرخان (که با مشروطه سرگران بود) داد.^۲ مستقلاً پس از فتح تهران و اعدام شیخ، شوکت‌الملک از سوی مشروطه‌خواهان مجدداً به مقام پیشین خود منصوب شد و برای سالهای مدید متناً در این سمت باقی ماند و حتی بعدها سیستان و بلوچستان نیز به قلمرو حکومتش افزوده شد.^۳

چنانکه نوشته‌اند: شوکت‌الملک، کودتای رضاخانی را با نگاهی خوشبینانه و به سود ایران! ارزیابی می‌کرد و قائل به لزوم حمایت از عامل آن (رضاخان) بود.^۴ فرزند او نقل می‌کند که گفته بود:

... به محض طلوع خورشید پهلوی نه تنها لوازم حکومت حتی تجهیزات و تعداد قشون نیم‌رفورمی که داشتیم و شاید در ایران آن روز بی‌نظیر بود در اختیار دولت مرکزی گذاشتیم. خودم با تمام جان و روحم دلباخته و شیفته این اردشیر بابکان و یا بهتر بگویم کاوه ایران رضاخان شدم و به او عشق ورزیدم و سربلندم که تا آخرین لحظه حیات... نسبت به او وفادار ماندم و در زمان حیات این رادمرد بزرگ هم هرگز از طریق خدمت او منحرف نشدم، زیرا او به کشورم حیات بخشیده بود...^۵

رضاخان نیز درباره تأمین امنیت بلوچستان و قائنات و سیستان با او مشورت می‌کرد و حتی دستور داده بود که متصدیان ارکان حرب (ستاد ارتش)، در این زمینه از نظریات وی استفاده کنند.^۶ شوکت‌الملک، حتی یک مورد کودتای نظامی (توسط سالار امجد و محمدحسین میرزا جهانبانی) علیه سلطنت رضاخان را که قرار بود در صفحات خراسان انجام گیرد، با سرعت و حدت تمام، در نطقه خفه کرد.^۷

جز این، رضاخان در ۱۳۱۰ش ریاست کمیسیون اعزامی ایران برای مذاکره با دولت افغانستان بر سر رود هیرمند و مرز دو کشور را، به شوکت‌الملک واگذاشت^۸ که البته

۱. برای بررسی و نقد این اتهام رک، بازشناسی گوشه‌ای از تاریخ مشروطه، مظفر نامدار، مندرج در: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره اول، صص ۱۲۸-۱۶۸.

۲. امیر شوکت‌الملک علم، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۵۰-۴۵.

۴. همان، ص ۹۹.

۵. همان، صص ۲۴۹-۲۵۱.

۶. همان، ص ۹۹.

۷. برای شرح ماجرا رک، امیر شوکت‌الملک علم، همان، صص ۱۵۱-۱۵۵.

۸. همان، ص ۱۰۲.

توفیقی در این مأموریت کسب نکرد.^۱ نیز در سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۶ که شوکت‌الملک در تهران و بدون پست دولتی می‌زیست، به نوشته منسوب نزدیکش، محمدعلی منصف: «هفته‌ای یک مرتبه» به حضور شاه «شرفیابی حاصل می‌کرد و در سفرهای بهار و پاییز جزو ملتزمین رکاب بود».^۲ همنشینی شوکت‌الملک با رضاخان مخصوص این سالها نبود و به نوشته اورنگ:

در اوایل سلطنت رضاشاه روزی نبود که یک هیئت هشت نفری به حضور شاه شرفیاب نشود. تعداد اعضای این هیئت در مدت پنج سالی که مرتباً هر روز بدون تأخیر در حضور شاه بودند، نه کم می‌شد و نه زیاد، که عبارت بودند از: دکتر امیراعلم (طیب مخصوص شاه)، سرلشگر نقدی (سردار رفعت)، شکوه‌الملک (رئیس دفتر مخصوص)، امیر شوکت‌الملک علم... سرلشگر خدایارخان...^۳

استانداری شیراز (۱۳۱۶-۱۳۱۷ش) و وزارت پست و تلگراف به طور مستمر در ۴ کابینه آخر رضاخان: محمود جم، احمد متین‌دفتری، رجبعلی منصور و محمدعلی فروغی (۱۳۱۷-۱۳۲۰)، پستهای دیگری بود که از سوی پهلوی اول به شوکت‌الملک واگذار شد.^۴ زمانی هم که متفقین در شهریور ۲۰ از شمال و جنوب به ایران حمله‌ور شدند از جمله کسانی که به منظور چاره‌جویی و رایزنی درباره اوضاع کشور، به دربار رضاخان فراخوانده شدند، یکی ابراهیم خان قوام‌الملک شیرازی و دیگری همین محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک بود^۵ که با ملاحظه بستگی عمیق خانواده ابراهیم قوام با بریتانیا،^۶ و نیز پیوستگی آشکار و ژرف اسدالله علم (پسر شوکت‌الملک) با انگلیسیها، به نظر می‌رسد که رضاخان در نظر داشته که در آن وانفصا، از ارتباط و پیوند این دو با انگلستان به سود وضعیت خویش بهره گیرد. فکر استعفای رضاخان و واگذاری سلطنت به فرزندش محمد رضا در همین دیدارها به وی القا شد.^۷

همراهی با رضاخان در ماجرای کشف حجاب، برگی دیگر از پرونده همکاری شوکت‌الملک با پهلوی اول است: «عکسهایی که از اعضای خانواده [شوکت‌الملک] در

۱. زندگانی سیاسی خاندان علم، مظفر شامدی، ص ۱۳۹.

۲. امیر شوکت‌الملک علم، ص ۱۰۳.

۳. سالنامه دنیا، جلد ۲۲، ش ۲۲، سال ۱۳۴۵، ص ۲۱۶.

۴. امیر شوکت‌الملک علم، صص ۱۰۳، ۱۰۴؛ زندگانی سیاسی خاندان علم، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۵. امیر شوکت‌الملک علم، ص ۲۰۳. اسدالله علم پسر شوکت‌الملک، همسر ملکناج دختر ابراهیم قوام بود.

(زندگانی سیاسی خاندان علم، ص ۱۲۹؛ خاطرات... بولارد، ص ۴۹۴).

۶. در گزارش سفارت انگلیس در ایران، از ابراهیم قوام با عنوان «طرفدار پرشور انگلستان» یاد شده است (رک. خاطرات... بولارد، ص ۴۹۳).

۷. امیر شوکت‌الملک علم، ص ۲۰۳.

دست است آنها را در مجالس عمومی و انظار جامعه بی‌حجاب نشان می‌دهد.^۱ به نوشته مارگارت لاینگ: شوکت‌الملک «یکی از اولین سران قوم بود که به رضاخان از صمیم دل خوش آمد گفت، به او پیوست و تا دقیقه آخر هم با او بود».^۲

شدت علاقه شوکت‌الملک به رضاخان را از اینجا می‌توان حدس زد که پس از فرار دیکتاتور، زمانی که شوکت‌الملک متوجه شد سر پیشخدمت‌اش به تبعیت از جو شدیداً ضد دیکتاتوری پس از شهریور ۲۰، دستور جمع‌آوری عکسهای رضاخان را از سالن پذیرایی داده است، «بسیار خشمگین و متغیر شد، به طوری که گویی بزرگ‌ترین ناسزها را شنیده است. سر پیشخدمت را احضار و ملامت کرد و دستور داد فوراً عکسها را به جای خود برگرداند و نصب کند. ضمناً تذکر داد که به همه بستگان و کارکنان من اطلاع دهید که جز این کاری نکنند» و افزود: «روزی خواهد آمد که چراغ بردارید و دنبال رضاشاه بگردید!»^۳ پیشگویی که البته ظاهراً هیچ‌گاه صورت وقوع نیافت و حتی کسانی که قاعدتاً می‌باید همچون دیوجانس! چراغ به دست در پی رضاخان بگردند، ۴۰ سال پس از آن تاریخ، اساساً طومار شاه و شاه‌بازی را درهم پیچیدند!

در مرگ شوکت‌الملک (۱۳۲۳ش)، تجلیل باشکوهی توسط نخست‌وزیر (حکیمی)، وزیر فرهنگ (رهنما)، فرماندار قاننات (شریف) و استاندار خراسان (منصورالملک) از او به عمل آمد و دربار محمدرضا هم تسلیت چربی را به فرزند وی (اسدالله علم) مخابره کرد.^۴ هنوز بیش از ۳ ماه از درگذشت شوکت‌الملک نگذشته بود که محمدرضا طی حکمی در اسفند ۱۳۲۳ اسدالله علم فرزند شوکت‌الملک را به عنوان «پیشخدمت مخصوص» خویش برگزید.^۵ بستگی و پیوستگی اسدالله علم با محمدرضا پهلوی و شبکه مخوف سر شاپور ریپورتر، و نقش وی در کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد، نیاز به تعریف ندارد.^۶ چنانکه، لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی (۱۳۴۱ش) که واکنش تند و کوبنده مراجع تقلید شیعه را در پی داشت، توسط اسدالله علم به مجلس داده شد، و فراتر از آن، جنبش ضد استبدادی - ضد استعماری «۱۵ خرداد» نیز در زمان نخست‌وزیری همو و به دست وی به خاک و خون کشیده شد. ماروین زونیس می‌نویسد:

۱. زندگانی سیاسی خاندان علم، مظفر شاهی، ص ۱۴۰.

۲. مصاحبه با شاه، مارگارت لانگ، ترجمه اردشیر روشنگر، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۱، ص ۴۸.

۳. امیر شوکت‌الملک علم، ص ۲۰۴. برای روابط شوکت‌الملک با دربار محمدرضا ر.ک. زندگانی سیاسی خاندان علم، ص ۱۲۷-۱۲۵.

۴. همان، صص ۲۲۹-۲۲۸ و ۲۳۸-۲۳۲. برای شرح حال شوکت‌الملک، علاوه بر مآخذ فوق، ر.ک. شرح حال رجال ایران، نامداد، ۲۹۹-۲۹۸/۳. ۵. زندگانی سیاسی خاندان علم، ص ۱۴۸.

۶. ر.ک. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱۷۸/۲-۱۸۱ و ۲۲۷-۲۴۱.

علم، که شاه نظر وی را درباره کیفیت برخورد با تظاهرکنندگان روز ۱۵ خرداد جویا شده بود، به شاه گفت: «من توپهای اعلی حضرت را وزن می‌کنم بینم تا چه اندازه سنگین‌اند، پس از آن می‌دانم با شورشیان چگونه برخورد کنم». با این پاسخ اسدالله علم، شاه اختیارات لازم جهت سرکوبی قیام را در اختیار وی قرارداد و «آرامش شاهانه خود را بازیافت»^۱.

در مورد شوکت‌الملک، این نکته نیز گفتمی و قابل مطالعه است که، وکلایی که از حوزه قدرت و حکومت مطلقه او انتخاب شده و به مجلس شورا رفتند، نوعاً عناصر مظنون به وابستگی به انگلیس و از همدستان فعال رضاخان بودند، همچون تیمورتاش، سیدمحمد تدین و...

۳۵. میرزا حسن خان مشارالملک: در مشروطه اول، وکیل اشراف و مالکین در مجلس، یار و همفکر تقی‌زاده، و از تهیه‌کنندگان و تدوینگران پیش‌نویس مسمم قانون اساسی بود (که از روی قوانین اروپایی صورت گرفت و بعداً توسط شیخ فضل‌الله نوری و علمای دیگر، افزود و کاستهای «اسلامی» بسیاری یافت). در مشروطه دوم نیز، علاوه بر وکالت مجلس دوم، به سال ۱۳۲۹ رئیس اداره حسابداری و گذرنامه وزارت خارجه گردید و سپس از نردبان دولت مشروطه بالا رفته و پستهای مهمی چون معاون وثوق‌الدوله (وزیر کابینه مستوفی در ۱۳۳۳ق)، وزیر دارایی در کابینه اول وثوق‌الدوله و کابینه‌های دیگر، وزیر مشاور در کابینه دوم وثوق‌الدوله (مشهور به کابینه قرارداد) به وی واگذار شد و در زمان همو، به عنوان نماینده مجلس چهارم از صندوق سیرجان سر برآورد^۲ یا بهتر بگوییم: برای تصویب قرارداد در مجلس شورا، بیرون آورده شد.^۳ او از عناصر مهم کابینه قرارداد شناخته می‌شد و مخصوصاً از وقتی که نصرت‌الدوله برای پیشبرد مسائل مربوط به قرارداد به اروپا رفت، «میدان وسیعی به دست مشارالملک افتاده و کاملاً نظریات ایشان در کلیه امور مداخلت تامی یافت...»^۴ به گونه‌ای که پس از سرنگونی وثوق‌الدوله و خروج وی از کشور، به نوشته یکی از شاهدان عینی: «در تهران آن قدری که مشارالملک، طرف سب و لعن مردم» قرار داشت، وثوق‌الدوله نبود و مشارالملک «خیلی

۱. شکست شاهانه، ترجمه عباس محیر، طرح نو، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۴۸.

۲. شرح حال رجال ایران، ۱/۳۴۶.

۳. شرح زندگانی من...، عبدالله مستوفی، ۳/۳۳۷، به شهادت یک شاهد مطلع عینی در آن روزگار، «ترقی و تعالی و دارایی» مشارالملک، «از تصدق وجود وثوق‌الدوله، برده هر چند پس از برکناری وثوق‌الدوله، با مشاهده مغروریت شدید او بین مردم، نزد این و آن از وثوق‌الدوله بدگویی می‌کرد!» (مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله،

۴. رک. مجموعه مکاتبات... نصرت‌الدوله، ۱۹۰۱.

مخالف» داشت.^۱ در غارت اموال کالامیتسف (نخستین فرستاده دولت شوروی به ایران که به دست ایادی انگلیس، به قتل رسید) نقش داشت^۲ و همچنین از کسانی بود که با ورود شیخ محمد خیابانی (روحانی ضد انگلیس و مخالف وثوق الدوله) به مجلس مخالفت می‌کرد.^۳

از حسن مشار، به عنوان واسطه آشنایی رضاخان با نورمن، و عضو کمیته اجرایی کودتای ۱۲۹۹ یاد می‌شود، که پس از انجام کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹، سید ضیاء او را به وزارت دربار احمدشاه برگزید.^۴ حتی گفته می‌شود که وی کاندیدای نخست‌وزیری پس از سید ضیاء بود که البته سر نگرفت.^۵ در زمان وزیر جنگی رضاخان، متهم به دست داشتن در توطئه ترور سردار سپه شده و از کشور اخراج شد و به اروپا رفت و چندی بعد برانت حاصل کرده و در کابینه‌ای که به ریاست همان سردار سپه تشکیل شده بود (۱۳۰۳-۱۳۰۴ شمسی) وزیر امور خارجه شد.^۶ و همین سمت را در کابینه فروغی (پس از تأسیس سلطنت پهلوی) نیز حفظ کرد و بالاخره در کابینه مخبر السلطنه (۱۳۰۶ به بعد) شغل سابق خویش، وزارت دارایی، را از سر گرفت. شغل بعدیش نیز مباشرت املاک شاهانه در مازندران بود.^۷ در ۱۳۲۷ شمسی در اروپا درگذشت.^۸

۳۶. حسین دادگر (عدل‌الملک): از مشروطه‌خواهان قدیمی است که در مشروطه دوم، به عنوان عضو حزب دمکرات، به وکالت مجلس سوم برگزیده شد.^۹ وی در جنگ جهانی اول، به عنوان نایب رئیس مجلس همراه مهاجرین (پیکارجویان با دشمنان آزادی و استقلال ایران) از تهران به قم رفت و در آنجا، نقش مرموزی در ایجاد اختلاف در بین مهاجرین، و بازگرداندن جمعی از آنها به تهران ایفا کرد و خود نیز به تهران بازگشت.^{۱۰} عدل‌الملک دادگر در مقدمات کودتای ۱۲۹۹، صاحب نقش بود و در کمیته آهن که زمینه را برای اجرای سناریوی کودتا آماده کرد، عضویت و فعالیت داشت^{۱۱} و در «کابینه سیاه» برآمده از کودتا، که سرپرستی آن را سید ضیاء بر عهده داشت، کفیل وزارت داخله شد.^{۱۲}

پرتال جامع علوم انسانی

۱. همان: ۱۲/۱-۱۳.
۲. همان: ص ۱۹.
۳. همان: ص ۲۰.
۴. خاطرات... بولارد، ص ۵۰۵.
۵. شرح حال رجال ایران، ۳۴۶/۱.
۶. رک، شرح زندگانی من... عبدالله مستوفی، ۵۶۴/۳.
۷. رک، شرح حال رجال ایران، ۳۲۷، ۳۴۶/۱.
۸. مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۷۲، ص ۸۰.
۹. خاطرات... بولارد، صص ۲۲۸-۲۲۹.
۱۰. رک، خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۳۶۷، ۳۶۶/۱.
۱۱. دولت و جامعه در ایران... دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۱۵۲.
۱۲. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۱۵۸.

همزمان با طلوع قدرت رضاخان از افق کودتا، و انحصار همه چیز در دست او، دادگر به خدمت سردار سپه درآمد و در کلیه جریانات، همچون غائله جمهوریخواهی رضاخانی و حوادث بعدی، یار و حامی سردار سپه بود. عشقی در چکامه مشهور خود (دریغ از راه دور و رنج بسیار)، نام وی را در شمار کسانی آورده که پای علم جمهوری سینه می‌زدند.^۱ چندی بعد از آن تاریخ نیز، یعنی در روز ۸ آبان ۱۳۰۴ ش، در مجلس پنجم به ماده واحده خلع قاجاریه و تفویض حکومت به رضاخان رأی داد و به همین گونه، در کابینه فروغی (اولین کابینه زمان سلطنت رضاخان) پست مهم وزارت داخله به او سپرده شد و با همین سمت، در جشن تاجگذاری رضاخان (۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ش) شرکت کرد و حامل «قلجاق سلطنتی» گردید.^۲

بیراه نبود که در زمان پهلوی اول، چندین بار به ریاست مجلس شورا منصوب شد^۳ و سوق دادن مجلس فرمایشی را برای تصویب سریع لوایح دولت (و در واقع، فرامین دیکتاتور)، به عهده گرفت.

افزون بر این همه، باید از عضویت او در حزب «ایران نو» یاد کرد که متعلق به تیمورتاش بود^۴ و کسانی چون علی اکبر داور، سردار اسعد سوم، ادیب السلطنه سمیعی،^۵ کیخسرو شاهرخ و قاسم صور اسرافیل در آن شرکت داشتند.^۶

۳۷. مصطفی خان عدل منصور السلطنه: تحصیلکرده پاریس در رشته حقوق،^۷ در استبداد صغیر ریاست دادگاهی را بر عهده داشت که دوستان سیدضیاء را پس از بمب‌گذاری در بازار تهران محاکمه می‌کرد، و انگلیسیها اصرار بر تبرئه و آزادی عاملان این بمب‌گذاری داشتند و منصور السلطنه قضیه را (مطابق خواست انگلیسیها) سرهم‌بندی و سیدضیاء را تبرئه کرد.^۸ در مشروطه دوم نیز به عضویت کمیسیون مرزی ایران و ترکیه و سپس معاونت وزیر عدلیه منصوب شد و تا اوایل سلطنت پهلوی اول به

۱. کلیات مصور میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی اکبر مشیر سلیمی، ص ۲۸۷.

۲. رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی... ص ۲۸۲.

۳. تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ج ۱: کودتای ۱۲۹۹، ص ۱۸۹؛ رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی... ص ۳۳۳؛ دولت و جامعه در ایران... دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۱۵۲.

۴. قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، محمود تربتی سنجابی، ص ۳۳۳.

۵. همان: ص ۳۳۳.

۶. همان: ص ۳۳۳. درباره عدل‌الملک، همچنین رک، یادداشت‌های سید ابوالحسن علوی، مندرج در آینده، ش ۹، ص ۶۱۹.

۷. خاطرات... بولارد، ص ۴۷۴.

۸. رک، اسنادی نویافته از زندگانی سیدضیاء الدین طباطبایی بزدی، عباس هاشم‌زاده محمدیه، مندرج در: گنجینه اسناد، سال ۲، ش ۳-۴، پاییز و زمستان ۷۱، ص ۱۳۴ و ۱۴۲.

سیمت اخیر اشتغال داشت.^۱

وی در کابینه سیدضیاء، کفیل وزارت عدلیه بود^۲ و در ۱۹ روز پس از کودتا، مقرر شد کمیسیونی به ریاست وی و عضویت ۶ نفر (نظیر محمدعلی فروغی و سید نصرالله تقوی و...) تشکیل شود تا قوانین راجع به عدلیه را ترتیب داده و پس از پیشنهاد به کابینه سیدضیاء، مورد تفیذ دولت قرار گردید.^۳ او پس از تأسیس رژیم پهلوی نیز، سمتهایی چون عضویت در هیئت نظار بانک ملی، سفارت ایران در بُن و رُم، معاونت و کفالت وزارت خارجه (در زمان رضاخان) و وزارت فرهنگ، وزارت مشاور و وزارت دادگستری را در کابینه‌های مختلف پس از شهریور بیست (کابینه محمدعلی فروغی، علی سهیلی، محمد ساعد، مرتضی قلی بیات، صدرالاشراف، احمد قوام، ابراهیم حکیمی و عبدالحسین هژیر) بر عهده داشت.^۴

۳۸. منصورالملک رجعی منصور (پدر: حسنعلی منصور): در مشروطه دوم سمتهای مختلفی را در وزارت خارجه بر عهده داشت و در سال ۱۹۱۹ میلادی زمان کابینه قرارداد به معاونت آن وزارتخانه رسید و در سال بعد نشان امپراتوری بریتانیا را دریافت کرد.^۵ در عصر پهلوی (رضاخان و محمدرضا) نیز در مقام استاندار، وزیر کشور، وزیر راه، وزیر صناعت و معادن، وزیر پیشه و هنر، وزیر دارایی، نخست‌وزیر و سفیر کبیر، مدتی مدید به آن رژیم خدمت کرد.^۶

۳۹ و ۴۰. غفارخان جلال‌السلطنه (= جلال غفار، نایب سفارت ایران در لندن در صدر مشروطه)^۷ و شکرالله‌خان قوام‌الدوله صدری، در دوران استبداد صغیر همدستان با سیاست روس و انگلیس (علیه محمدعلیشاه) با سردار اسعد بختیاری همکاری داشتند و به همین گونه، در زمان نخست‌وزیری رضاخان نیز، ارتباطات خارجی او را (بر ضد احمدشاه) پیش می‌بردند.^۸ در گزارشهای سفارت انگلیس در ایران زمان رضاخان به لندن، راجع به جلال‌السلطنه می‌خوانیم: «آدم بی‌حالی است، اما آن قدر شعور دارد که برای حفظ مقامش به هر کاری دست بزند».^۹

۱. خاطرات... بولارد، ص ۲۷۴.
۲. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۱۵۸.
۳. رک، اسناد کابینه کودتا، حسن مرسلوند، ص ۲۳۵.
۴. رک، خاطرات... بولارد، ص ۴۷۴؛ دولتهای عصر مشروطیت، به کوشش جمشید ضرغام بروجنی، ص ۲۳۳ و ۲۳۶ و ۲۲۹ و ۲۵۸ و ۲۶۵ و ۲۸۹ و ۲۹۲.
۵. خاطرات... بولارد، ص ۵۱۲.
۶. گنجینه اسناد، سال ۴، دفتر ۳، پاییز ۷۴، ص ۵۵؛ خاطرات... بولارد، ص ۵۱۲.
۷. درباره همکاری جلال‌السلطنه با مشروطه‌خواهان نیز رک، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقل تنقی‌زاده، صص ۵۹۸-۵۹۶.
۸. تاریخ معاصر ایران، کتاب چهارم، زمستان ۷۱، صص ۲۵۱-۲۵۲.
۹. خاطرات... بولارد، ص ۴۴۳.

قوام‌الدوله نیز در طول مشروطه دوم، حاکم تهران و اصفهان، وزیر تجارت و پست و تلگراف، و وکیل مجلس سوم بود^۱ و در زمان رضاخان نیز در فاصله سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ شمسی وزارت کشور را به عهده داشت.^۲ و از رأی‌دهندگان به سلطنت رضاخان در مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ ش بود.^۳

۴۱. شیخ محمدحسین یزدی: وکیل مشهور و مکرر دوران مشروطه اول و دوم^۴ است که در مجلس مؤسسان رضاخانی (۱۳۰۴ ش)، به عنوان پیرترین فرد مجلس^۵ شرکت داشت و رأی به سلطنت پهلوی داد. وی در زمان سلطنت رضاخان، حاکم شرع دادگستری شد و رژیم برای توجیه و تحمیل بدعت‌های خلاف شرع خویش، اظهارات او را به نام آیت‌الله یزدی در مطبوعات منعکس می‌کرد و مردم فکر می‌کردند اینها نظریات آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی، مؤسس محترم حوزه علمیه قم است!

۴۲. دکتر صادق رضازاده شفق: از یاران قدیم تقی‌زاده^۶ و مشروطه‌خواهان صدر مشروطه تبریز است، که در عصر پهلوی از اعضای مجلس شورا و سنا، عضو و نماینده حزب ایران نوین،^۷ و مشیر و مقرب درگاه محمدرضا بود و حتی کتاب مشهور «انقلاب سفید» شاه را او نوشت.^۸ کریم طاهرزاده، دوست مشروطه‌خواه دیرین شفق، می‌نویسد: شفق «مورد توجه مخصوص اعلی‌حضرت همایونی است و در تهیه برنامه تقسیم املاک اختصاصی هم شرکت داشته‌اند. در سال ۱۹۴۹ که اعلی‌حضرت همایونی، دعوت رئیس‌جمهور آمریکا را اجابت و از شهرهای مشهور آمریکا دیدن فرمودند... دکتر شفق جزو ملتزمین رکاب بوده و مورد توجه و مشاوره شاهنشاه ایران قرار گرفته بود.»^۹

۴۳. دکتر ولی‌الله خان نصر: از وکلای مجلس اول و مخالفان شیخ فضل‌الله نوری در آن مجلس بود که در زمان تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم (ع)، شیخ را مفسد خواند و از

۱. برای سوابق فعالیت قوام‌الدوله در مشروطه، رک، اوراق تازه‌باب مشروطیت...، صص ۵۲۷-۵۴۰، نامه او به تقی‌زاده.
۲. گنجینه اسناد، سال ۴، دفتر ۳، پاییز ۷۳، صص ۴۶.
۳. برای نقش قوام‌الدوله در خدمت به رضاخان (که سرپوشی از دوستی با شهید مدرس بران گذارده بود) رک، قتل اتابک...، صص ۱۸۲-۱۸۳.
۴. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، صص ۱۲۰۱.
۵. رک، تاریخ شاهنشاهی اعلی‌حضرت شاهنشاه پهلوی، عبدالله امیرطهماسب، صص ۵۹۲ به بعد.
۶. رک، نامه عاشقانه رضازاده شفق در صدر مشروطه به تقی‌زاده (اوراق تازه‌باب تقی‌زاده و نقش مشروطیت، به کوشش ایرج افشار، صص ۵۰۲-۵۰۵).
۷. برای عضویت شفق در حزب شبه‌ساخته «ایران نوین» و توجیه خفت‌بارش از این امر، رک، یادنی از مرحوم دکتر شفق، عبدالعلی کارنگ، مندرج در: نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۱۵، آبان ۵۵، صص ۱۲۶-۱۲۷.
۸. لحظه‌ای و سخنی با... جمالزاده، صص ۲۷۷.
۹. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت...، صص ۴۰۴.

علما خواستار دفع وی شد.^۱

ولی الله نصر در عصر پهلوی اول نیز، معاون ثابت وزارتخانه فرهنگ محسوب می شد، به گونه ای که باباشمل، طنزپرداز مشهور او را «هاون سنگی وزارت معارف عصر پهلوی لقب داده بود که وزرا می آمدند و می رفتند و او معاون دائمی بود!»^۲

۴۴. عبدالله بهرامی: از مشروطه خواهان و دمکراتها^۳ بود که در مشروطه دوم سه سیمتهایی چون ریاست اداره تأمینات تهران و نظمیگیلان و آذربایجان رسید.^۴ پس از تأسیس سلطنت پهلوی نیز مسئولیتهای مختلفی به او واگذار شد، نظیر: نمایندگی ایران در کنفرانس بین المللی پلیس در نیویورک (۱۹۲۶)، مدیرکلی وزارت معارف (۱۹۲۷)، معاونت و سپس کفالت وزارت عدلیه (۱۹۳۰)، سفارت ایران در برن و نمایندگی دائمی این کشور در ژنو (۱۹۳۶) و سفارت ایران در بروکسل (۱۹۳۸).^۵

گفتنی است که: فرج الله بهرامی (دبیر اعظم)، رئیس کابینه وزارت جنگ رضاخان و منشی یا دبیر بعدی او در زمان سلطنت، و نیز احیاء السلطنه بهرامی که در بحبوحه غائله جمهوری خواهی رضاخانی، به تحریک سید محمد تدین، سیلی محکمی به گوش پیشوای مخالفان سردار سپه (شهید مدرس) نواخت و به قول عشقی: «از آن سیلی ولایت پرصدا شد»،^۶ پسر عموهای همین عبدالله بهرامی هستند.^۷

۴۵. ابراهیم قوام الملک شیرازی: شرف الدوله، وکیل تبریز در مجلس اول، در خاطرات خود مربوط به جشن سالگرد مشروطه در بهارستان (شب ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۵ق)

۱. برای اظهارات او ر.ک. مذاکرات مجلس اول در روزهای ۲۲ جمادی الاول و ۱۲ رجب ۱۳۲۵ قمری (مکوبات، اعلامیه های...، شیخ شهید فضل الله نوری، گردآوری محمد ترکمان، صص ۱۱۹-۱۲۰ و ۱۲۲).
۲. گنجعلی خان، باستانی باریزی، ص ۱۱. به توضیح آقای باستانی باریزی: «در خانه های قدیمی، یک هاون سنگی بزرگ به وزن چند خروار وجود داشت که در گوشه خانه نهاده بود، و معمولاً برای کوفتن جو خوبا و احتمالاً حلیم سالی یکی دو بار به کار می رفت. در خرید و فروش خانه و جابجاشدن موجر و صاحبخانه، این هاون معمولاً بر جای می ماند، زیرا نقل و انتقال آن ممکن نبود یا مشکل بود. بنابراین، هاون سنگی همیشه روی خانه فروش می رفت» (همان: همان صفحه). طنز باباشمل، عطف به این سنت بود. نیز ر.ک. شرح حال رجال ایران...، بامداد، ۳۲۵/۵-۳۲۶ که از «ریاست فرهنگ» او سخن می گوید.
۳. خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵۴۴. برای دوستی و همکاری دمکراتهای تبریز با بهرامی نیز ر.ک. همان: صص ۵۴۲-۵۴۳.
۴. ر.ک. مأخذ پیشگفته.
۵. خاطرات... بولارد، ص ۴۳۲.
۶. احیاء السلطنه، در مجلس مؤسسان رضاخانی نماینده اردبیل بود و سپس رئیس بهداری و رئیس تشکیلات احصانیه و سجد احوال کل مملکتی شد (مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۷۲، ص ۶۸). گفتنی است که وی پیشکار سپهسالار تنکابنی بود و هنگام حبس سپهسالار در زندان سیدضیاء، با اجازه حکومت نظامی به دیدار وی رفت (ر.ک. اسناد کابینه کودتا، صص ۱۱۰-۱۱۳).
۷. خاطرات... بولارد، ص ۴۳۲.

می‌نویسد: «پسر قوام‌الملک شیرازی سر در بهارستان را آیین‌بندی فشنگ کرده، ایوان وسیع و زیبایی در سراسر آن ساخته و راه‌پله خوبی گذاشته بود. تمام سفرای دول خارجه با وزرا و محترمین ولایت تا غروب در داخل بهارستان پذیرایی شدند»^۱.

ابراهیم قوام از کسانی بود که رضاخان، در مواقع حساس (همچون: روز حمله متفقین به ایران در شهریور بیست) با آنها رأی می‌زد^۲ و نیز در مجالس قماری که به طور مستمر با شرکت امثال امیراعلم و سردار اسعد بختیاری در حضور رضاخان تشکیل می‌شد، شرکت می‌جست.^۳ چنانکه، رضاخان فرزند وی را نیز به دامادی خود برگزید.

۴۶. دکتر عیسی صدیق:^۴ او منشی^۵ و دست‌پرورده ادوارد براون مشهور (قطب معنوی مشروطه‌خواهان در اروپا) در انگلستان است، که نقش مهم و مؤثر وی در برنامه‌ریزیهای فرهنگی زمان پهلوی و تأسیس دانشگاه تهران، ثبت تاریخ است و گزارشی جانبدارانه از آنها را خود وی در خاطراتش بازگفته است.^۶ دکتر صدیق، عضو مجلس مؤسسان رضاخانی (۱۳۰۴ش) بود و به سلطنت پهلوی رأی داد.^۷ در دوران محمدرضا نیز کراراً به وزارت فرهنگ (کابینه آقایان فروغی ۱۳۲۰ش و احمد قوام ۱۳۲۶ش) منصوب گردید.

۴۷. عارف قزوینی: او همان کسی است که به استقبال کودتای ۱۲۹۹ رفت و پس از اخراج سید ضیاء از ایران، تصنیف مشهور «قربان کابینه سیاهت باز» را در حسرت فراق وی سرود:

ای دست حق پشت و پناهت بازاً / چشم آرزومند نگاهت بازاً
وی توده ملت سیاهت بازاً / قربان کابینه سیاهت بازاً^۸

عارف در غائله جمهوریخواهی نیز با «پولی» که از ناحیه سردار سپه به او داده شده بود «مجلس ساز و آوازی به افتخار جمهوری... برپا» کرد.^۹ به همین مناسبت، در چکامه مشهور «جمهوری‌نامه» منسوب به عشقی (با ترجیع‌بند: دریغ از راه دور و رنج بسیار) از وی به عنوان یکی از سینه‌زنان پای علم جمهوری یاد و انتقاد شده است.^{۱۰} چنانکه اقدام ایرج میرزا به هجو عارف و سرودن عارف‌نامه نیز (که برای عارف بسیار گران تمام شد و

۱. روزنامه خاطرات شرف‌الدوله، ص ۱۱۶. ۲. امیر شوکت‌الملک علم، ص ۲۰۳.

۳. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۲۳۵.

۴. میرزا عیسی‌خان صدیق سابق. ۵. خاطرات... بولارد، ص ۴۷۰.

۶. رک. یادگار عمر، جلد دوم.

۷. رک. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، عبدالله امیرطهماسب، ص ۵۹۲ به بعد.

۸. رک. دیوان عارف، به اهتمام عبدالرحمان سیف آزاد، امیرکبیر، ۱۳۴۲، صص ۴۱۱-۴۱۳.

۹. رک. حیات یحیی، ۱۴۷/۴ و ۳۵۱.

۱۰. کلیات مصور میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی‌اکبر منیر سلیمی، ص ۲۸۸.

آبروی او را بر باد داد) ناشی از هماوایی عارف با هواداران رضاخان در حمله به قاجاریه ناشی می‌شد.

۴۸. عبدالله مستوفی: از مشروطه‌خواهان جوان صدر مشروطه، در مشروطه‌دوم عضو وزارت خارجه (معاون اول اداره روس)،^۱ مدرس حقوق اساسی در مدرسه سیاسی^۲ و عضو و نایب رئیس حزب اعتدالیها (به دعوت دهخدا)^۳ شد و سپس در زمان شوستر به خزانه‌داری کل رفت و تا زمان برنار بلژیکی در آنجا ماند^۴ و شغل‌های دیگر او ریاست ارزاق شهر تهران در کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری^۵ و علاء‌السلطنه^۶ و ممیزی ایالت تهران در زمان ریاست سپهسالار تنکابنی.^۷

عبدالله مستوفی پس از کودتا به ریاست دیوان محاکمات عدلیه (دلو ۱۳۰۰ش)،^۸ در زمان رضاخان نیز سمت‌هایی چون: ریاست محکمه تجارت (زمان وزارت عدلیه داور، ۱۳۰۶ش)،^۹ ریاست استیاف فارس و خوزستان (۱۳۰۷ش)،^{۱۰} ریاست عدلیه کرمان (۱۳۰۸) و اصفهان (۱۳۱۰) و آذربایجان شرقی و غربی (۱۳۱۲)،^{۱۱} ریاست اداره ثبت کل کشور (۱۳۱۳)، استاندازی آذربایجان غربی (۱۳۱۷-۱۳۱۹)،^{۱۲} بازرس ویژه دولت برای ارائه طرح‌های مفید برای آبادی جنوب و مواظبت در اجرای آنها در ادارات دولتی (فروردین ۱۳۲۰).^{۱۳}

او از خرابی مدارس دینی توسط رضاخان، حمایت کرده و با بیانی زننده، به مدارس طلبگی و روحانیون حمله می‌کند.^{۱۴}

۴۹. ستاتور مهدی ملکزاده: وی فرزند ملک‌المکلمین از وعاظ عصر مشروطه و از اعضای حزب دموکرات و نویسنده کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران بود که در بلوای جمهوریخواهی رضاخانی، در مجلسی که در حضور سردار سپه تشکیل شده بود «ملکزاده وارد شد، تطلق مفضللی ایراد کرد و پایش را از سلطنت بالاتر گذارد و مقام نبوت برای سردار سپه قائل شد»^{۱۵} وی عضو مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ش بود (که با تغییر چند اصل قانون اساسی، رأی به

۱. شرح زندگانی من... عبدالله مستوفی، ۲۹۳/۲.
۲. همان: ۳۱۳/۲-۳۱۴.
۳. همان: ۳۲۰/۲.
۴. شرح زندگانی من... ۳۴۶/۲ به بعد.
۵. همان: ۳۹۶/۲.
۶. همان: ص ۴۹۸.
۷. همان: ۴۶۸/۲.
۸. همان: ۴۷۶/۳.
۹. همان: ۶۷۲/۳.
۱۰. همان: ۲۷۲/۳ و ۶۷۲.
۱۱. همان: ۶۷۲/۳.
۱۲. همان: ۶۱۱/۳ و ۶۷۲.
۱۳. همان: ۶۷۲/۳-۶۷۳.
۱۴. همان: ۲۴۸/۳-۲۴۹ و نیز ۳۲۷-۳۲۶.
۱۵. خاطرات و خطرات، ص ۳۶۵.

سلطنت رضاخان داد و بنیان فجایع عصر پهلوی را پی ریخت. در آنجا اعلام کرد: «به عقیده من ملت ایران!! در این تصمیمی که امشب گرفت پاداش داد به یکی از بزرگترین خادم‌های مملکت و به تمام دنیا نشان داد که هر کسی از برای وطن خود خدمت کند از طرف ملت!! پاداش خواهد گرفت».^۱ ملکزاده، به پاداش این خدمت، وکیل فرمایشی رضاخان در ادوار ۷ الی ۱۳ مجلس، از بیم! گردید.^۲

وی در جریان نهضت ملی نیز، در مقام نایب رئیس مجلس سنا، خصم دکتر مصدق بود و به روزنامه‌نگاران مخالف دولت دکتر مصدق (که اسفند ۱۳۳۰ در سنا متحصن شده بودند) به طور درگوشی گفته بود: «دولت |مصدق| رفتنی است و شما عنوان کنید که من نخست وزیر شوم و از همه جا زمینه فراهم است»!^۳ این سخن، البته، خیالی خام یا به قول راوی: «تعارفی بیش» نبود و «تنها اثری که داعیه دکتر ملکزاده و دو سه سناتور دیگر داشت و چند بار با مدیران جراید متحصن به میان گذاشتند، تسریع مصدق در تعطیل مجلس سنا بود»!^۴ ای بسا آرزو که خاک شده...!

۵۰. سید جلال‌الدین کاشانی: از یاران و همفکران تقی‌زاده است که نزدیک به چهل سال مدیریت روزنامه جبل‌المتین را در کلکته به عهده داشت و (در زیر سایه حضرات انگلیسهای حاکم بر آن دیار) هجوم سنگین تبلیغاتی به شیخ نوری و همفکران وی در ایران و نجف را هدایت می‌کرد. آرشیو جبل‌المتین، مواردی از همسویی گردانندگان آن با رژیم کودتا را ضبط کرده است که به چند مورد آن ذیلاً اشاره می‌کنیم:

درج مقالات متعدد در ترویج تز تفکیک سیاست از دین و روحانیت، و تخطئه هتاکانه نهضت ضد استبدادی مردم و روحانیت به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی در قم (۱۳۰۶ ش) و اطلاق عناوینی چون «دستگاه تحمیق»، «علمای قشری»، «ملاک و جاسوس اجنبی» و «عوام‌فریب» بر آنان؛^۵ شعر در ملاح کشف حجاب؛^۶ و توصیه به رضاخان که ولیعهد را تحت سرپرستی محمدعلی فروغی به آمریکا بفرستد تا زیر نظر آنها پرورش یابد.^۷

۱. تاریخ شاهنشاهی اعلی حضرت رضاشاه پهلوی، عبدالله امیر طهماسب، ص ۵۹۲ به بعد؛ تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ۵۷۷، ۳.
۲. پیغمبر دزدان، باستانی پاریزی، ص ۱۰۲.
۳. رک. روایت یارسا تویسرکانی، که خود از متحصنین بوده است (خاطرات وحید، ش ۱۷، ۱۵ اسفند ۱۳۵۱ - ۱۵ فروردین ۱۳۵۲ ش، صص ۷۷، ۷۶).
۴. همان، ص ۷۷.
۵. جبل‌المتین، سال ۳۵، ش ۴۲ و سال ۳۶، ش ۲ و ۶ و ۷ و ۱۰ و ۲۵ و... (رک. بحث ممنوع جناب موسی نجفی در: اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، صص ۲۹۸-۳۰۰ و ۳۰۶-۳۰۹).
۶. جبل‌المتین، سال ۳۶، ش ۳۰۰؛ خاطرات و خطرات، صص ۴۰۵-۴۰۶.
۷. جبل‌المتین، سال ۳۵، ۶ رجب ۱۳۴۵ ق؛ مجله یغما، سال ۱۸، ش ۱۲، اسفند ۱۳۴۴ ش، صص ۶۲۴-۶۲۸.

برادرش، سید حسن نیز حبل‌المتین تهران را می‌چرخاند که در همان ایام شهادت شیخ فضل‌الله آنچنان مقاله تند و زنده‌ای بر ضد روحانیت شیعه نوشت که با اعتراض شدید علمای مشروطه‌خواه تهران و نجف روبرو شد و، با وجود سلطه کامل مشروطه‌خواهان تندرو بر پایتخت، به زندان افتاد.^۱

افزون بر موارد فوق، اصولاً خود سیدضیاء‌الدین طباطبایی، رهبر کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، از فعالین صدر مشروطه بوده و زندگی سیاسی وی، موضوع خوبی برای تحقیق درباره نقاط «پیوند» و «گسست» مشروطه و پهلوی است:

۵۱. سید ضیاء‌الدین طباطبایی: در صدر مشروطه، از هواداران جدی آن شمرده می‌شد و روزنامه «اسلام» و «ندای اسلام» که توسط او در شیراز منتشر می‌شد، مدافع سرسخت مشروطیت بود، چندانکه مخالفین مشروطه در صدد قتلش برآمدند و او ناگزیر به تهران گریخت. در تهران هم به نفع مشروطه فعالیت کرد و در این راه ابایی نداشت که شبنامه منتشر کند یا حتی به خانه دولتیان بمب اندازد.^۲ در واقع، به همان «شبكة تروری» وصل بود که (با هدایت سفارت انگلیس) شیخ فضل‌الله را در استبداد صغیر و بهبهانی را در اوایل مشروطه دوم به گلوله بست و در جای دیگر به آن پرداخته‌ایم.^۳ در آستانه فتح تهران، زمانی که نیروهای مشروطه تحت امر سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری در بیرون از دروازه‌های پایتخت با قوای دولت می‌جنگیدند، او در داخل شهر مشغول تهییج مردم علیه شاه و دولت بود.^۴ از همان دوران بود که با گروهی از دیپلماتها و افسران انگلیسی طرفدار مشروطه، نظیر والتر اسمارت (از افسران دخیل در کودتای سوم حوت ۱۲۹۹) آشنا شد.^۵ وی در مشروطه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۱۲۸۸-۱۲۹۲.
 ۲. برای فعالیتهای سیاسی و تروریستی سیدضیاء در صدر مشروطه رک، سیدضیاء‌الدین طباطبایی، خسرو معتمد، ۱۷۹/۱-۱۸۱ و ۱۸۶ به بعد؛ لارستان و جنبش مشروطیت، وثوقی، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ اسنادی نویافته از زندگانی سیدضیاء‌الدین طباطبایی یزدی، عباس هاشم‌زاده محمدیه، مندرج در: گنجینه اسناد، سال ۲، ش ۲-۴، پاییز و زمستان ۷۱، صص ۱۳۰-۱۴۹؛ فرزند انقلاب ایران یا ترجمه حال آقای سیدضیاء‌الدین طباطبایی رئیس‌الوزرای اسبق ایران، چاپخانه بانک ملی ایران، صص ۱۰۳-۱۰۴.
 مرحوم لنگرانی می‌گفت: ژنود، سیدضیاء را در ایام تحصن صدر مشروطه، «عروس‌المجاهدین» می‌خواندند، که خالی از نکته نیست.

۳. رک، شیخ فضل‌الله نوری را، چرا و چه کسانی کشتند؟، مخطوط، از همین قلم.

۴. رک، زندگی سیاسی سیدضیاء‌الدین طباطبایی، جعفر مهدی‌نیا، تهران ۱۳۶۹، صص ۱۷-۲۲.

۵. دولت و جامعه در ایران، کاتوزیان، ص ۱۵۲.

اول از مریدان تقی‌زاده بود^۱ و دستیاران و محافظان ارمیش در زمان کودتا و قبل از آن^۲ هم ارثی بود که از همکاری با دانشکده‌های بیرم به او رسیده بود.^۳

سیدضیاء در اوایل مشروطه دوم به اروپا رفت و در آستانه جنگ جهانی اول به ایران بازگشت و با انتشار روزنامه رعد، برخلاف نوع آزدیخواهان (که اکنون، در مقابل روس و انگلیس، از دول محور حمایت می‌کردند) به جانبداری از متفقین (دشمنان بالفعل آزادی و استقلال ایران) پرداخت «و از همین زمان بتدریج اعتماد دوستان دیرینش را از دست داد و متمایل به انگلیس و بنابراین متمایل به روس نام گرفت».^۴

با این سابقه، در جریان قرارداد استعماری ۱۹۱۹ نیز به جرگه حامیان قرارداد و عقاید ایرانی آن - وثوق‌الدوله - درآمد و در روزنامه رعد، به دفاع و تبلیغ قرارداد پرداخت^۵ و البته سهمی هم از رشوه‌های قرارداد، به او رسید.^۶ بی‌جهت نبود که در همان زمان قرارداد، افراد مطلعی چون عبدالله مستوفی، وی را «کارچاق‌کن» وثوق‌الدوله و «مزدور علنی و بین انگلیسیها» توصیف می‌کردند.^۷ سید ضیاء خود بعدها، در زندان قوام‌السلطنه، نزد جلالی نائینی و دیگران مدعی شده بود که اساساً فکر بستن قرارداد با انگلیسیها را او به وثوق‌الدوله القا کرده و گفته بود اگر کسی بابت عقد این قرارداد مقصر باشد، قبل از وثوق‌الدوله اوست.^۸ وثوق‌الدوله، ضمناً پس از عقد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیسیها، سید ضیاء را در رأس هیئتی ۶ نفره به عنوان نماینده دولت ایران، به باکو فرستاد تا به‌رغم روسیه بالشویک، با جمهوری نوپدید آذربایجان در قفقاز عهد دوستی و همکاری ببندد.^۹ ضمناً کاپیتان کاظم‌خان سیاح نیز (که در کودتای ۱۲۹۹ از همدستان

۱. رک، اوراق تازه‌باب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به‌کوشش ایرج افشار، ص ۵۱۲.
۲. برای نمونه، سالها پیش از کودتای ۱۲۹۹، همکاری ارامنه با سیدضیاء در روزنامه شرق، عامل یا بهانه تعطیل نشریه مزبور گردید (رک، رسول‌زاده... حسین آبادیان، ص ۴۹).
۳. سیدضیاء در ماجرای خلع سلاح ستارخان و یاران وی در پارک اتابک به دست سردار اسعد و بیرم، در روزنامه خود: موسوم به «شرق»، از یخچاریها و بیرم طرفداری می‌کرد (روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیز السلطان «ملیچک»، ۱۸۴۲-۱۸۴۳).
۴. دولت و جامعه در ایران، کاتوزیان، ص ۱۵۲، به نقل از: زندگی سیاسی سیدضیاء‌الدین طباطبایی (جعفر مهدی‌نیا) و تاریخ مختصر احزاب سیاسی (ملک‌الشعراى بهار).
۵. دولت و جامعه در ایران، کاتوزیان، ص ۱۵۱.
۶. رک، اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹، ترجمه شیخ‌الاسلامی، ۱۱۰/۱؛ حیات یحیی، ۱۲۶۴-۱۲۷؛ تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۲۶۰.
۷. شرح زندگانی من...، ۲۴/۳.
۸. حقیر این نکته را مستقیماً - و در حضور آقایان احمد سمعی و موسی حقانی - از جناب جلالی نائینی
۹. خاطرات... بولارد، ص ۴۷۲. شنیدم.

سیدضیاء و رضاخان بود) در این سفر سید ضیاء را همراهی می‌کرد.^۱ چنانکه می‌دانیم، قرارداد ۱۹۱۹ با مبارزات سخت مرحوم مدرس و یاران وی، به شکست انجامید و تنها ننگ آن بر پیشانی وثوق‌الدوله باقی ماند. کوتاه زمانی بعد از لغو قرارداد، از سوی وزارت جنگ بریتانیا و دولت انگلیسی هند، نقشه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ریخته شد و برای اجرای این نقشه، کمیته آهن یا زرگنده، متشکل از همین سیدضیاء و چند مشروطه‌خواه انگلوفیل دیگر همچون محمود جم و میرزا کریم‌خان رشتی و نیز چند صاحب‌منصب انگلیسی نظیر همان والتر اسمارت، به راه افتاد که جلسات آن در خانه‌ای واقع در روستای زرگنده و ظاهراً متعلق به سیدضیاء^۲ برگزار می‌شد و همین کمیته بود که کودتای سپاه ۱۲۹۹ را - طبق نقشه انگلیسیها - پیش برد و رضاخان را، به عنوان بازوی آهنین کودتا، بر کشور تحمیل کرد. عمر دولت سیدضیاء، به دلایل گوناگون (نظیر خامی و بی‌تجربگی خود او، و تحریک رقیبش، رضاخان بلندپرواز و فزون‌خواه، از سوی مخالفان سید) دیر نپایید و با وضعی زار از کشور بیرون رفت، تا نقش بعدی خویش را در فلسطین به سود انگلیسیها ایفا کند.

سیدضیاء پس از شهرریور بیست، با سلام و صلوات توسط انگلیسیها از فلسطین به ایران بازگردانده شد^۳ و بویژه در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، مشاور مخصوص محمدرضا گردید. معروف است که پس از قتل رزم‌آرا و برکناری حسین علاء، قرار بود پست نخست‌وزیری از سوی محمدرضا به او واگذار گردد، ولی با قبول غیرمنتظره پست نخست‌وزیری از سوی دکتر مصدق (در مجلس، پس از پیشنهاد جمال امامی)، موضوع نخست‌وزیری سید منتفی شد. حتی می‌گویند که سیدضیاء در دربار نزد محمدرضا نشسته و منتظر بود که اگر مصدق پیشنهاد را نپذیرفت، او به تخت نخست‌وزیری چنگ زند. تلقی عناصر مبارز و آزادیخواه آن زمان،^۴ به درستی، آن بود که سیدضیاء، خود شایستگی اداره این منصب را نداشته و این بار نیز (همچون دوران کودتای ۱۲۹۹) «محللی» بیش نیست و پس از صعود به مسند نخست‌وزیری، آن را به یکی از چکمه‌پوشان رژیم واگذار کرده و مقدمه تجدید یک دیکتاتوری خشن نظامی را فراهم خواهد ساخت. پس از آن تاریخ هم، هرچند دیگر پستی سیاسی به سیدضیاء محوّل نشد (و ظاهراً تنها به کار کشاورزی و باغداری مشغول شد) همواره از حُسن نظر و عنایت خاص محمدرضا برخوردار بود و مستمراً به حضور وی می‌رسید و در مواقع

۱. دولت و جامعه در ایران، ص ۲۰۰. ۲. دولت و جامعه در ایران، کاتوزیان، ص ۱۵۲.

۳. رک، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۴۹-۴۸:۲.

۴. همچون دکتر مصدق و مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی.

بحرانی (همچون دوران قیام ۱۵ خرداد و سخنرانی کوبنده امام خمینی بر ضد کابینتولاسیون) با او مشورت می‌شد.

اینک که با لیست بلند اسامی رجالِ فعال در در دوره «مشروطه» و «پهلوی» آشنا شدیم، هنگام آن است که به سؤال آغازین این مقاله پاسخ دهیم: آیا هیچ‌گونه ارتباط و پیوند تاریخی (به لحاظ «عللی موجد»، و «اصول و اهداف کلی مورد نظر») بین مشروطیت و رژیم پهلوی وجود ندارد، و نمی‌توان هیچ نقطه مشترکی بین آن دو، در «غایات و مبادی» سراغ گرفت؟

پاسخ - با در نظر گرفتن آنچه که فوقاً دیدیم - مثبت است. چنانکه گفتیم، اگر طیف وسیع فعالان جنبش موسوم به مشروطیت را، به دو دسته کلی: «هواداران مشروطه مشروعه»، و «مشروطه‌خواهان تندرو و سکولار» متقسم شماریم و اهداف و عملکرد هر یک از این دو جناح را با خواسته‌ها و اهداف رژیم پهلوی، مورد مقایسه و سنجش قرار دهیم، جناح اول یعنی هواداران مشروطه مشروعه را در مجموع (به لحاظ منش، روش و کنش) شدیداً مخالف با رژیم مزبور می‌یابیم، ولی میان جناح دوم یعنی مشروطه‌خواهان سکولار با سلسله پهلوی (در نظر و عمل) مشابهتها و همسوییهای فکری و سیاسی بسیاری مشاهده می‌کنیم.

مشروطه سکولار (غیر مشروعه): راهی که به رژیم پهلوی ختم شد!

تاریخ، رژیم دیکتاتوری پهلوی را رژیمی «وابسته به بیگانه سلطه‌جوی و ضد اسلام، و مجری دستورات آن» شمرده و چند اصل زیر را - به عنوان اصول اهداف و عملکرد رژیم مزبور - ثبت کرده است:

۱. گرایش به غرب، و تقلید از رسوم، آداب و قوانین آن.
۲. مبارزه با شعائر، سنن و احکام اسلامی، بویژه احکام قضایی آن (داوری بر طبق موازین شرعی توسط فقهای پارسا).
۳. مبارزه با روحانیت «مردمی و مستقل» شیعه (به عنوان پاسدار و مجری احکام و شعائر اسلامی، و داعیه‌دار «ولایت دینی») و فروکاستن از نفوذ و سیطره اجتماعی - سیاسی - فرهنگی آن در کشور.
۴. تفکیک و تجزیه مصنوعی «ایران» از «اسلام»، و ایجاد تقابل کاذب بین دو پاره مهم تاریخ این سرزمین: ایران قبل و بعد از اسلام، و کوبیدن پاره دوم به بهانه ترویج پاره اول (در قالب ترویج زردشتی‌گری و باستان‌گرایی، و ستیز با واژه‌های عربی تبار جاافتاده در زبان و ادب کهن فارسی، و...).

چنانچه بخواهیم بی‌تعارف سخن بگوییم، باید اذعان کنیم که جناح «تندرو و سکولار» مشروطه، در پیشبرد اصول و اهداف «ضد اسلامی» و «استعماری» فوق، با رژیم پهلوی کاملاً موافق و هماهنگ بود و (در حدّ توان) «وحدت نظر و عمل استراتژیک» داشت.

اهتمام و اقدام رژیم پهلوی به اجرای اصول یادشده، واقعیتهای مسلم و آشکار بوده و نیاز به اثبات ندارد. ذیلاً به جلوه‌ها و نمونه‌هایی از گرایش مشروطه‌خواهان غرب‌باور و سکولار به این اصول اشاره می‌کنیم.

۱. گرایش به فرهنگ غرب و قوانین غیراسلامی آن: گرایش به قوانین غربی و کپیبرداری از آنها در هنگام تدوین قانون اساسی مشروطیت، و مخالفت با لزوم انطباق مصوبات مجلس شورا با موازین و قوانین شرع (توسط کارشناسان برجسته اسلامی: فقهای طراز اول)، از خصوصیات بارز جناح سکولار در صدر مشروطیت است، که کشاکشها و درگیریهای زیادی را بین روحانیت و آن جناح پدید آورد.

به گفته‌ی مطلعان: روزنامه «ایران نو» (ارگان حزب دمکرات در مشروطه دوم) «نقشی مؤثر در انتقال مفاهیم و ایدئولوژیهای غربی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم بر عهده داشت»^۱ و همپای ترویج تمدن غربی^۲ و تبلیغ ملت‌گرایی افراطی،^۳ از زردشتیان و پارسیان هند و نیز سره‌گرایی حمایت می‌کرد.^۴ تقی‌زاده خود در همان سالها (پس از زمی به فساد مسلک سیاسی از سوی آخوند خراسانی)، در نامه به مختارالملک صبا (رمضان ۱۳۲۸ق)، از حزب دمکرات به عنوان «فرقه لیبرال» و از دیدگاه خویش و همفکرانش به عنوان «عقیده لیبرالیسم و ترقی» یاد کرد.^۵

۲. مبارزه با شعائر، سنن و احکام اسلامی: به عنوان نمونه‌هایی از ستیز جناح تندرو و سکولار مشروطه با شعائر، سنن و احکام اسلامی (در طول مشروطه اول و دوم)، می‌توان از موارد زیر یاد کرد:

الف) حذف واژه «اسلامی» از عنوان «مجلس شورای ملی اسلامی» در دستخط مظفرالدینشاه (با کمک و هدایت شازردافر سفارت انگلیس مستر گرانت داف).

ب) تغییر زمان افتتاح مجلس شورای صدر مشروطه، از نیمه شعبان ۱۳۲۴ ق (= زادروز مبارک تولد حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه الشریف) به ۱۸ شعبان.

۱. رسول‌زاده، فرقه دمکرات و تحولات معاصر ایران، حسین آبادیان، ص ۱۰.

۲. رک، همان: صص ۴۵-۴۶. ۳. همان: صص ۱۰-۱۱.

۴. همان: صص ۲۳-۲۵.

۵. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به‌کوشش ایرج افشار، صص ۲۲۰-۲۲۱.



اعدام آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری | ۱۲-۷۷۹

ج) جلوگیری شدید از تثبیت واژه «مشروع» (به مثابه نام و «عنوان» رژیم جدید) به جای «مشروطه»^۱.

د) تلاش برای عدم تصویب و درج اصل پیشنهادی مشهور شیخ فضل‌الله نوری (= اصل نظارت فقهای طراز اول بر مصوبات مجلس شورا)، و ایجاد اختلاف بین رهبران

۱. زندگینامه شهید نیکام... فتحی، صص ۱۲۴-۱۲۵.

مذهبی نهضت عدالتخانه.

ه) تبلیغ بر ضد شعائر مذهبی.^۱

و) اعدام شیخ فضل‌الله نوری (پیشوای مشروعه‌خواهان) در ملأعام و به راه افکندن جشن و پایکوبی در مرگ وی برای چشم‌زهر گرفتن از هواداران دین و حکومت دینی، و ترور سید عبدالله بهبهانی (به فاصله کمتر از یک سال از اعدام شیخ) برای خاتمه دادن به نفوذ سیاسی مشروطه‌خواهان دین‌باور.

ز) طرح صریح و بی‌پرده شعار «تفکیک قوه روحانی از قوه سیاسی» یعنی جدایی دین از سیاست (به منظور اخراج روحانیت از صحنه تصمیم‌گیرهای اجتماعی - سیاسی) در مرامنامه حزب دمکرات.

از جمله سنن و احکام مسلم اسلامی، چنانکه می‌دانیم، اصل حجاب بانوان است، که در زمان سلطنت رضاخان، با آهن و آتش، با آن مبارزه شد. مبارزه با حجاب اسلامی (بوژه حجاب برتر: چادر) نیز، جزو آرزوهای جناح سکولار در صدر مشروطه بود و بخشی از تبلیغات آنان به این امر اختصاص داشت. میرزا حسین خان عدالت، از یاران و همفکران تقی‌زاده در تبریز، در همان پگاه مشروطه با تبلیغ کشف حجاب، جنگالی برانگیخت^۲ و پیش از آن نیز، مسخره و توهین حجاب بانوان، محتوای بسیاری از طنزهای روزنامه ملا نصرالدین (منتشره در قفقاز) را تشکیل می‌داد.^۳

علاوه بر این، در همان نهضت به اصطلاح آزادی بانوان و رفع حجاب دوران پهلوی نیز، عناصر شاخصی از خانواده مشروطه‌خواهان پیشگامان نهضت مزبور بودند، همچون: خانم تربیت، صدیقه دولت‌آبادی و نیز همسر ملک‌المتکلمین، که از مدتها قبل از تأسیس رژیم پهلوی به این کار مبادرت داشتند.^۴ نیز کسانی که عهده‌دار اجرای این

۱. آن‌گونه که از مکتوبات ثقة‌الاسلام تبریزی برمی‌آید، در ۱۲ رمضان ۱۳۲۵ ق گروه فشار در تبریز به اسم انجمن ملی تبریز، اعلانی به دیوار چسباندند که اشعار می‌داشت تا کی در مذاهب قدیمه خواهید بود و حرفهای کهنه خواهید شنید و تا کی به مجلس و مسجد علما خواهید رفت؟! نیز نوشتند: پر اکندند که: مردم روز عید قربانی نکنند و پول آن را به فقرا بدهند در اویش مدح اهل بیت علیهم‌السلام نخوانند و در وصف انجمن شعر سرایند (زندگینامه شهید نیکام ثقة‌الاسلام تبریزی...، صص ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۲۰؛ مجموعه آثار قلمی...، ص ۱۸۷، روزنامه انجمن، سال ۱، ش ۳۰). همچنین شبنامه‌هایی منتشر شد که از لزوم ضدیت با علما حرف می‌زد و تبلیغ می‌کرد که «باید چهار هزار عالم را سر برید تا مردم آسوده شوند» (زندگینامه شهید نیکام...، ص ۱۲۹). انتباه نامه‌ای از باکو منتشر شد که ثقة‌الاسلام آن را انتباه‌نامه زکی (= اسم رمز تقی‌زاده) می‌نامد و در آن، حریت وجدان و حریت ادیان اعلام شده بود (نامه‌های تبریز...، صص ۱۲۷-۱۲۶).

۲. رک، از نیعات روزگار ما، یحیی آریز، پور، ۵/۲.

۳. رک، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، هانری رنه دالماتی، ترجمه فروغی، صص ۲۹۴-۲۹۵.

۴. رک، زنان ایران در جنبش مشروطه، عبدالحسین ناهید، نشر احیاء، تبریز، ۱۳۶۰، ش، ۱۰۷-۱۰۹.

سیاست استعماری بودند و یا عملاً به استقبال آن رفتند یا چکامه در مدح آن گفتند، مشروطه‌خواهان شاخصی چون محمدعلی فروغی، محمود جم، وثوق‌الدوله، تیمورتاش و یحیی دولت‌آبادی بودند.

یحیی دولت‌آبادی، در خاطراتش ضمن گزارشی جانبدارانه از اقدام پهلوی به کشف حجاب، اشاره می‌کند که ۳۶ سال پیش از آن تاریخ (یعنی ۵ سال پیش از طلوع مشروطه) به محمدعلی فروغی گفته است: «زنهای ما دیر یا زود از این چادر سیاه بیرون خواهند آمد...»^۱

۳. مبارزه با روحانیت، برچیدن محاکم شرع، و ستیز با حاکمیت شرعی فقها: رضاخان با نفوذ اجتماعی - دینی روحانیت شیعه در افتاد و به «حاکمیت شرعی» فقها که در قالب «محاضر» یا «محاکم شرع» انجام می‌گرفت پایان داد، و این در حالی است که، مخالفت با نفوذ روحانیت، و تحقیر و توهین به میراث عظیم فرهنگ و تمدن اسلامی، سالها پیش از رضاخان، از خصوصیات مطبوعات وابسته به جناح تندرو و سکولار عصر مشروطه بود. روزنامه ملا نصرالدین، که در بین هواداران مشروطه خواستارانی انبوه داشت، به طنز و تمسخر می‌نوشت: «بیشتر نمایندگان مجلس ایران، از ملایان هستند، زیرا در قانون ایشان برای نماینده، دانش را شرط ندانسته‌اند!»^۲ شاهدان عینی، از شوخیهای توهین‌آمیز روزنامه ملا نصرالدین با شیخ‌الاسلام قفقاز عبارت تند و زنده شریف‌زاده، از یاران و همفکران تقی‌زاده در صدر مشروطه در تبریز راجع به علما نیز شاهد دیگری بر این مقال است.^۳

یکی از وجوه شاخص و آشکار مبارزه با روحانیت و شاید بتوان گفت: عمده‌ترین وجه آن، ستیز با حاکمیت قضایی مجتهدان بود. به نوشته یکی از پژوهشگران مشروطه: «نوگرایان لیبرال و انقلابیان، در خلال انقلاب، از نفوذ علما به سود مشروطه بهره بردند، ولی در حالی که در متمم قانون اساسی ایران، امتیازهای گوناگونی به علما می‌دادند آگاهانه نیز کوشیدند که قدرت علما را، چه در زمینه قانونگذاری و چه در امور داوری و دادگستری، عملاً نابود کنند»^۴ جدالی که هنگام تصویب اصولی چون اصول ۲ و ۸ متمم قانون اساسی بین علما و جناح سکولار در گرفت و حوادثی چون تحصن شیخ فضل‌الله و جمعی کثیر از فقها و روحانیون را در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام پیش آورد، عمدتاً از همین امر نشأت می‌گرفت: غرب‌باوری و اسلام‌ستیزی جناح تندرو و سکولار، و

۱. حیات یحیی، ۲۲۲/۴-۲۳۵ و نیز ۳۰۲ و ۴۱۹. ۲. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۱۹۵.

۳. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۶۲۹. «... شریف‌زاده با آواز بلند می‌گفت: مردم چون سگ خون خورد هزار گردد، این ملایان از بس خون خورده‌اند هزار گردیده‌اند و مردم را می‌گزیند!»

۴. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، صص ۵-۶.

ایستادگی روحانیت در برابر آن.

برخی کسان (که عمدتاً، از مخالفان سیاسی شیخ فضل‌الله‌اند) کوشیده‌اند پیکار سخت شیخ با حریف را، ناشی از ریاست‌طلبی و دنیاخواهی وی به شمار آورند، در حالی که صلابت و متانت بی‌نظیری که شیخ - به تصدیق دوست و دشمن - هنگام مرگ از خود نشان داد و حتی دعوتِ محترمانهٔ سفارت روس تزاری را برای حفظ جان‌ش نپذیرفت، او را فردی دقیقاً اصولگرا و پایبند به تشخیص قاطع سیاسی - دینی خود نشان می‌دهد. افزون بر این، مروری بر تاریخ مشروطه، و توجه به سیر و فرجام حوادث، بروشنی مؤید آن است که دعوی شیخ و تقی‌زاده‌ها، پیش و بیش از هر چیز، بر سر مرام و مسلک بوده است.

در همان زمان، گزارشگر سفارت انگلیس، والتر اسمارت (عضو بعدی کمیتهٔ آهن و از عوامل مؤثر در کودتای ۱۲۹۹ و کابینهٔ سیاه سید ضیاء)، پس از تصویب اصل پیشنهادی شیخ، با اشاره به نبرد سخت تقی‌زاده و یارانش با اصل مزبور در مجلس، نکتهٔ جالب و پیشگویی شگفتی آورد:

... سرنوشت مجلس بسته به تماز بین آزادیخواهان و جامعهٔ روحانیت می‌باشد... آزادیخواهان می‌دانند که دست‌کم تا چند سال نمی‌توانند دشمن را به شیوه‌ای آشکار مورد حمله قرار دهند و به همین دلیل در دادن امتیاز به علما و احترام از آنان راه مبالغه پیمودند. بنابراین، اصل دوم متمم قانون اساسی به خاطر توافق با جامعهٔ روحانیت، به‌رغم مخالفت‌های نمایندگان تبریز به رهبری تقی‌زاده... مورد توجه مجلس قرار گرفت، ولی رویدادها نشان داد که گنجاندن آن اصل با دانایی و زیرکی قابل توجهی همراه بوده است. یعنی تصویب این ماده در واقع یک اقدام مدبّرانهٔ سیاسی بزرگی تشخیص داده شد. زیرا همین موضوع زیر پای شیخ فضل‌الله را... خالی کرد. بدیهی است به محض اینکه آزادیخواهان زمام امور را به دست گیرند، مسلم است که این مادهٔ کهنه‌پرستانه به طور دائم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت.^۱

اسمارت در گزارشهای خود در صدر مشروطه، که برای وزارت خارجهٔ لندن ارسال شده است، همه جا نسبت به شیخ فضل‌الله و علما لحنی منفی و گزنده، و متقابلاً نسبت به تقی‌زاده و یاران وی لحنی محترمانه و جانبدارانه دارد، گویی قرار بوده است که به جای گزارشی بی‌طرفانه از عملکرد افراد و جناحها، یک بیانیهٔ حزبی به سود مشروطه‌خواهان تندرو و سکولار تهیه کند! فی‌المثل راجع به تقی‌زاده می‌نویسد:

۱. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمهٔ حسن معاصر، صص ۳۷۸-۳۷۹.

«نظریات مترقیانه‌ای دارد که با افکار اروپایی و عقاید سوسیالیستی متجانس است»^۱. همو، در روزهای نزاع میان علما و جناح تقی‌زاده بر سر تصویب اصل نظارت فقها، نوشت: «به یقین مهم‌ترین مسائل فعلی که برای اهل تحقیق و سیاست هر دو - قابل توجه می‌باشد، مسئله دین و نهضت آزادی است. لازم به یادآوری نیست که در ایران - همچون اروپا - دموکراسی، شریعت را عدوی خود می‌داند، و اتحاد این دو اتحادی است غیرطبیعی، و دیر یا زود به پیکار سختی علیه یکدیگر بر خواهند خاست... طبقه روحانیان خوب آگاهند که مخالفانشان چه درس دارند و نسبت به خطری که هستی‌شان را تهدید می‌کند حساس‌اند، اما به دامی افتاده‌اند که گریز از آن سهمناک بلکه نامیسر است»^۲.

سیر تاریخ نیز، بر صحت پیش‌بینیها و هشدارهای شیخ، مَهر تأیید زد: سید حسن کاشانی، مدیر جریده جیل‌المتمین تهران، روز اعدام شیخ فضل‌الله (۱۳ رجب ۱۳۲۷ق) مقاله‌ای تند و موهن بر ضد اسلام و روحانیت چاپ کرد که با اعتراض شدید علمای مشروطه‌خواه تهران و نجف رویرو شد. چندانگه، به‌رغم سلطه مشروطه‌خواهان غرب‌زده و تندرو بر پایتخت، به حکم محکمه جزا به زندان افتاد و پرونده روزنامه‌اش نیز برای همیشه بسته شد.^۳ رسول‌زاده، که آن زمان در روزنامه ترقی (طبع باکو) قلم

۱. همان، ترجمه حسن معاصر، ص ۳۷۴.

وزیرمختار انگلیس نیز، در همان ایام ضمن گزارش خود به لندن، از تصمیم مجلس در عرفی‌ساختن دستگاه قضایی سخن گفته و می‌نویسد: «مواردی پیش آمده که بدون تردید، نگرانی طبقه علما را از تعرض دموکراسی نسبت به امتیازات و قدرت آنان می‌نماید... بی‌بروایی و عدم نمکینی که در مجلس نسبت به شخصیت‌های روحانی ابراز گردید، روشن می‌دارد که مجلس [۱۹] باید می‌گفت: برخی از مجلسیان در آن قضیه مضمم است...» (زرک، گزارش سالانه سفارت انگلیس در ایران به وزارت امور خارجه لندن، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ ذی‌حجه ۱۳۲۵ق. به قلم سر اسپرینگ رایس و جانشین او: چارلز مارلینگ). جای دیگر راجع به اعلام تساوی حقوق مسلمانان و غیرمسلمانان از سوی مجلس [کذا] خاطرنشان می‌سازد: «علمای بالنسبه روشن‌بین، ضعف خود را تمیز داده، پی برده‌اند که پایان دوره سیادت و سروری ایشان نزدیک می‌شود» (گزارش سر اسپرینگ رایس به ادوآرد گری وزیر امور خارجه لندن، ۲۳ مه ۱۹۰۷ - ربيع‌الثانی ۱۳۲۵ق). نیز به گفته همو: روحانیان دریافته‌اند که همین که مشروطه‌خواهان بر دربار محمدعلیشاه فائق آیند «طولی نمی‌کشد که نوبت ایشان هم برسد یعنی سروران خود و مقام زبردست خویش را بشناسند... همراهی مجتهدان در جهت مقصد مردم، جدی و صمیمانه نیست، اینکه به راه آن مقصد، تظاهر به پیشوایی مردم می‌کنند، از ترس آن است که مردم آنان را مجبور به پیروی از خود سازند».

فریدن آدمیت، پس از نقل گزارشهای فوق، بقای «اعتبار» علما در سالهای پس از مشروطه، و روی آوردن مجدد مردم به «تکیه‌گاه روحانیت» را، «نشانه‌ای» از «شکست نخبگان» مشروطه «در ایفای مسئولیت روشنگری» می‌شمارد (ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ۱-۲۲۲-۲۲۳).

۲. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، آدمیت، ۱-۲۲۰-۲۲۱.

۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۶/۱۲۸۸-۱۲۹۲؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۴/۲۷۱۷-۲۷۱۸.

می‌زد، طی مقاله‌ای، نگارش مقاله حبل‌المتین را تلویحاً «اشتباهی جزئی»! شمرده و نوشت:

به موجب فرمانی که از طرف وزارت معارف صادر گردیده، شماره ۶ روزنامه حبل‌المتین ضبط گردیده، جلو انتشار آن گرفته شده و مدیرش پس از توقیفی ۴۸ ساعته آزاد گردیده است. همه تفصیر محرر بیچاره، از نوشتن اشتباهی مطالبی بوده که آن را عیناً درج می‌کنیم: «اینک هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر بار سنگین خرافات آنان (یعنی عربهای سوسمارخوار) خالی نماید...».

به عنوان اینکه شریعت خرافات نامیده شده شورشی صورت گرفته و خواستار شده‌اند که نویسنده آن به موجب قانون اساسی مجازات شود. حتی آقای صدرالعلما، از اعضای مجلس فوق‌العاده، پیشنهاد می‌کرده‌اند که نویسنده آن هم مثل شیخ نوری به دار کشیده شود. اما اعضای جوان مجلس به صدرالعلما جواب داده‌اند که به خاطر یک چنین سهو جزئی انسان را به دار نمی‌کشند بلکه بر اساس قانون محاکمه‌اش می‌کنند و به هر مجازاتی که محکوم شود می‌رسانندش.^۱

در ادامه، ضمن محکوم ساختن توقیف جریده حبل‌المتین، اعتراض گسترده مردم و علما را «تظاهرات جزئی» خوانده و نوشت: «اگر حکومت به هر تظاهرات جزئی دست‌پاچه شود، اهمیت خود را از دست می‌دهد!»^۲ چنین کسی سردبیری ایران نو را بر عهده داشت.

نمونه دیگر، روزنامه صوراسرافیل بود که به مدیریت جهانگیرخان شیرازی انتشار می‌یافت و (به قول عبدالله مستوفی) مشروطه‌چیان آن را چون «ورق زر» دست به دست می‌بردند. صوراسرافیل در یکی از شماره‌های خود، مقاله‌ای را به چاپ رساند که در واقع ادعای تند علیه تمامی حکما و متکلمان بزرگ مسلمان کشورمان بود:

→ محمدامین رسول‌زاده... ترجمه رئیس‌نیا، ص ۳۳۳؛ اسناد مطبوعات... به کوشش کاوه بیات، ۱/۴۳۵-۴۴۴.
 ۱. حرف صدرالعلما (که داماد سیدعبدالله بهبهانی پیشوای مشروطه، و از حواریون او بود) حرفی خلاف «قانون» نبود! کاشانی با درج این مقاله ضداسلامی در حبل‌المتین، «مرتد» شمرده شده و طبق قانون اسلام، محکوم به قتل بود. اظهارات رسول‌زاده (در رد سخن صدرالعلما راجع به کاشانی، و احاله امر او به «قانون») حکایت از عدم اعتقاد رسول‌زاده به قوانین شرع یا دست‌کم بی‌اطلاعی او از این قوانین دارد. درست مثل آنکه، در برابر حکم مشهور امام خمینی به اعدام سلمان رشدی، کسی بگوید: خیر! به علت یک «سهو جزئی» که انسان را اعدام نمی‌کند، بلکه باید او را محاکمه و طبق قانون، مجازات کرد!
 ۲. روزنامه ترقی، باکو، ش ۱۷۴، ۵ اوت ۱۹۰۹ م، ۱ شعبان ۱۳۲۷ ق، مقاله م. امین.



سید محمد طباطبایی (آیت‌الله) یکی از رهبران روحانی انقلاب مشروطه به اتفاق دو تن از فرزندان خود | ۱۳۳۷-۱۱

حکمت و کلام ما معجونی است مُضحک از خیالات بسگیهای هند، افکار بت‌پرستهای یونان، اوهام کاهنهای کلدیه، و تخیلات ره‌سپار یهود. پیشوایان پرستندگان گنگ، علمای عابدین لاما و رؤسای عناصر پرستان هند، هر یک اقلأ یک یاد کتاب مختصر و مفصل در فلسفه مذهب باطل خود نوشته در میان ملت و امت خویش انتشار می‌دهند. اما در هزار و سیصد سال، شهوت ریاست، لذت اصوات یغال،^۱ و حرص قُرب سلطان، به علمای ما فرصت نداد که فلسفه اسلامی را از این مزخرفات جدا کرده و یک رساله مختصر مشتمل بر حکمت طریقه حقه خودشان به زبان عوام، نوشته منتشر کنند...^۲

مقاله یاد شده، در بین مردم مسلمان بازتابی تند یافت و حتی شخصیتی چون سید محمد طباطبایی (پیشوای مشروطه) را «آزرده» و برآشفته ساخت.^۳ سید عبدالله بهبهانی، پیشوای دیگر مشروطه، نیز طی نامه‌ای به مخبر السلطنه، وزیر علوم، خواستار توقیف روزنامه و تنبیه مدیر آن گردید:

...امروز جمعی از اهل علم و غیره، جریده صوراسرافیل را ارائه به داعی کرده و بعضی امور غیر لایقه که در آن درج بود دیدم.

علاوه بر اینکه حقیقتاً درج این‌گونه مطالب در روزنامه و نشر آن، با لوازم اسلامیّت سازش ندارد. گمان دارم این مطالب به همین زودی موجب فساد عظیمی در دارالخلافه و سایر بلاد شود. آخر خودتان ملاحظه بفرمایید که اگر بنا باشد در روزنامه | ای | که در پایتخت اسلام طبع می‌شود صریحاً نوشته شود که هزار و سیصد سال کسی پیدا نشده است در مقابل نصارا سخن حساسی بگویند...، دیگر برای اسلام چه باقی می‌ماند؟! و اینچنین تعرض به علمای اعلام به طوری که موجب توهین | به | نوع است و به تمام اهل علم برمی‌خورد... جداً از جناب اجل عالی می‌خواهم که فوراً این روزنامه را توقیف، و مدیر آن را هر کس است به سیاست لازم، تنبیه بفرمایید. خیلی فوری این اقدام را فرموده و داعی را مستحضر دارید...
۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق.^۴

۱. تعلین‌ها. اشاره به علمای اسلام.

۲. صوراسرافیل، شماره ۴، صص ۷۶.

۳. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۲۷۸.

۴. اسناد مطبوعات، ۱۴۲/۲، وزیر علوم در ۲۰ جمادی‌الثانی «به‌عموم مطبعه‌ها اعلام» کرد «روزنامه صوراسرافیل برحسب اجازه جناب شریعتمدار... حاجی میرزا اسیدمحمد دامت برکانه از توقیف خارج است» به شرط اینکه «آن ۲ نمره که طبع شده ولی توزیع نشده، ۲ صفحه اول را عوض کنند و اسم جهانگیرخان را بردارند و تاریخ آن را هم از روزی که منتشر خواهد شد بگذارند». نیز جهانگیرخان «از عنوان مدیری صوراسرافیل خارج است و بعدها هم نباید اسم او در صفحه اول روزنامه باشد» (همان: ص ۱۴۵).

گفتنی است که صوراسرافیل، به رغم برخورد تند و غیرمنصفانه‌اش با میراث عظیم فرهنگ و تمدن اسلامی، (به مناسبت توصیه حضرت امیر علیه‌السلام به امام مجتبی علیه‌السلام مبنی بر لزوم نظر در آثار گذشتگان) درباره پیشینه فرهنگ و تمدن ایران باستان چنین نظر مثبتی را ابراز می‌کند:

«... ای مسلمانان، بروید آثار گذشتگان مثل شوش و همدان و فارس و بیستون و طاق بستان و غیره را ببینید تا بفهمید که سلسله‌های دولت ما قدیم است و تمام علوم حالیه را داشته‌ایم. اگر بگویید به چه دلیل؟ جواب می‌دهم که در دو هزار و چهارصد سال قبل اگر علم جز انتقال نداشتیم ممکن نبود ستونهای مرتفع تخت جمشید را بر روی هم سوار کنیم و قطعه سنگهای بدان عظمت را با هم متصل نماییم»^۱.

معرفی و تبلیغ کتابهای میرزا ملکم‌خان در همان روزنامه نیز جلوه‌ای از گرایش نویسندگان این روزنامه به افکار غربی و ماسونی است.^۲ اظهارات و گرایشهای ضد مذهبی جناح تندرو در دوران مشروطه تا حدی بود که یکی از دوستان تقی‌زاده، در اوایل مشروطه دوم، ضمن اشاره به تبلیغات انتخاباتی مشروطه‌خواهان تبریز و اختلافات میان آنها نوشت:

این ملت جاهل ابتدا قابل این نعمت عظمی نیستند. اینها لایق تازیانه استبدادند، لاغیر، که همیشه در زیر شکنجه استبداد بمانند. حیف است این آزادی بر این ملت جاهل، که در غیر موقع استعمال می‌کنند. آزادی را در شرب مسکرات و اشاعه منهیات و نشر اراجیف دیده‌اند. ابتدا بوی آزادی حقیقی که بیان افکار و اظهار مصالح عامه است به مشامشان نرسیده.^۳

۴. جمهوریخواهی به سبک غربی و سکولار: از جمله بازیهای که رضاخان به منظور انقراض قاجاریه و تمهید سلطنت استبدادی خویش به راه افکند، غائله «جمهوریخواهی» مصنوعی و استعماری در زمستان ۱۳۰۲ شمسی بود که ذکر آن در

۱. صوراسرافیل، ش ۱، ص ۶، سخنرانی ملک‌المستکلمین.

۲. رک، مژده طبع روزنامه قانون (نوشته ملکم) و معرفی آثار او در روزنامه صوراسرافیل، بترتیب: سال ۱، ش ۵، ص ۸ و شال ۱، ش ۱۲، ص ۸.

۳. اوراق تازه‌یاب مشروطیت...، ص ۵۸۸. محمد مهدی شریف کاشانی، از پیشگامان مشروطه، نیز همان روزها نوشت: «بعضی جوانهای مغرور لایشرط بی‌مبالات که مستعک آزادی به‌دستان آمده، می‌خواهند بکلی عوالمه شرع دین اسلام را متروک نمایند، و این خیالات در واقع صحیح نیست؛ چنانچه بعضی از مسلمانان واقعی جلوگیری دارند، چه در مجالس... و چه اعلانها (واقعات اتفاقیه...، ج ۱، ص هجده).

تواریخ و جراید مربوط به آن دوران آمده است.^۱ عجیب است که مشروطه‌خواهان تندرو صدر مشروطه نیز در کنار شعارها و تبلیغاتی که داشتند، برای تضعیف سلطنت قاجار، گهگاه این نغمه سنگم جمهوریخواهی - را نیز ساز می‌کردند. در این زمینه مدارک جالب توجهی وجود دارد که از آن جمله، می‌توان به مفاد رنجنامه مهم عضدالملک (نایب‌السلطنه متدین و وطن‌دوست احمدشاه) در اوایل مشروطه دوم به ثقة‌الاسلام تبریزی، مورخ ۲۵ شعبان ۱۳۲۷ق، اشاره کرد:

...اتفاقات و مشکلات هر روزی، نه به درجه‌ای است که بتوان شرح داد. هیچ قومی در زمان تغییر وضع، دچار این همه اشکالات نبود. مثلاً قوم انگلیس یا فرانسه روزی که با سلطان امرشان یکسره شد دیگر به آن سلطان، سالی یکصد هزار تومان ندادند که در ممالک خارجه صرف عیش و خوشگذرانی نماید. یا املاک خود را در مقابل پنج کرور به ملت واگذار کند؛ بدبخت ملت از نو پنج کرور به قرض خود بیفزاید! اینها کلاً قسمت این مردم بدبخت ایران است...

مستبد می‌شویم، بد؛ مشروطه می‌شویم بدتر. خدا گواه است با این مردم بی‌علم، مشروطه نخواهیم شد، سهل است به استبداد اولی نیز به قهقرا عودت نخواهیم کرد. خسرالذخایر والآخره ذلک هو الخسران المبین... قوم ایران، باید از عهده تمام اینها برآیند و دندشان نرم شود مالیات از دهات ویران و خراب و وارد خزانه عامره نمایند تا به مخارج لازمه داده شود! بحمدالله قوم رو براه است! چه نکردیم که فرانسه‌ها کردند؟! رولسیون نکردیم؟! به روی دولت نایستادیم؟! مشروطه نشدیم؟! پارلمان برپا نشد؟! کودتا نکردند؟! پارلمان ما را به توپخانه نیستند؟! بعد دوباره مجلس نگرفتیم؟! پادشاه را خلع نکردیم؟! پادشاه جدید انتخاب نکردیم؟! مجاهد نشدیم؟! آخر کاری، مجلس هیئت مدیره برپا نمودیم (مگر نمی‌دانید در فرانسه یکوقتی دیرکتوار^۲ بود^۳). پس، از اقوام سایر، یک نقطه عقب نمانده‌ایم! ولی... روح آنکه ملل سایر را به سر منزل سعادت رسانده در میان ما نیست، و آن: «اتفاق»، که ما نداریم! بحمدالله تعالی قوم رو براه است؛ متتهی از این یک قصور قوم، باید غمض عین بفرمایید!

ملل سایر در سایه این اتفاق، نجات یافتند؛ ما هم در سایه نفاق، به درک اسفل

۱. رک، حیات یحیی، ۳۲۵/۴-۳۲۶.

۲. دیرکتوار، هیئت مدیره حکومت فرانسه است که از ۵ برومر سال چهارم انقلاب (۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ م) تا ۱۸ برومر سال هشتم انقلاب (۹ نوامبر ۱۷۹۹ م) ادامه یافت و آن، مرکب از ۵ تن بود و به یاری دو مجلس «شورای قلم» و «شورای بانصد تن»، امور مملکت را اداره می‌کرد. ناپلئون بناپارت این حکومت را برانداخت.

خواهیم رفت و معنا و محققاً استقلال خود را از دست خواهیم داد! بسیار محتمل است که به این زودیها - تا روسها درست مسلط نشده‌اند - یک جمهوری هم سریعاً باشیم! رضا نمی‌دهیم چیزی در میان سایر اقوام باشد، حیف است ملت ایران از آن بهره نداشته باشد!^۱

این نکته نیز در خور ذکر است که، نقشه جمهوریخواهی رضاخانی، با قیام ملت ایران به رهبری شهید مدرس، درهم شکست و رضاخان (در بدترین اوضاع و شرایط عمر سیاسی خویش) به رودهن گریخت، و آنگاه در آن وضعیت حساس که احمدشاه نیز در پی عزل رضاخان از نخست‌وزیری بود، کسانی چون محمدعلی فروغی، سلیمان میرزا و معاضدالسلطنه (که از رجال و فعالان صاحبنام مشروطه بودند) در کنار چکمه‌پوشانی چون امیراحمدی، به حمایت از رضاخان برخاستند و او را از مرگ سیاسی نجات دادند.^۲

در زمینه همسوییهای فکری و عملی مشروطه‌خواهان سکولار با رژیم پهلوی، دامنه سخن و بحث، بسیار گسترده بوده و درباره هر یک از نکات یادشده می‌توان دهها سند و مدرک ارائه کرد که، مجال کوتاه این مقاله، اجازه طرح همه آنها را نداده و به همین مختصر اکتفا می‌شود.

آنچه گفتیم، ضمناً، مورد قبول و اعتراف مورخان و تحلیلگران سکولار معاصر نیز قرار دارد. دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان از دیکتاتوری رضاخانی، به عنوان «استبداد مدرن»^۳ نام برده و تصریح دارد که: کودتای ۱۲۹۹ «مورد استقبال روشنفکران ناسیونالیست متجدد قرار گرفت».^۴ احمد اشرف، مشروطه‌پزوه دیگر، با اشاره به نقش مؤثر روحانیون، تجار و دولتمردان در جنبش مشروطه، می‌نویسد:

روشنفکران، که غالباً از طبقه عمال دیوانی برخاسته بودند، خواهان رشد و توسعه و مدرنیزه کردن دستگاه حکومت بودند. تا دستگاه حاکمه استوار و پابرجا بماند و با تحولات دنیای جدید همساز شود، تا روزی که آنان به جای پدرانشان بر رأس قرار می‌گیرند بر دستگاهی امروزی حکومت کنند. رضاشاه در واقع، بسیاری از آرزوهای این گروه از روشنفکران عهد مشروطه را جامه عمل پوشاند و درست به

۱. مجموعه آثار... نقه‌الاسلام، صص ۳۲۷-۳۳۰. نیز رک. گزارش ایران - فاجاریه و مشروطیت، مخیر السلطنه، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۲. رک. خاطرات حاج عزالممالک اردلان، ص ۲۰۷. اردلان، خود از یاران و همراهان سوسیالیست سلیمان میرزا و سیدمحمدصادق طباطبایی است.

۳. دولت و جامعه در ایران... ترجمه حسن افشار، ص ۴۰۵.

۴. همان، ص ۳۰.

همین سبب هم بود که در آغاز کار، بسیاری از بازماندگان رهبران مشروطه او را باری کردند.^۱

نظیر همین اعتراف را، شاهرخ مسکوب نیز در داوری خود راجع به روشنفکران سکولار عصر پهلوی (که در اهداف کلی، دنباله رو روشنفکران سکولار عصر مشروطه‌اند) دارد. وی با اشاره به مجلهٔ ایرانشهر (که آغاز انتشار آن با سالهای کودتای رضاخانی، مقارن بود و بر روی جلد خود، تصاویر مربوط به ایران باستان را چاپ می‌کرد) می‌نویسد:

این میهن پرستی که با کوله‌باری از فرّوهر تخت جمشید و خسرو انوشیروان است در بسیاری از کسان، آمیخته با احساسات ضد عرب و گاه مخالف اسلام جلوه می‌کند. شاعران و نویسندگانی چون پورداد و هدایت را می‌توان زبان دل و از جمله سخنگویان، و سردار سپه را دست آئین و کارپرداز این میهن پرستان دانست؛ دستی که در بنای ایران نوین، سفت کاری را می‌دانست اما کمی بعد، به علت خودکامگی در نازک کاری این بنای تازه واماند.^۲

مسکوب، همسویی و همکاری روشنفکران (سکولار و دین ستیز) عصر پهلوی را با رضاخان، می‌پذیرد ولی خشونت و خودکامگی رضاخان را مسئله‌ای جدا از این همکاری، و عارضه و خاصه‌ای مربوط به شخص رضاخان، قلمداد می‌کند. معمولاً اقدامات سخت و خشن را که در عصر پهلوی اول، به بهانهٔ انجام (به اصطلاح) پیشرفته‌ها و ترقیات سیاسی - اجتماعی - فرهنگی، بر ضد باورها و سنن دینی و ملی مردم ایران صورت گرفت، به روحیهٔ خشن و دیکتاتورمآبانهٔ شخص رضاخان نسبت می‌دهند، و شاهرخ مسکوب نیز در تحلیل فوق، بر همین نمط مشی کرده است. در حالی که این تحلیل، تحلیلی دقیق (و لاف‌ل، عمیق و جامع) نبوده و نوعی سطحی‌نگری به قضایای تاریخی، و غفلت یا تغافل از ابعاد و عوامل اصلی فاجعه است.

درست است که رضاخان، شخصاً عنصری دژ آگاه و خشن بود، اما اولاً باید دید عمده‌تاً چه کسانی (جز روشنفکران دمکرات و سوسیالیست نظیر سلیمان میرزا) نردبان صعود او به مسند نخست وزیری و سپس تخت سلطنت شدند و پس از صعود نیز چه کسانی (جز فروغی‌ها، داورها، تیمورتاش‌ها، علی‌اصغر حکمت‌ها و متین دفتری‌ها)

۱. چهار روایت از انقلاب مشروطه، احمد اشرف، مندرج در: ایران‌نامه، ویژه مشروطیت، مرداد ۱۳۷۳.ش. نیز رک، رسولزاده... حسین آبادیان، صص ۴۴-۴۶.
 ۲. مجلهٔ ایران‌نامه، ش ۳، سال ۱۳۷۳، ص ۲۸۷.

توجهگر و مُجری دستورات او گردیدند؟^۱ ثانیاً و نکته اساسی اینجاست - توهین و خشونت‌های در نوشته‌ها و سروده‌های امثال یحیی دولت‌آبادی و کسروی نسبت به افکار، احساسات و عقاید اسلامی ملت مسلمان ماموج می‌زند، دست کمی از توهین و خشونت «سیاسی - نظامی» چکمه‌پوشان رضاخانی و به اصطلاح «خونتای نظامی» او، ندارد و سخن آقای مسکوب که دسته اول را «زبان سخنگو» و رضاخان را نیز «دست آهنین و کارپرداز» وطن پرستی ضد اسلامی خوانده کاملاً درست است.

ثالثاً مکتب و فرهنگی که رضاخان مأموریت داشت در ایران پیاده کند (و امثال کسروی و پورداود نیز هریک به سبک خود، مروج و مبلغ آن بودند) با فرهنگ چهارده‌قرنه ایرانی مسلمان، تضاد اساسی و سازش‌ناپذیر داشت و با توجه به مقاومت استوار توده‌های ملت به رهبری روحانیت در برابر هجوم به اسلام (که نمونه‌های آن را در جنبش تنباکو، قیام گوهرشاد، نهضت ۱۵ خرداد و انقلاب بهمن ۵۷ دیده‌ایم)، جز با آهن و آتش نمی‌شد و نمی‌شود مکتب و فرهنگ ضد اسلامی را بر این کشور حاکم ساخت.^۲ در معنی، اگر پورداود و کسروی یا همفکرانشان جای رضاخان می‌نشستند، دو راه بیشتر نداشتند: یا باید در برابر اراده قاطع هموطنان خویش (مبنی بر حفظ میراث فرهنگ و تمدن اسلامی، و حاکمیت اصول و احکام دینی) تسلیم می‌شدند، و یا همچون رضاخان به سرکوب و حشیمانه ملت می‌پرداختند، و راه سومی هم وجود نداشت.^۳ بنابراین، دیکتاتوری و خشونت‌های که در عصر پهلوی اول (و به شکلی دیگر، در زمان محمدرضا) اعمال شد، لازمه ذاتی «تحمیل» فکر و فرهنگی بود که دستور آن از غرب رسیده بود و حیاتش را در مرگ ایمان و باورهای مقدس ملت مسلمان ایران می‌جست. می‌توان (بلکه می‌باید) دامنه بحث را از حدود روابط و مناسبات جناح تندرو و سکولار مشروطه با رژیم پهلوی فراتر برده و آن را دامنه و ژرفایی وسیعتر بخشید:

۱. چندی پیش از تأسیس سلطنت پهلوی نیز، زمانی که بلشویک‌های وابسته به روسیه کمونیست، پس از کودتا علیه میرزا کوچک‌خان و اشغال رشت، علیه حجاب و تعاتز و احکام مسلم اسلامی تبلیغات و تظاهرات به راه افکندند، با توهنی محکم باوان مسلمان و عقیف آن دیار روبرو شدند، که شرح جالب آن را می‌توان در روزنامه خاطرات عین‌السلطنه (ج ۷، ص ۵۷۱۸) دید و خواند.

۲. چنانکه دکتر پرویز ناتل خانلری، با آن سوابق دیرین کار فرهنگی و ادبی در مجله سخن با صادق هدایتها، به روزگاری که وزیر فرهنگ اسدالله علم شد در مذاکرات هیئت دولت راجع به قیام اسلامی ملت در سال ۲۲، با خشونت نام (درخور چکمه‌پوشان ارتش شاه)، حمله و هجمه تند به هموطنان مسلمان خویش را امضا کرد!

همدلی و همخوانی دکتر خانلری - در آن شرایط حساس - با رژیم ستمشاهی، آنچنان بر مرحوم جلال آل‌احمد گران آمد، که تفریط خانلری در ابتدای جناب اول کتابش: «زن زیادی» را، با غیظ بسیار برداشته و حساب دوست قدیمش را در مقدمه‌ای که درخور قدر بلند شاعر نبود (مجله اندیشه و هنر، سال اول) رسید (برای شرح ماجرا، رک، از چشم برادر، شمس الاحمد، صص ۲۹۴-۳۰۰).

همسویی فکری و همکاری عملی جناح مزبور با استراتژی استعمار در طول مشروطه اول و دوم. همسویی یادشده، به راستی عجیب و معنی‌دار است: در صدر مشروطه، که سیاست دولتی عاقد قرارداد ۱۹۰۷ (بویژه، انگلیسیها) مقتضی بسط دامنه «آشوب و هرج و مرج» در ایران بود تا بهانه اشغال کشور توسط قشون آن دو در شمال و جنوب این سرزمین فراهم شود، تقی‌زاده و یارانش پیوسته به دنبال ایجاد اغتشاش و بحران مصنوعی در کشور بودند، و متقابلاً در آستانه کودتای ۱۲۹۹ نیز که استراتژی لندن خواهان «تمرکز قدرت» سیاسی و نظامی در دست یک عنصر برکشیده استعمار بود، اینان با شعار لزوم «دیکتاتوری مؤثر»! به استقبال این سیاست جدید رفتند!

همخوانی سیاست جناح «تندرو و سکولار» با «استراتژی» استعمار

اصولاً زمانی که حوادث و رویدادهای مختلف و متنوع کشورمان را، از طلوع مشروطه (۱۳۲۴ق) تا استقرار رژیم دیکتاتوری پهلوی (۱۳۴۴ق/۱۳۰۴ش) با نگاهی کلان از نظر می‌گذرانیم، سیاست کلی استعمار را دارای مراحل و موافق زیر می‌بینیم که (در عین تنوع و اختلاف) همگی به مثابه رشته‌تسبیح به هم متصل‌اند:

۱. عقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس بین لندن و پترزبورگ (با پادرمیانی و وساطت روحیلدهای لندن)، و دامن زدن سفارتخانه‌های آن دو کشور (از طریق گوناگون) به آشوب و اغتشاش در ایران و تضعیف حساب‌شده دو قطب «مرجعیت دینی» و «سلطنت مرکزی»، به منظور تشکیل حکومتی مختلط و متشکل از عناصر وابسته به استعمار روس و انگلیس.

این نقشه که متناسب با قرارداد ۱۹۰۷، تهیه و تنظیم شده بود، با فتح تهران، خلع محمدعلیشاه، اعدام شیخ فضل‌الله نوری، و استقرار دولتی متشکل از سردار اسعد دوم بختیاری و سپهدار تنکابنی (که بترتیب دارای پیوندهای استوار با همسایه جنوبی و شمالی ایران بودند) در ۱۳۲۷ قمری، صورت عمل به خود گرفت، و البته ابتکار عمل، در آن، بیشتر با انگلیسیها و ایادی آنها بود. چنانکه در بحثهای گذشته بتفصیل دیدیم، از میان ۲۲ تن اعضای هیئت مدیره انقلاب (که پس از فتح تهران تشکیل شده و به عنوان قائم‌مقام مجلس شورا، رتق و فتق امور کشور را به عهده داشت)^۱ و نیز هیئت قضات

۱. شامل ۱۲ تن به نامهای محمدولی‌خان سپهدار اعظم/سپهسالار بعدی، علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری دوم، صنیع‌الدوله، تقی‌زاده، وثوق‌الدوله، ابراهیم حکیم‌الملک، مستشارالدوله، عبدالحسین سردار محبی، میرزا سلیمان‌خان میکده، سید نصرالله نقوی، حسینقلی‌خان نواب، میرزا احمدعلی‌خان تربیت (شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۰۴، ۳).

دادگاه عالی انقلاب (که رأی به اعدام شیخ فضل‌الله نوری داد)،^۱ صرف‌نظر از کسانی نظیر سردار اسعد دوم و صنیع‌الدوله و علی‌محمدخان مجاهد که پیش از کودتای ۱۲۹۹ مردند یا کشته شدند، افراد زیاد و شاخصی چون: تقی‌زاده، جعفرقلی‌خان سردار بهادر (سردار اسعد سوم بعدی)، ابراهیم حکیم‌الملک (حکیمی بعدی)، مستشارالدوله، سید نصرالله تقوی، حسینقلی‌خان نواب، میرزا محمدعلی‌خان تربیت، میرزا محمد نجات، نصرالله‌خان خلعتبری اعتلاء‌الملک، وحیدالملک شیبانی و میرزا سلیمان میکده، پس از کودتای رضاخانی و تأسیس سلطنت پهلوی به انواع گوناگون صاحب نقش بوده‌اند.

۲. استراتژی استعمار، بعد از طی مرحله اول، خاتمه بخشیدن به نفوذ و جولان عناصر «مردمی» و «مستقل» جنبش مشروطه‌خواهی (نظیر آخوند خراسانی و ستارخان) بود، یعنی تصفیه عرصه سیاست از نفوذ و دخالت کسانی که (بحق) خود را در پیشبرد جنبش مشروطه، صاحب حق و نقش انگاشته و به طور طبیعی، تاخت و تاز گروه تندرو و سکولار را بر نمی‌تافتند. هدف از این تصفیه سیاسی، متمرکز ساختن قدرت حکومتی در دست عناصر «مرعوب» یا «مجدوب» استعمار بود. این نقشه نیز با ترور سید عبدالله بهبهانی، مسموم ساختن آخوند خراسانی، ترور نافرجام سید حسن مدرس، انزوای سید محمد طباطبایی و سید عبدالحسین لاری و آقاجفی اصفهانی و حاج آقا نورالله اصفهانی و... و نیز تبعید محترمانه ستارخان و یاران مجاهدش (به اشاره و فشار دولتین عاقد قرارداد ۱۹۰۷) از پایگاه قدرت خویش (تبریز) و ضرب و شتم و خلع سلاح آنان در پارک اتابک تهران (توسط پیرم و سردار اسعد)، انجام گرفت و سپس در قالب بستن مجلس دوم (با پیشنهاد وثوق‌الدوله، قبول هیئت دولت، تصویب ناصرالملک، اجرای پیرم^۲ و تأیید آشکار یا ضمنی دو همسایه سلطه‌جوی در جریان اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه تزاری) ادامه و تکمیل یافت.

در دولتی که حکم به خلع سلاح مجاهدان داد، حسینقلی‌خان نواب وزیر خارجه، حکیم‌الملک وزیر مالیه، و فرمانفرما وزیر داخله بود.^۳ کابینه‌ای نیز که حکم به بستن مجلس دوم و پراکندن آزادی‌خواهان داد، وثوق‌الدوله وزیر خارجه و محمدعلی فروغی

۱. شامل افراد دهگانه زیر: شیخ ابراهیم زنجانی، میرزا محمد نجات، جعفرقلی‌خان سردار اسعد بختباری سوم، سید محمد امامزاده (که معترضانه جلسه را ترک کرد)، نصرالله‌خان خلعتبری اعتلاء‌الملک، جعفرقلی یکی از ساکنین استانبول، عبدالحسین‌خان شیبانی و وحیدالملک، عبدالحمیدخان یمن نظام، میرزا علی‌محمدخان تربیت، احمدعلی‌خان مجاهد عمیدالسلطان برادر سردار محبی (شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۰۴:۳).
۲. شیخ محمد خیابانی، س. علی آذری، صص ۲۵-۲۶.

۳. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، زاوش، صص ۱۸۵-۱۸۶.

وزیر مالیه بود. همچنین در همین کابینه بود که وثوق‌الدوله لزوم تشکیل «حکومت مقتدر» را مطرح ساخت^۱ و دکترین وی، از سوی روس و انگلیس با حسن استقبال روبرو شد. چنانکه، نطق تهدیدآمیز ادوارد گری (وزیر خارجه وقت انگلیس و عاقد قرارداد ۱۹۰۷) در همان ایام در پارلمان لندن مبنی بر اینکه: «باید یک حکومت ثابت و مستحکم مقتدر بانفوذ در ایران برقرار» کرد «که از تزلزل دائمی و مقهوریت مصون باشد»^۲ دقیقاً منشور سیاست استعمار در آن مقطع بود.

۳. مرحله سوم استراتژی استعمار، با جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و ورود غیرقانونی ارتش متفقین به کشورمان آغاز شد. در این مرحله حساس از تاریخ خاورمیانه و ایران، هدف دشمنان استقلال و آزادی کشورمان، تکمیل و توسعه مواد قرارداد ۱۹۰۷ بود که با عهدنامه سرّی مارس ۱۹۱۵ بین دولتین، یک سال پس از شروع جنگ جهانی، صورت گرفت و در پی آن، با فشار شدید لندن و پترزبورگ رجال مستقل ملی وقت همچون میرزا حسن مستوفی و میرزا حسن مشیرالدوله پیرنیا که در برابر مظالم دولتین مقاومت نشان داده بلکه با آلمان سر و سرّی داشتند، برکنار شدند و جای آنها را عناصر مرعوب یا مجذوب استعمار نظیر عبدالحسین فرمانفرما، سپهسالار تنکابنی و وثوق‌الدوله گرفته و به تحکیمات دولتین مبنی بر اخراج عناصر ناوابسته به روس و انگلیس (نظیر مستشاران سوندی ژاندارمری) از دوائر حکومتی ایران، و تشکیل کمیسیون مختلط از مستشاران روسی و انگلیسی برای کنترل مالیه ایران جامه عمل پوشاندند.

سپهسالار تنکابنی، در نخستین گام، مخیرالسلطنه حاکم فارس را که تسلیم مطلق در برابر تحکیمات کنسول انگلیس در شیراز را بر نمی‌تافت، با فشار انگلیسیها از حکومت عزل کرد و به خدمت ۷ تن از مستشاران سوندی در ژاندارمری ایران (که در کشاکش متفقین و دول محور، به تبعیت از میهن‌دوستان ایرانی، جانب آلمان را گرفته بودند) از کار برکنار ساخت.^۳ دو هفته بعد نیز به دعوت ژنرال باراتوف (فرمانده کل قوای متجاوز روس در ایران) به قزوین رفت و رژه نیروهای تزاری و همچنین ضیافت ژنرال (که به افتخار سپهسالار تشکیل یافته و وزرای مختار دولتین عاقد قرارداد ۱۹۰۷ در آن حضور داشتند) شرکت جست. نیز به اشاره روسها، حکومت مناطقی چون اصفهان، یزد، کاشان، گلپایگان و... را (که طبق قرارداد ۱۹۰۷ و تکمله سرّی آن در ۱۹۱۵، جزو مناطق نفوذ روسیه محسوب می‌شد) به ظل‌السلطان و نهاد که آن ایام به پایتخت روسیه

۱. خاطرات سید علی محمد دولت‌آبادی، ص ۳۸. ۲. زندگی طوفانی، ص ۴۶۱.

۳. سیمای احمدشاه، شیخ‌الاسلامی، ۸۵/۱.

رفته و به طور خصوصی با تزار دیدار و گفتگو کرده و آستان تعهدات بسیاری نسبت به آنها شده بود (فرزند ظل‌السلطان، صارم‌الدوله، که در قرارداد بعدی ۱۹۱۹ نیز یکی از ۳ رکن دولت وثوق‌الدوله شمرده می‌شد، در همین کابینه سپهسالار تنکابنی وزیر خارجه بود).

مهم‌تر از همه اینها، مراسله سفارتین روس و انگلیس به دولت ایران بود که اشعار می‌داشت از این پس، باید همه عایدات و مخارج دولت ایران اعم از هزینه‌های نظامی و غیرنظامی قبلاً به تصویب کمیسیون مختلطی که از سوی دولتین تعیین می‌شود برسد و سپس اجازه پرداخت آنها صادر گردد. «قبول این تقاضا در نظر ملت ایران» به نوشته مورخ‌الدوله سپهر- «به منزله قبول تقسیم ایران و خاتمه رژیم سلطنتی به‌شمار می‌رفت و به همین دلیل احمدشاه از توشیح اختیارات کمیسیون مزبور امتناع ورزید...»^۱ کمیسیون مزبور، از یک عضو روسی، یک عضو انگلیسی، و دو عضو ایرانی تشکیل می‌شد، که اعضای ایرانی آن، عبارت بودند از: ۱. محسن‌خان امین‌الدوله (پسر دایی وثوق‌الدوله، و پدر دکتر علی امینی معروف امضاکننده قرارداد مشهور کنسرسیوم پس از کودتای ۲۸ مرداد). ۲. تیمورتاش، وزیر دربار مقتدر و مشهور رضاخان.^۲ گفتنی است که، دولتین عاقد قرارداد قبلاً درخواست تشکیل این کمیسیون را با نخست‌وزیر پیشین (فرمانفرما) نیز در میان گذاشته بودند، ولی فرمانفرما (با همه انگلومانی) زیر بار امضای چنین کمیسینی نرفته و استعفا داده بود، ولی سپهسالار تنکابنی (فاتح تهران و تجدیدگر مشروطه) با قید «فرس ماژور»، آن را امضا کرد.

خواست دیگر عاقدین قرارداد ۱۹۱۵، تشکیل ارتشی زیر نظر افسران و فرماندهان انگلیسی در مناطق جنوبی ایران با عنوان پلیس جنوب S.P.R و متقابلاً ایجاد قشونی به عنوان دیویزیون قزاق (تحت اداره مستقیم روسها و به خرج ایرانیها) در شمال این کشور بود که عملاً در زمان جنگ جهانی اول انجام گرفت و مشکلات زیادی برای دولت و ملت ایران آفرید.^۳

۴. مرحله بعدی سیاست استعمار (بریتانیا)، با «فروپاشی امپراتور روس تزاری» (۱۹۱۷) آغاز گردید که بر اثر فتوحات برق‌آسای آلمان و یلپلم (رایش دوم) در خاک

۱. ایران در جنگ بزرگ، صص ۳۶۵-۳۶۶.

۲. سیمای احمدشاه، شیخ‌الاسلامی، ص ۸۹؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دروه رضاشاه، علی‌اصغر زرگر، ترجمه کافه بیات، ص ۱۳۶؛ روزگار و اندیشه‌ها، مشفق کاظمی، ۲۴۱/۱.

۳. درباره مفاد عهدنامه سوزی ۱۹۱۵ روس و انگلیس، و سیاستهای شیطان‌ی و تجاوزطلبانه آن دو به کشورمان در طول جنگ جهانی اول، و ماجرای کمیسیون مختلط و اقدامات سپهسالار تنکابنی، رک، سیمای احمدشاه، شیخ‌الاسلامی، ۸۲-۸۹؛ زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، صص ۲۲۶-۲۴۱.

روسیه و نیز وقوع انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷ در آن کشور انجام گرفت، و عرصه وسیع و زرخیز آسیا را از سخت‌ترین رقیب بریتانیا حالی نمود. در پی این حادثه، سیاست خارجی رسمی انگلستان، از «تجزیه» ایران بین لندن و پترزبورگ (که در پوشش قرارداد ۱۹۰۷، و توسط سِر ادوارد گری، انجام و اداره می‌شد)، به تلاش جهت «بلع کامل و انحصاری» ایران توسط بریتانیا در قالب قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله - کاکس (مبنی بر تحت‌الحمایگی ایران، و اداره مالیه، قشون و فرهنگ این کشور توسط مستشاران انگلیسی) تغییر جهت داد.

عامل و مُجری (به اصطلاح) ایرانی این سیاست استعماری، و ثوق‌الدوله، وکیل و وزیر مکرر دوران مشروطه اول و دوم بود و از همراهی و همکاری کسانی چون سید ضیاءالدین طباطبایی (موجد کودتای ۱۲۹۹ شمسی) مشارالملك و تیمورتاش (وزیر دربار مقتدر و مشهور بعدی رضاخان) برخوردار بود. ناصرالملك، نایب‌السلطنه عصر مشروطه، نیز احمدشاه جوان و مرعوب را به تسلیم شدن در برابر قرارداد ۱۹۱۹ و ترک مقاومت در مقابل دیپلماسی مهاجم لندن فرا می‌خواند. گفتنی است چندی بعد از این تاریخ نیز (به تصریح دکتر مصدق در مجلس شورای ششم، ۲۹ و ۳۰ شهریور ۱۳۰۵ ش) محمدعلی فروغی میلیونها تومان خسارت ادعایی انگلیسیها در قرارداد ۱۹۱۹ و جز آن را پذیرفت که به آنان پیردازد.^۱

بر لیست مشابهتها و همخوانیهای عملی و ثوق‌الدوله و رضاخان، می‌توان موارد زیر را نیز متذکر شد:

الف) تشکیل قشون متحدالشکل: از جمله اقدامات رضاخان، تشکیل قشون متحدالشکل در ایران (و به همین منظور: قلع و قمع ایلات و عشایر) بود. تشکیل قشون متحدالشکل در ایران چیزی بود که مدت‌ها پیش از آن تاریخ، و ثوق‌الدوله در قالب اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به دنبال آن بود.^۲ با این تفاوت که رضاخان قشون متحد ایران را صورتاً تحت اداره صاحب‌منصبان (مستبد و خون‌آشام) «ایرانی» قرارداد، ولی قشون متحدالشکل و ثوق‌الدوله قرار بود صورتاً و معنأ تحت امر کُئل‌های (استعمارگر و متبخر) «انگلیسی» خدمت کند. در معنی، ارتش ایران در زمان و ثوق‌الدوله، یک درجه از ارتش زمان رضاخان، استعماری‌تر و ضد مردمی‌تر بود!

ب) ایجاد مجالس شورای فرمایشی: دخالت رضاخان در انتخاب نمایندگان مجلس، و فرمایشی کردن مجلس شورا، از جمله اقداماتی است که تاریخ، در شمار سیئات مهم وی

۱. برای اظهارات دکتر مصدق، رک: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، صص ۱۲۹-۱۵۲ و ۱۹۴.
 ۲. قرارداد ۱۹۱۹ و تشکیل قشون متحدالشکل در ایران، کاوه بیات، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم، صص ۱۲۵-۱۴۰.

ثبت کرده است. پیشقراول رضاخان، اما، در این اقدام سوء، شخص و ثوق‌الدوله بود که به منظور تشکیل یک مجلسی فرمایشی که فلسفه وجودیش چیزی جز تصویب قرارداد ننگین ۱۹۱۹ نبود، در انتخابات مجلس چهارم دخالت کرد و با زور و تزویر وکلای مورد نظر را از صندوق بیرون آورد و دستکاری دولت در انتخابات را به صورت عام و آشکار - در کشورمان بنیان گذارد.^۱ چنانکه همین پیشقراولی را در موضوع لباس متحدالشکل و تغییر البسه ایرانی به فرنگی نیز می‌بینیم. ابراهیم صفایی به مناسبت تصویب قانون اتحاد شکل در جلسه ۶ دی‌ماه ۱۳۰۷ شمسی مجلس هفتم، و تأیید و ثوق‌الدوله از این قانون می‌نویسد:

و ثوق خود قبلاً هنگامی که از سفر اول اروپا برگشته بود، لباس متحدالشکل یعنی کت و شلوار می‌پوشید و کراوات هم به کار می‌برد و تغییر لباسهای گوناگون بلند و بيقواره [۱۹] و غالباً زشت [۲۰] قدیمی را کاری بایسته می‌دانست. او کلاه پهلوی نیز بر سر نهاد.^۲

۵. آخرین مرحله استراتژی استعمار بریتانیا در سالهای پس از مشروطه، که در واپسین سال از دهه دوم قرن بیستم انجام گرفت، ایجاد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، و قبل از آن، تشکیل کمیته «آهن» (یا «زرگنده») متشکل از کسانی چون ژنرال آبرونساید، کلنل اسمارت، سید ضیاءالدین طباطبایی، محمود جم، میرزا کریم‌خان رشتی، عدل‌الملک دادگر و میرزا حسن‌خان مشار‌الملک، محمود جم، عدل‌الملک دادگر، میرزا کریم‌خان رشتی، سید محمد تدین بود.^۳ تا آنچه را که بنا بود از طریق قرارداد ۱۹۱۹ و به دست و ثوق‌الدوله انجام گیرد ولی به علت منفوریت شدید قرارداد و عمال آن نزد مردم ایران، قابل اجرا نبود - به دست همان‌گونه افراد (و در پوشش لغو‌ظاهری و «ریاکارانه» قرارداد) جامعه عمل ببوشد، که چنین نیز شد...

در مورد کودتای سوم اسفند، و ارتباط و پیوند سیاسی - تاریخی آن با توطئه‌های پیشین استعمار در ایران، باید به چند نکته توجه داشت:

اولاً کودتای مزبور در ایران و تهران موفق نمی‌شد، اگر دولتی که در آستانه کودتا زمام امور را به عهده داشت (یعنی کابینه سپهدار اعظم رشتی، از مشروطه‌خواهان شاخص و قدیمی، مشهور به کابینه «محلل») با سستیها و اهمالهای «بودار و مسئله انگیز»ش، عملاً راه را بر وقوع پیروزمندانة کودتای حوت ۱۲۹۹ نمی‌گشود. گفتنی است در کابینه محلل،

۱. خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، مقدمه غلامحسین مصدق، صص ۱۵۹-۱۶۰.

۲. و ثوق‌الدوله ۱۲۵۴-۱۳۲۹، پژوهش و نگارش ابراهیم صفایی، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۳. رک، تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۳۰۸؛ دولت و جامعه در ایران...، ص ۱۵۲.

میرزا سلیمان میکده (پدرزن مهدی ملکزاده) وزیر عدلیه، امیرنظام همدانی (ندیم رضاخان) وزیر جنگ، وحیدالملک شیبانی (عضو محکمه اعدام شیخ نوری) وزیر معارف بودند.^۱ ثانیاً تا زمانی که سردار استاروسلسکی (فرمانده روسی قزاقخانه، دوست احمدشاه، و مخالف سرسخت با قرارداد ۱۹۱۹) با مکر و حيله و فشار انگلیسیها از کار برکنار نشد، زمینه برای اجرای کودتای ۱۲۹۹ به دست رضاخان فراهم نگردید.

افزون براین، توجه و دقت در هویت و سوابق کسانی که پیش از سید ضیاء (یا همزمان با او) برای تصدی رهبری کودتا نامزد شدند، گویای بسی نکته‌هاست: سردار اسعد سوم نخستین کسی بود که برای اجرای کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ نامزد حمله به تهران شد، ولی اختلاف و مشاجره‌ای که بین سران بختیاری بر سر فرماندهی اردوی چند هزار نفره بختیاری درگرفت، نیروهای آنها را که در اصفهان گرد آمده بودند، پراکنده ساخت و نتیجتاً نقشه اجرای کودتا به دست آنان عملاً به هم بخورد.^۲ فرد دیگری که رهبری کودتا به وی پیشنهاد شد، سپهسالار - تنکابنی (یکی از دو فاتح بزرگ تهران و عضو هیئت مدیره انقلاب مشروطه) بود. چنانکه دیدیم، او نیز از کاندیداهای اولیه انگلیس برای رهبری کودتا بود که سید ضیاء با او مطرح ساخت و نزدیک بود سپهسالار بپذیرد، ولی وقتی بی برد که خود سید هم می‌خواهد در کابینه حضور داشته باشد پیشنهاد را با تحقیر رد کرد و در نتیجه سید ضیاء ناگزیر شد خود رهبری کودتا را بر عهده گیرد.^۳

کودتای سوم اسفند، آخرین حلقه سیاست استعماری لندن در آغاز دهه سوم از قرن بیستم بود، که در نتیجه آن، رضاخان پله پله از نردبان قدرت بالا رفت، و سردار سپه، وزیر جنگ، نخست‌وزیر و فرماندهی کل قوا شد و نهایتاً بر تخت سلطنت دیکتاتوری تکیه زد و با خلع احمدشاه و تأسیس سلسله وابسته پهلوی (به کمک و تأیید مستقیم و غیرمستقیم بریتانیا)، به اجرای فرامین و خواسته‌های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی دیرین لندن در ایران اسلامی شیعیه پرداخت، که پیش از این، رئوس آن را برشمردیم.

در این مرحله نیز، تاریخ، آکنده از همکاری مشروطه‌خواهان سکولار با رضاخان است: در نخستین کابینه سردار سپه (۳ آبان ۱۳۰۲)، معاضدالسلطنه پیرنیا وزیر عدلیه، فروغی وزیر خارجه، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل کفیل وزارت داخله، جم وزیر مالیه،

۱. دولتهای ایران در عصر مشروطیت. زاوش، صص ۱۵۰-۱۵۲.

۲. رک، تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ۱۴۳/۱-۱۴۴.

۳. رک، شرح زندگانی من... عبدالله مستوفی، ۲۰۲/۳-۲۰۵؛ تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، علمی، ۱۳۷۴.

سلیمان میرزا وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، و عزالممالک اردلان وزیر فواید عامه و تجارت، و سرلشکر خدایارخان وزیر پست و تلگراف بود و معاونت رئیس‌الوزرا را نیز عدل‌الملک دادگر به عهده داشت.^۱

معاضد، فروغی، صوراسرافیل و جم در کابینه بعدی رضاخان (فروردین ۱۳۰۳) نیز ابقا شدند^۲ و در کابینه سوم سردار سپه (۸ شهریور ۱۳۰۳) سرو کله تیمورتاش و جعفرقلی‌خان سردار اسعد سوم هم به ترتیب: به عنوان وزیر فواید عامه و تجارت و وزیر پست و تلگراف، در کابینه پیدا شد.^۳ در کابینه چهارم (۱۷ مرداد ۱۳۰۴) نصرت‌الدوله به عنوان وزیر عدلیه، میرزا حسن مشار به عنوان وزیر خارجه و قوام‌الدوله صدری به عنوان وزیر داخله وارد شدند و فروغی و تیمورتاش و سردار اسعد نیز به ترتیب: وزارتخانه‌های مالیه، فواید عامه و پست و تلگراف را عهده‌دار بودند.^۴

همزمان با ارتقای رضاخان به سلطنت نیز، نخستین کابینه توسط فروغی تشکیل شد که عنوان کفیل ریاست وزرا را داشت و پستهای وزارت خارجه و داخله و پست و تلگراف، به ترتیب: به حسن مشارالملک، عدل‌الملک دادگر و سردار اسعد سوم بختیاری واگذار گردید.^۵

بحث در اینکه مشروطه، چگونه و چطور زمینه را برای استقرار رژیم پهلوی فراهم کرد، مجال گسترده‌ای می‌طلبد؛ اجمالاً اشاره می‌کنیم که طیف غربگرای مشروطه‌خواهان، عملاً دو چیز را در ایران، نیمه‌جان کرد: ۱. سلسله قاجار؛ ۲. روحانیت شیعه که اگر آن دو چیز این‌گونه نیمه‌جان نشده بود، سخت بعید می‌نمود که یک قزاق و یک روزنامه‌نگار (رضاخان سوادکوهی و سید ضیاء‌الدین طباطبایی) به مدد اجنبی بر کشورمان مسلط شوند.

الف) سلسله قاجار: این سلسله بافت استبدادی داشتند، اما (همچون خاندان پهلوی) بافت استعماری نداشتند و به‌رغم عیوب بسیارشان، گهگاه مقاومت‌هایی نیز در برابر همسایگان سلطه‌جوی ایران از خود نشان می‌دادند و احیاناً از راه ایجاد یا تشدید تضاد میان قدرتهای خارجی، راه تخلصی برای خود و کشورشان می‌جستند.

ذیلاً به برخی از این اقدامات اشاره می‌کنیم:

۱. درگیری سخت محمدشاه قاجار و فرزندش ناصرالدینشاه با انگلیسیها بر سر هرات و افغانستان که به اشغال موقت جنوب ایران و تجزیه مناطق غربی آن از کشورمان انجامید و ناصرالدینشاه (در دستخطی که هم اینک از وی در موزه لندن وجود دارد)

۱. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، ص ۱۸۶.

۲. همان: ص ۱۸۷.

۳. همان: ص ۱۸۸.

۴. همان: ص ۱۸۹.

۵. همان: ص ۲۰۱.



محمدعلیشاه در زمان سلطنت | ۲۲۳۶-۱۱

نوشت: «از این مرحله، تا قیامت خواهم سوخت»^۱ و در همین زمینه: مشاجره شدید ناصرالدینشاه با سفیر مغرور انگلیس، مستر موره^۲ و نیز کینه شدید لرد گرزن به ناصرالدینشاه.^۳

۲. تلاش محرمانه ناصرالدینشاه، بویژه در اواخر عمر، برای اتحاد سیاسی - نظامی -

۱. برای دستخط مزبور، رک، خاطرات وحید، ش ۲۶، از ۱۵ آبان تا ۱۵ آذر ۱۳۵۲، ص ۱۸. پیرامون مقاومت ناصرالدینشاه در برابر انگلیسیها رک، عصر یخبوری یا تاریخ امتیازات در ایران، ابراهیم تیموری، صص ۱۳-۲۲.
۲. سیاستگران دوره قاجار، خان ملک ساسانی، ۳۲/۱-۳۸: شرح حال رجال ایران... مهدی بامداد، ۴۱۷/۲-۴۲۱.
۳. برای نامه‌های متبادله بین ایران و انگلیس در آن کشاکش، رک، ماجرای دولت انگلیس و میرزاهاشم‌خان، به کوشش محمود غروی.
۳. رک، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، محمود محمود، ۹۸/۸، پاورقی ۱.

اقتصادی با آلمان بیسمارک بر ضد روس و انگلیس،^۱ و ادامه خط ارتباط با آلمان در زمان جانشینان وی: مظفر الدینشاه،^۲ محمدعلیشاه^۳ و احمدشاه.^۴

۳. تلاش مخفیانه ناصرالدینشاه برای استمداد از آمریکا (به‌رغم روس و انگلیس) برای آبادی ایران^۵ (با آمریکای امروزی اشتباه نشود).

۴. مخالفت ناصرالدینشاه و جانشینان او با انجمنهای فراماسونری^۶ و نیز فِرَقِ ضالّه بابی و بهایی.^۷

۱. ر.ک. پنجاه نامه تاریخی...، صص ۸۶-۸۷؛ اسناد نویافته، ص ۱۸۱ و ۱۸۵؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، آدمیت، ۱۰۹۱؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، صص ۱۷۵-۱۷۶؛ خاطرات سیاسی مورخ الدوله سپهر، صص ۲۰۷-۲۰۸؛ تاریخ معاصر ایران، کتاب ششم، پاییز ۷۳، صص ۲۳۷-۲۳۸؛ دریانوردی ایرانیان، رائین، صص ۷۲۵-۷۲۶ (استمداد از آلمان برای تأسیس نیروی دریایی در خلیج فارس). مطالعه کتاب تاریخ روابط ایران و آلمان اثر جی. مارتین نیز در این زمینه بسیار مفید و معتبر است.
۲. درباره ایستادگی ناصرالدینشاه در برابر مظالم روسها و استفاده از تضاد آنها با انگلیس برای حفظ مرزهای ایران، و محظوراتی که مقابله با روسها برایش دربرداشت ر.ک. اسناد سیاسی...، صص ۹۵-۹۶ (حاشیه شاه بر گزارش آصف الدوله) و ۱۱۹-۱۲۰ و ۲۰۶-۲۲۲؛ پنجاه نامه تاریخی، صص ۱۳۵-۱۳۶؛ مرزهای ناآرام، صص ۵۲-۱۰۰؛ ایران دیروز...، صص ۱۰۴ به بعد؛ رجال عصر ناصری، ص ۱۷۱. و نیز ر.ک. نامه‌ها و دستورالعملهای متبادله بین ناصرالدینشاه و کارگزارانش، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب پنجم، زمستان ۷۲، ص ۳۰۱ به بعد؛ کتاب ششم، پاییز ۷۳، ص ۲۲۸ به بعد.
۳. اسناد نویافته، صص ۱۸۰-۱۸۷؛ نامه‌های خصوصی سراسرینگ رایس، ص ۱۴۹ و ۱۶۹.
۴. ر.ک. خاطرات منتحن الدوله، صص ۳۱۸-۳۲۰ (راپرت فرزند منتحن الدوله). تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صص ۱۲۹-۱۳۰ و ۵۰۸؛ نامه‌های خصوصی سراسرینگ رایس، ص ۱۶۹ (حضور بانکدار آلمانی در جشن تولد شاه)؛ مبارزه با محمدعلیشاه...، ص ۱۰۷ و ۱۰۹ (تلاش شاه برای قرض از آلمانها و تحریک آنها بر ضد روس و انگلیس).
۵. از کلام کسروی بر می‌آید که محمدعلیشاه مخفیانه با آلمان و بلهلم و عثمانی عبدالحمید بر ضد روس و انگلیس (که آن روزها مشغول عقد قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران به مناطق نفوذ خویش بودند) به نحوی اتحاد داشت و تعرضات عثمانی به غرب ایران در صدر مشروطه اصولاً نمهد آن دولت برای جلوگیری از اجرای قرارداد مبرور بود (ر.ک. تاریخ مشروطه ایران، صص ۴۷۸-۴۷۹)، و نیز عکس‌العمل سفارتخانه‌های روس و انگلیس و امریکا در ازومی، ص ۲۲۰). روزنامه حبل‌المتین نیز همان روزها سندی دال بر ارتباط محمدعلیشاه با عبدالحمید ثانی انتشار داد (دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، نویسی، صص ۲۲-۲۳). انتخاب احتشام‌السلطنه و محتشم‌السلطنه نیز (که سابقه خدمت در سفارت ایران در آلمان را داشتند) برای ریاست کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی در صدر مشروطه، می‌تواند مؤید همین امر باشد.
۶. ر.ک. صفحات آینده.
۷. خاطرات و خطرات، صص ۷۵-۷۶.
۸. ر.ک. تحقیقات اسماعیل رائین در: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۱ ۵۲۳-۵۲۴ و ۲ ۱۴۳-۱۴۷؛ میرزا ملکم خان، صص ۲۱-۲۷؛ انجمنهای سری در انقلاب...، ص ۱۳۸.
۹. مؤلف کتاب آیین جهانی، از کتب تبلیغی بهائیت، می‌نویسد: «منظور دو سلطان مبتدیان ایران و عثمانی این بود که بگویی نام حسینعلی بهاء، پیشوای بهائیان «فراموش و چراغ امر الهی»! [خاموش شده (ص ۲۱)].

۵. درگیریهای مکرر مظفرالدینشاه با انگلیسیها در قضایای مختلف: مأموریت سر مارتیمور دوراند (سفیر متیختر انگلیس در ایران)،^۱ تشریفات ورود لرد کرزن به بوشهر^۲، غائله نشان زانویند گارتر^۳، تحدید آب هیرمند توسط گلد اسمید^۴، همچنین ابراز علاقه شدید وی به ترویج کالاهای وطنی^۵ و ارسال میرزامحمدخان کاشف السلطنه به هند زیر سلطه انگلیس برای آوردن محرمانه نهال چای از آن مناطق و کشت آن در شمال ایران^۶ و نیز نشان دادن «سرسختی» در مقابل روسها هنگام ولیعهدی^۷ و بالاخره پیغام محرمانه‌اش به تزار روس که، به حرمت دوستی صد ساله فیما بین، عقد

→ حقیر، خود در یکی از تواریخ کهن بهائیت که مع‌الأسف یادداشتش را فعلاً در اختیار ندارم، خواندم که نوشته بود: اگر ناصرالدینشاه نبود ما بر اهل اسلام، جزیه می‌بستیم! (اساساً معزف رضاخان - سرنگون‌کننده قاجاریه - به اردشیرجی و انگلیسیها، عین‌الملک بهایی مشهور و پدر هویدا بود. ر.ک. خاطرات آشتیانی‌زاده مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۷۰، صص ۱۰۷-۱۰۸. راجع به درگیری ناصرالدینشاه و بایبه، و فعالیت بایبها علیه قاجار، از جمله ر.ک. مآثرالبهائیه، ۱۸۹۱-۹۰؛ تاریخ انقلاب ایران، تقی‌زاده (مندرج در: یغما، سال ۱۴، ش ۲ به بعد) ص ۱۱؛ شورش بر امتیازنامه رزی، ص ۳ و ۷، گفتار فوریه و کاساکوفسکی؛ خاطرات و اسناد... تنظیم: وحیدنیا، صص ۱۵۹-۱۶۰، خاطرات حسین امیند).

۱. خاطرات سر آرتور هاردینگ، ص ۱۷۱. نیز ر.ک. نامه‌های... اسپرینگ رابس، همان، صص ۴۲-۴۴ (برخورد تحکم‌آمیز وزیر مظفرالدینشاه با دوراند در جریان درخواست وام).
۲. لرد کرزن در خلیج فارس، ابراهیم صفایی، صص ۴۶ به بعد؛ تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه، دکتر علی‌اکبر ولایتی، صص ۵۰۴-۵۰۵.
۳. خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، صص ۲۰۷-۲۰۸؛ ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمه کریم امامی، صص ۳۲۸-۳۴۸، قتل اتابک و...، شیخ‌الاسلامی، صص ۱۱۷-۱۲۲؛ تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس... ابوالقاسم طاهری، ۵۷۷/۲-۵۷۸.
۴. ر.ک. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، محمود محمود، ۲۲۹، ۲۲۸/۷ و ۲۹۳ به بعد؛ یادداشتهای ملک‌المورخین، به کوشش عبدالحسین نوایی، ص ۲۲۳.
۵. اخوند خراسانی شنبه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ق سر درس به مناسبت بحث از لزوم پوشیدن البسه وطنی و پرهیز از استعمال امتعه خارجی. فرمود: «از قرار اخبار اهل خیره که صادرات و واردات ایران را از روی دفتر گمرک حساب کرده‌اند، از ۶ سال قبل تا حال یکصد و سی کروور پول نقد از ثروت ایران کاسته و به کیسه خارجه رفته، غیر از خسارات دیگر، و هرگز توقع ترقی از همجه مملکتی که هرساله کروورها از ثروتش کاسته می‌شود نباید داشت». آنگاه این قصه را نقل کرد که: «ملک‌التجار می‌گفت (مظفرالدینشاه) مرحوم در زمان ولیعهدی همیشه از این معنی متأسف بود، تا دوره سلطنت به ایشان رسید. در وقت حرکت از تبریز به طهران برای تاجگذاری به من فرمود: ملک، حالا مانع از ترویج امتعه داخله چیست؟! خوب است اقلاکفن اموات از خودمان باشند». ر.ک. صحیفه (ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی)، ش ۲۰، ۱۵، بهمن ۶۳، ص ۱۴.
۶. ر.ک. واقعات اتفاقیه در روزگار، شریف کاشانی، ۱۲۹/۱؛ خاطرات حاج عز‌الممالک اردلان، ص ۱۳؛ کاشف‌السلطنه چاپیکار، ثریا کاظمی، ص ۱۳۶، ۱۷۰-۱۷۱ و ۱۹۲-۱۹۶.
۷. دوران، سفیر انگلیس، چند روز پس از قتل ناصرالدینشاه به سالیسبوری می‌نویسد: مظفرالدینشاه در ایام ولیعهدی «در موارد مختلف در مقابل... نشان داده است که، می‌تواند سرسخت و لجوج باشد» (یغما، سال ۲۳، ش ۹، ص ۵۲۷).

قرارداد تجزیه ایران با انگلیسیها را امضا نکند و تراز قول داد که تا زنده است این قرارداد را امضا نکند.^۱

۶. درگیری محمدعلیشاه در دوره ولیعهدی با انگلیسیها (و آمریکاییها) به علت تعلل در مجازات متهمین به قتل مسیو لاپری (کشیش آمریکادیده متکی به سفارت انگلیس و آمریکا، و مبلغ مسیحیت در ارومیه)،^۲ اظهار سُرور او از شکست روسها از ژاپن در ۱۹۰۵م،^۳ اعتراض و تهدیدش به وزرای مظفرالدینشاه به علت استقراض آنان از روسیه^۴ و نیز چالش بر نشیب و فراز وی در زمان سلطنت با سفرای روس و انگلیس بر سر تجدید مشروطه در استبداد صغیر، که نهایتاً به عزل او منجر شد.^۵

۷. پایمردی احمدشاه در جنگ جهانی اول در برابر تحکّمات متفقین، روابط و مذاکرات محرمانه او با آلمان، و حمایتش از مبارزین ضد استعمار (نظیر شیخ حسین خان جاه‌کوتاهی).^۶ همچنین امتناعش از تأیید قرارداد ۱۹۱۹ در ضیافت لندن^۷ و درگیری

۱. رک. قیام‌شیخ محمد خیابانی در تبریز، س. علی اذری، صص ۸۲-۸۹.
 ۲. فرهنگ رجال قاجار، صص ۱۵۲-۱۵۳ و ۱۹۹؛ خاطرات سیاسی... هاردرینگ...، صص ۲۷۷-۲۸۱؛ مجموعه آثار... تقی‌الاسلام، ص ۱۷۸ و ۴۲۲-۴۲۱؛ خاطرات... نظام‌السلطنه...، باب دوم و سوم، ص ۳۷۰ و ۳۸۴؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۱۶۲-۱۶۳.
 ۳. خاطرات سیاسی سر آرتور هاردرینگ، همان، صص ۲۹۰-۲۹۱. در این باره رک. توضیح مبسوط ما در: آینده‌دار طلعت یار، صص ۵۰-۶۴.
 ۴. انجمنهای سزی در انقلاب مشروطیت، صص ۱۱۳-۱۱۵؛ خاطرات حاج سیاح، ص ۵۵۹.
 ۵. در این باب در کتاب «کارنامه شیخ فضل‌الله نوری» پرمسئله‌ها و پاسخها و... بحث کرده‌ایم.
 ۶. رک. ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۸۸ و ۲۶۵ و ۳۳۷؛ تاریخ بیست ساله ایران، ۱۳۱۳-۱۳۱۴؛ تاریخ روابط خارجی ایران، ۱. دوره مشروطه، ص ۳۶؛ مقالات ابوالقاسم کخّال‌زاده در مجله گوهر، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲ و سال ۳، ش ۱ (بویژه سال ۳، ش ۱، صص ۶۴-۶۸).
 ۷. ایرانیان در میان انگلیسیها، صص ۳۹۳-۳۹۴؛ زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه، صص ۶۶-۶۹؛ شرح زندگانی من...، صص ۱۲۳-۱۲۴؛ خاطرات و خطرات، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ نفوذ انگلیسیها در ایران، نوسونور، ص ۷۵؛ ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۳؛ تاریخ مفصل مشروطیت ایران...، ص ۱۱۹-۱۲۵؛ خاطرات ایرج اسکندری، ص ۵۰۶؛ اسرار سقوط احمدشاه، صص ۹۶-۹۹ و ۱۲۱-۱۲۵ و ۳۰۱-۳۰۵؛ بازنگری دو تاریخ، صص ۲۱۴-۲۱۵؛ آینده، سال ۷، ش ۱۰-۹، ص ۷۶۶ به بعد (اظهارات عباس رأفت). دکتر مصدق نیز در اظهاراتش کراها از امتناع احمدشاه یاد کرده و آن را عامل عزل او شمرده است. رک. مرد امروز، ش ۱۱۰، ۱۳۲۶-۳۱۶، ص ۵ و ۱۱ (پاسخ مصدق به تدین)؛ خاطرات و تألمات دکتر مصدق، صص ۱۱۲-۱۱۳ و ۲۲۷-۲۲۸ و ۲۵۷؛ در کنار پدرم مصدق، غلامحسین مصدق، ص ۷۲؛ رنجهای سیاسی دکتر مصدق...، ص ۳۷.
- در باره مبارزات احمدشاه با قرارداد، همچنین رک. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، بهار، ۳۹-۳۶۱؛ بادداشتهای روزانه مهندس مهدی بازرگان...، صص ۵۱۷-۵۱۵؛ یادبودهای سفارت استانبول، خان‌ملک ساسانی، ص ۶۲؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۸-۶۰۶۵-۶۰۶۴ (اعلام)؛ لغو قرارداد ۱۹۱۹؛ و نیز «برقراری روابط حسنه با روسیه شوروی» از سوی احمدشاه، با لحنی سُرورآمیز، در نظر افتتاحیه مجلس (چهارم).

شدیدش با وثوق الدوله^۱ و سید ضیاءالدین طباطبایی^۲ به رغم حمایت لندن از آنها، که در فرجام به خلع وی از سلطنت و افول دولت قاجار انجامید.^۳

آقای حسین مکی داستان جالبی را نقل می‌کند که حاکی از نفرت شدید وزارت خارجه انگلیس از سیاست قاجاریه (مبنی بر تشدید تضاد میان روس و انگلیس) است: پس از به هم خوردن بساط جمهوری قلابی، سران قاجاریه که متوجه شدند انگلیسها به واسطه مخالفت با احمدشاه در صدد تغییر رژیم و برکناری او هستند، جلسه‌ای تشکیل داده صلاح در این دانستند که با انگلیس مستقیماً وارد مذاکره شوند و فرد دیگری از خاندان قاجار را روی کار بیاورند. در این جلسه قرار شد نصرت‌السلطنه و عضدالسلطان، عموهای سلطان احمد شاه، به اروپا مسافرت نموده و آقاخان محلاتی را، که انگلیسها به او نظر خوبی داشتند، به همراه خود برداشته به لندن بروند و مستقیماً با لرد کرزن، وزیر خارجه انگلیس، مذاکره نمایند.

این هیئت وقتی وارد لندن شدند، سه نفری تقاضای ملاقات نمودند. وزیر خارجه انگلیس وقت ملاقات داد. در این ملاقات منظور خود را با صراحت بیان نمودند. وزیر خارجه انگلیس در جواب آنها گفته بود که پرونده این مسئله در دست مدیر کل امور شرق است و او فعلاً به مرخصی به اسکاتلند رفته است. نامه‌ای به اومی‌نویسم با او مذاکره کنید، شما را در جریان خواهد گذاشت. سه نفری به اسکاتلند رفته زنگ خانه بیلاقی مدیر کل را به صدا درآوردند. مدیر کل در حالیکه از حمام بیرون آمده و حوله حمام روی شانه‌اش بود در را باز کرد و علت را سؤال نمود. نامه وزیر خارجه را به او دادند. تعارف کرد که وارد شوند. در اتاق ناهارخوری نشستند. آقاخان محلاتی علت ملاقات را بیان نمود و خواهش کرد اکنون که خیال برکناری سلطان احمدشاه را دارید، بهتر است هر فرد دیگری که مورد قبول شماست به سلطنت انتخاب شود.

۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹... ترجمه شیخ‌الاسلامی ۲/۳۲۲-۳۲۳.
 ۲. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، بهار، ۱۰۲/۱-۱۰۳؛ تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ج ۱: کودتای ۱۲۹۹، صص ۳۸۱-۳۸۲ و ۴۱۰-۴۱۱ و ۶۲۵ و ۶۲۸-۶۲۹؛ خاطراتی از دوران درختان رضاشاه کبیر، سیهید امان‌الله جهانبانی، ص ۹۰ (یادداشت‌های شمس ملک‌آرا).
 ۳. برای نقش انگلیسها در صعود رضاخان و سقوط احمدشاه، رک، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۷۰، صص ۱۰۳-۱۰۹ و ۱۱۶ و ۱۲۰ و کتاب نهم، ویژه‌نامه شهید مدرس، پاییز ۷۴، صص ۲۵۸ به بعد، گزارشهای سزای لورین به چمبرلین در سال ۱۹۲۵.
- آقای دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی با نوشتن کتب و مقالات گوناگون (نظیر دو جلد «سیمای احمدشاه») کوشیده‌اند برکناری احمدشاه را عمدتاً معلول بی‌علاقگی خود او به سلطنت و تمایلش به تفرجگاههای پاریس! قلمداد کنند و در این راه، تمهیدات انگلیسها جهت سرنگونی وی را از اساس، منکر شده‌اند. حقیر، نقد مبسوطی بر نظریه ایشان دارد که ان‌شاءالله با عنوان «سیمای راستین احمدشاه» منتشر خواهد شد.

مدیرکل مزبور پس از آنکه سوال کرد که آیا مطلب دیگری هم دارید؟ و جواب منفی شنید، کاغذ وزیر خارجه که روی میز جلوی او بود، با دست سر داد روی میز و گفت: ما دیگر با این خانواده که در طول صد و پنجاه سال ما را با روسها همیشه در یک متری جنگ قرار داده بود، نمی‌توانیم کار بکنیم!

آن سه نفر نگاهی به هم نموده یکی از آنها گفت: انا لله و انا الیه راجعون!
 آنگاه مدیرکل امور شرق، نصرت‌السلطنه و عضدالسلطان را مخاطب قرار داده اظهار داشت: نسبت به شما مزاحمتی نخواهد شد و امنیت شما تضمین است.
 این دو نفر از راه روسیه عازم ایران شدند. هنگامی که از رشت به طرف تهران حرکت می‌کردند عده‌ای ناشناس، با سر و کلاه بسته، در امامزاده هاشم اتوموبیل آنها را متوقف نموده هر چه داشتند همه را گرفته و لخت نمودند. نصرت‌السلطنه خود را به کنسولگری انگلیس در رشت رسانید و وضع خود را بیان نمود. ۲۴ ساعت بعد کلیه اسبابها و اثاثیه آنها که ربوده بودند، بدون کم و کسر، تحویل آنها دادند!^۱

امام خمینی (ره) نیز در پایان «کشف اسرار»، ضمن اشاره به «مقاصد استعماری» غرب در مشرق زمین، و تأکید بر نقش منفی جرایم مشروطه در انهدام پایگاههای مقاومت ملی (دین و روحانیت) و هموارسازی راه استعمار، سخن درخور تعمقی دارند: [استعمارگران] قبل از بیست سال دیکتاتوری (رضاخانی) نقشه‌های خود را نسبتاً بانزاکت و آرامش می‌خواستند عملی کنند.

با روزنامه‌ها و تبلیغات که از قفقاز و کلکته و مصر و دیگر بلاد شروع شد و به

۱. زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، صص ۲۴۲-۲۴۳. عبدالحمین نوایی داستان فوق را (با اندکی اختلاف غیرمضمر) از قول آقای زارع حائری‌زاده فرزند حائری‌زاده، وکیل معروف مجلس در دوران نهضت ملی، نقل کرده و می‌افزاید: آقای زارع «اظهار می‌داشتند... روزی در اصفهان، در مجلسی به مناسبتی این داستان را بازگو کردم. چند روز بعد صارالدوله اکبرمیرزا وزیر دارایی کابینه وثوق مرا به ناهار دعوت کرد و این بهانه‌ای بود برای آنکه بپرسد من این داستان را از کی و کجا شنیده‌ام؟ من گفتم از پدرم شنیده‌ام، آیا درست نیست؟ شاهزاده گفت: کاملاً درست است ولی این مطلب بی‌نهایت محرمانه و صرفاً بین دو سه تن از شاهزادگان قاجاریه بود و در حیرتم که چگونه پدر شما بر آن آگاه شده (تاریخ معاصر ایران، کتاب نهم، پاییز ۷۴، صص ۲۵۸-۲۵۹). جعفر شاهید نیز در: دودمان پهلوی (ص ۲۵) که به مدح آن دودمان اختصاص دارد اعتراف می‌کند: در پاریس... نصرت‌الدوله از طرف احمدشاه مأمور شد که به لندن رفته و کمک دولت انگلیس را به جانب او جلب کند، ولی... به حدی از طرف مقامات دولت انگلیس مورد تحقیر و بی‌اعتنایی قرار گرفت که با سرافکنندگی و بدون... نتیجه به پاریس بازگشت.

افزون بر این همه، خود احمدشاه هم در گفتگو با رحیم‌زاده صفوی به وساطت نافرجام جمعی از دوستانش برای ابقای سلطنت وی نزد اولیای وزارت خارجه انگلیس اشاره کرده است (اسرار سقوط احمدشاه، صص ۳۰۲-۳۰۵).

ایران نیز نفوذ پیدا کرد، به این کار مشغول شدند و در این بیست سال که پیش‌بینی جنگ جهانی را کردند و خود را نیازمند به این کشورها و منابع ثروت آن دیدند و از طرفی می‌دیدند به آرامش اگر بخواهند نقشه را عملی کنند وقت تنگ است و فرصت از دست می‌رود و با دست مرحوم احمدشاه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، نقشه‌های خود را با بعضی دیگر در میان گذاشتند و آن کسی که با تمام مقاصد آنها همراه شد دیکتاتوری بیهوش رضاخان بود...

ب) روحانیت شیعه: روحانیت شیعه نیز به گواه تاریخ، همواره مانع دستیابی استعمار به مطامع خویش در ایران بوده و با صدور حکم جهاد بر ضد روسیه در ابتدای قرن ۱۳ ق یا تحریم تنباکو علیه کمپانی انگلیسی رژی در ابتدای قرن ۱۴ ق، نشان داده که تجاوز بیگانگان به ذخائر این دیار را هرگز بر نمی‌تابد و در حد توان آن را بر هم می‌زند. جریان و جناح تندرو و سکولار مشروطه، این دو قدرت - سلطنت قاجار و روحانیت شیعه - را به شدت تضعیف کرد و با این کار عملاً زمینه را برای ظهور و سلطه یک دیکتاتوری وابسته فراهم ساخت...

فراموش نکنیم که اصولاً سلطنت پهلویها - هردو - با نخست‌وزیری محمدعلی فروغی آغاز شد و خطبه مخصوص تاجگذاری رضاخان را نیز امام جمعه تهران قرائت کرد که در آغاز مشروطه دوم به این منصب رسیده بود.^۱ حتی کتاب «انقلاب سفید» محمدرضا را - چنانکه دیدیم - دکتر شفق نوشت^۲ که از یاران قدیم تقی‌زاده و مشروطه‌خواهان صدر مشروطه تبریز بود. مهمتر از همه آنکه: رضاخان، با بدعت «کلاه لگّتی» و «کشف حجاب» و دیگر فرنگی‌مآبها و اسلام‌ستیزیهایش، در واقع کاری جز عمل به فتوای مشهور تقی‌زاده در مجله کاوه (مبنی بر اینکه، باید از فرق سر تا ناخن پا، فرنگی شد) صورت نداد! چنانکه در قضایای ۱۵ خرداد ۴۲ نیز جهانگیر تفضلی، مسئول تبلیغات دستگاه پهلوی، در تعریض به رهبر قیام (امام خمینی) اعلام کرد: باید یک شیخ فضل‌الله دیگر بر دار رود تا مشروطه تکمیل شود!^۳ فتوای تقی‌زاده را با هم

۱. تلامش آزادی، ص ۴۹۵. وی البته، خالی از شخصیت و نجات سیاسی نبود.

۲. لحظه‌ای و سخنی با... جمالزاده، ص ۲۷۷.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۱۰۵۶، ۱۱/۱/۱۳۴۲.

تفضلی پس از فاجعه کشتار طلاب در فیضیه قم (فروردین ۱۳۴۲ ش) «به عنوان وزیر مشاور و سرپرست اداره کل انتشارات و رادیو برگزیده شد» (بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، اسید حمید روحانی، ص ۳۹۴؛ مذهب تشیع از مهم‌ترین ارکان عالم اسلام است، نشر هیت، مدیره انجمن کتابداریهای مقیم مرکز، تهران، ذی‌حجه ۱۳۸۲ ق).

می‌خوانیم. وی ۲ سال پیش از کودتای رضاخانی در سرمقالهٔ اولین شماره از دورهٔ جدید کاوه چنین نوشت:

امروز چیزی که به حدّ اعلا برای ایران لازم است و همهٔ وطندوستان ایران با تمام قُوا... باید در راه آن بکوشند و آن را بر هر چیز مقدّم دارند، سه چیز است که هر چه دربارهٔ شدت لزوم آنها مبالغه شود، کمتر از حقیقت، گفته شده.

نخست: قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید، و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کُلّ اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بیمعنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را «وطن‌پرستی کاذب»^۱!! توان خوانند...

ایران باید ظاهراً و باطناً، و جسماً و روحاً، فرنگی‌مآب شود و بس^۱!!.

نیز باید به این سخن او در همان مجله (ش ۴۱، ۱۹۲۰م) اشاره کرد که می‌نویسد: ما ایرانیها... مادهٔ و معنای، در علم و ادب، در صنعت و ذوق، در موسیقی و شعر، در عادات و آداب، در زندگی و مُردگی، در جسم و روح، در اداره و سیاست... از مللی متمدن فرنگ صد هزار فرسنگ عقب افتاده‌ایم و باید... پشت سر فرنگها بدویم و اجتهادات بی‌معنی اخذ نکنیم و بلاشرط تسلیم تمدن مغرب بشویم...^۲!!.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مجلهٔ کاوه، دورهٔ جدید، غزوهٔ جمادى الآخر ۱۳۳۸ ق، ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ م، ص ۲.
۲. پروندهٔ نقی زاده هم، جز آنچه گفتیم، صفحات (ناشناخته یا کمتر شناخته شده)، دیگری نیز دارد که کاملاً مغایر با اوراق فوق است که بایستی در جای دیگر از آن سخن گفت.



شپښگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني